



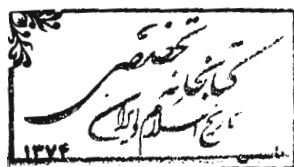
پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی

مصطفی صادق کاشانی

پژوهشگاه تاریخ
و سیره اهل بیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی

مصطفی صادق کاشانی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



شماره ۲ از مجله علمی

در دانشگاه خوارزمی

مجله علمی و فرهنگی

- ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- تهیه: پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (ع)
- ویراستار: علیرضا شالباغ
- چاپ: باقری
- چاپ اول: بهار ۱۳۹۰
- شمارگان: ۱۴۰۰ نسخه
- قیمت: ۳۸۰۰ تومان
- عنوان: ۱۷۵؛ مسلسل: ۳۰۹

این مجله در راستای اهداف علمی و فرهنگی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و با هدف آشنایی بیشتر دانشجویان و محققان با سیره و تاریخ اهل بیت (ع) و همچنین معرفی دستاوردهای علمی و پژوهشی در این زمینه، به چاپ می‌رسد. این مجله به صورت فصلی و به زبان فارسی منتشر می‌گردد. هدف از انتشار این مجله، آشنایی بیشتر دانشجویان و محققان با سیره و تاریخ اهل بیت (ع) و همچنین معرفی دستاوردهای علمی و پژوهشی در این زمینه است. این مجله به صورت فصلی و به زبان فارسی منتشر می‌گردد.

صادق کاشانی، مصطفی، ۱۳۴۸ -

دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی / مصطفی صادق کاشانی، تهیه پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (ع) - قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.

۲۴۰ ص.

ISBN:978-600-195-027-8

۳۸۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

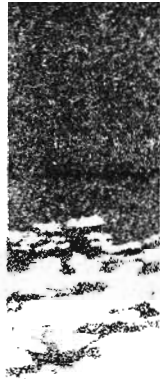
کتابنامه، ص [۲۰۱] - ۲۱۴، همچنین بصورت زیرنویس.

نمایه.

۱. شیعه - سرگذشتنامه - قرن ۲ - ۷ ق. ۲. شیعه و سیاست. ۳. عباسیان. ۴. شیعه - تاریخ - قرن ۲ - ۷ ق. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت پژوهشی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (ع) - ب. عنوان.

۲۹۷/۹۹۶

BP ۵۵/۲/ ص ۲۹



فهرست

۹	سخنی با خواننده
۱۳	پیش درآمد

فصل یکم: مقدمات و کلیات

۱۹	پیشینه بحث
۲۰	نگاهی به منابع
۲۲	- مجالس المؤمنین
۲۶	- اعیان الشیعه
۲۷	معنای شیعه و تشیع
۳۱	نشانه‌های تشیع
۳۲	الف) واژه‌ها
۴۰	ب) قراین و شواهد
۴۷	همکاری با سلطان در تاریخ شیعه
۴۸	الف) روایات
۴۹	ب) تطور آرا

ج) سیره و رفتار شیعیان در ادوار مختلف ۵۱

فصل دوم: دولتمردان شیعه در عصر نخست عباسی

- ابوسلمه خُلال (م ۱۳۲ق) ۵۳
- عبدالله نجاشی ۵۷
- عقبه بن سلم (م ۱۶۷ق) ۶۰
- ربیع بن یونس (م ۱۶۹ق) ۶۳
- واضح، جدّ یعقوبی (م حدود ۱۷۰ق) ۶۶
- علی بن یقطین (م ۱۸۲ق) ۶۷
- یعقوب بن داود سلمی (م ۱۸۶ق) ۷۴
- فضل بن سهل و برادرش حسن ۷۷
- الف) فضل بن سهل (م ۲۰۲ق) ۷۹
- ب) حسن بن سهل (م ۲۳۵ق) ۸۱
- پسران بزیع ۸۲
- احمد بن یوسف عجلی (م ۲۱۳ق) ۸۳
- حسین بن عبدالله نیشابوری (زنده در ۲۱۸ق) ۸۵

فصل سوم: دولتمردان شیعه در عصر دوم و سوم عباسی

- دعبل خُزاعی (م ۲۴۵ق) ۸۷
- زرافه حاجب متوکل (م ۲۵۲ق) ۸۹
- جعفر بن محمود اسکافی (م ۲۶۸ق) ۹۱
- احمد بن حسن ماذرائی (زنده در ۲۷۶ق) ۹۲

۹۶	این ثوابه.....
۹۸	فرزندان ابی یغل.....
۱۰۱	جعفر بن ورقاء (م ۳۵۲ق).....
۱۰۲	اسحاق بن سعد بن مسعود قُطْرَبْلَی.....
۱۰۳	حسن بن محمد مُهَلَّبِی (م ۳۵۲ق).....
۱۰۴	مقلد بن مسیب (م ۳۹۱ق).....
۱۰۷	خاندان تتوخی.....
۱۰۹	ابوالقاسم مغربی (م ۴۱۸ق).....
۱۱۲	احمد بن یوسف.....

فصل چهارم: دولتمردان شیعه در عصر آخر عباسی

۱۱۵	الف) دوران سلجوقی.....
۱۱۵	ابونصر عمیدالملک کُندری (م ۴۵۶ق).....
۱۱۸	امین الدوله ابوطالب (م ۴۶۴ق).....
۱۲۰	ابن حتیتی (م بعد ۴۷۹ق).....
۱۲۱	تاج الملک ابوالغنائم (م ۴۸۶ق).....
۱۲۲	سعدالملک آبی (م ۵۰۰ق).....
۱۲۴	مجدالملک بَراوِستانی.....
۱۲۵	ابن المطلب (م ۵۰۹ق).....
۱۲۶	مؤیدالدین طغرای (م ۵۱۴ق).....
۱۲۷	عبدالمجید ابن عبدون (م ۵۲۷ق).....
۱۲۹	انوشیروان بن خالد (م ۵۳۲ق).....

- مختص الملوک (م ۵۳۱ق) ۱۳۱
- ابونصر کاشانی ۱۳۲
- ب) دوره ناصر تا سقوط بغداد ۱۳۳
- مجیرالدین و قطب‌الدین سنجر ۱۳۳
- سنقر ترکی ۱۳۴
- ابن دؤاس حلّی (م ۷۰۷ق) ۱۳۵
- ناصر بن مهدی علوی (م ۶۱۷ق) ۱۳۵
- مؤیدالدین قمی (م ۶۳۰ق) ۱۳۶
- قشتمر ترکی (م ۶۳۷ق) و خاندانش ۱۳۸
- احمد بن محمد بن ناقد (م ۶۴۲ق) ۱۳۹
- ابن صلیا (م ۶۵۶ق) ۱۴۰
- ابن علقمی (م ۶۵۶ق) ۱۴۰

فصل پنجم: خاندان‌ها

- الف) خاندان‌های دولتی ۱۴۷
- خاندان ابن‌اشعث خزاعی (قرن دوم هجری) ۱۴۷
- آل‌نوبخت (قرن دوم و سوم هجری) ۱۵۰
- خاندان ابودلف (قرن سوم هجری) ۱۵۴
- آل‌فرات (قرن سوم و چهارم هجری) ۱۵۶
- تشیع آل‌فرات ۱۵۹
- دولتمردان آل‌فرات ۱۶۲
- خاندان بریدی (۳۱۶ - ۳۳۸ق) ۱۷۰

۱۷۱	بنوشاهین (قرن ۴).....
۱۷۳	آل جُستان (۱۷۵- ۳۹۶م).....
۱۷۴	بنی حسنویه (حدود ۳۴۸ - ۴۰۶ق).....
۱۷۵	خاندان کاکویه (قرن ۵).....
۱۷۶	بنو مزید (۴۰۳ - ۵۴۵ق).....
۱۷۸	بنو منقذ (۴۷۴-۵۵۲ق).....
۱۷۹	ب) نقیبان.....
۱۸۱	خاندان ابواحمد موسوی (م ۴۰۰ق).....
۱۸۷	آل مطهر (قرن ششم هجری).....
۱۸۸	آل طاووس (قرن هفتم هجری).....

خاتمه: انگیزه‌ها و آثار

۱۹۲	الف) انگیزه ورود شیعیان امامی به دربار.....
۱۹۲	۱. برگرداندن خلافت به جایگاه خود.....
۱۹۳	۲. خدمت به شیعیان.....
۱۹۴	۳. حب مقام و نیاز مالی.....
۱۹۴	۴. عدم تعصب خلفا.....
۱۹۴	۵. عدم تعصب دولتمردان.....
۱۹۵	۶. شایستگی‌های فردی.....
۱۹۵	۷. اجبار و اکراه.....
۱۹۶	ب) انگیزه خلفا از به کارگیری شیعیان.....
۱۹۶	ج) روابط دولتمردان با ائمه و علما.....

د) آثار و پیامدها.....	۱۹۸
ه) اوضاع شیعه در دوران ریاست شیعیان.....	۱۹۹
سخن آخر.....	۲۰۰
فهرست منابع.....	۲۰۱
نمایه.....	۲۱۵
اعلام (اشخاص، مکان‌ها، طوائف).....	۲۱۵
کتاب‌ها.....	۲۳۷

سخنی با خواننده

شیعه در تاریخ پر فراز و نشیب اسلام، با اینکه به عنوان اقلیتی ناپذیرای مشروعیت اکثریت، همیشه بر حاشیه سیاسی و اجتماعی رانده می‌شد، اما هیچ‌گاه از حضور و نقش‌آفرینی باز نماند و حتی گاه توانست میدان‌دار سیاست و قدرت شده و خلافت حاکم را به پیروی و گوش به فرمانی خویش فرا بخواند و در پرتو این اقتدار به ایجاد تمدن و فرهنگی شیعی دست بزند. تاریخ سیاسی شیعه از همین منظر، شایسته مطالعه جدی است؛ اولاً: چرا و چگونه با نظام سیاسی حاکم که هم اکثریت کمی داشته و هم با ادعای مشروعیت مطلق، هر جریان و اندیشه‌ای را غیر دینی می‌انگاشتند، گلاویز شده و با اثبات حقانیت خود، در بدنه قدرت و نظام نفوذ یافته است و ثانیاً: چه عرصه‌های سیاسی را به انقیاد خویش در آورده است و همچنین در تعامل با حاکمیت و حکومت و نیز با توده مردم چگونه عمل کرده است؟ روشن است که پاسخ‌گویی تفصیلی و جامع به این پرسش‌ها مجال بس فراخ و فرصتی بسیار می‌طلبد، اما با این بهانه نمی‌توان از طرح اجمالی و نگاهی اولیه هم پرهیز کرد.

به هر حال، شیعه از روزی که مسیر فکری و عقیدتی خویش را شناسایی کرد و بر تنها راه مستقیم سیاسی که مشروعیت خود را از آسمان می‌یافت، پای فشرد، برای اثبات حقانیت راه و منش خود هزینه زیادی پرداخت و کوشید تا در گذر زمان، با همه سختی‌ها و موانع، به مبارزه با کثری‌ها و انحرافات برخیزد تا سنت و

اراده الهی را محقق سازد و در این راستا گام به گام پیش رفت و به تدریج، موفقیت‌هایی فراچنگ آورد و از حاشیه به متن آمد و گاه راهبری سیاسی را بر عهده گرفت. فعالیت‌های سیاسی شیعه، در ادوار مختلف، تفاوت‌هایی یافت؛ گاه با سیاست منفی، به نفی همکاری با قدرت و حاکمیت روی کرد که البته خود مبارزه‌ای به شدت کارآ و مؤثر بود و گاه با سیاست مثبت در عرصه‌های مختلفی به ایفای نقش پرداخت و نشان داد که اندیشه‌هایش در سامان‌دهی به نظام شایسته انسانی، از صلاحیت ویژه بهره دارد.

تاریخ اسلام بی‌هیچ تردیدی مرهون و مدیون فعالیت سیاسی شیعه است و بدون توجه درخور به نقش این فرقه مذهبی، فهم درست تاریخ سیاسی اسلام ناممکن می‌ماند. شیعه در دو دوره تاریخی خویش به فعالیت پرداخته است؛ دوره حضور ائمه علیهم‌السلام که با رهبری و راهنمایی آن بزرگواران دست به کارهای البته عمدتاً سیاسی منفی زد و سپس در دوره غیبت که در مقایسه با دوره پیش بسیار طولانی‌تر بوده و تاکنون نیز ادامه دارد و در این دوره این عالمان شایسته و دانشمندان دین‌شناس بودند که طلایه‌داری حرکت شیعه را در دست داشتند. در این دوره بر حکم اقتضائات زمانه و امکانات و فرصت‌های پیش آمده به سیاست مثبت روی کرده و آشکارا در عرصه‌هایی حضور یافتند.

۱. در عرصه حکومت و حاکمیت: با تلاش‌های شیعه برای اثبات خویش، در دوره‌هایی به پذیرش توده مردم انجامیده و حکومت‌هایی شکل می‌گرفت؛ حکومت‌هایی که بیشتر در مناطق دور دست سرزمین خلافت اسلامی تشکیل می‌شد و پس از مدتی به افول می‌گرایید. این حکومت‌ها عمدتاً در تعارض با مرکز خلافت و با داعیه مشروعیت دینی به حاکمیت می‌پرداختند، هر چند از مقبولیت عمومی، کمتر برخوردار می‌شدند.

۲. در عرصه وزارت و معاونت حکومت: بدیهی است که فرصت حکمرانی، تابع

شرایط خاصی میسر می‌شود و انسان مسئول، برای اعمال خواسته خویش ناچار در جست‌وجوی راه کار ممکن بر می‌آید. شیعیان نیز با استفاده از این رویکرد با کسب شایستگی لازم وارد بدنه سیاست و دستگاه خلافت شده، با پذیرش برخی از پست‌های سیاسی - در عین پایداری بر اصول و باورهای خویش - به هدایت جامعه دست زدند و بدین گونه نقشی مؤثر در تاریخ سیاسی آفریدند.

این نوشتار که با عنوان دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی، به کوشش پژوهشگر ارجمند آقای مصطفی صادقی لباس وجود یافته، گامی است در جهت شناسایی نقش سیاسی شیعه در دستگاه خلافت عباسی در دو عرصه پیش گفته. با ذکر این نکته که غرض اصلی در این نوشتار، اولاً: یادکرد شخصیت‌ها و دوره‌های فعالیت آنان و نیز بررسی هویت آنان است، بی‌آن که به جزئیات نقش آنان و تعاملشان با زمانه پرداخته شود و ثانیاً: محدود به دوره‌ای که عباسیان بر اریکه قدرت بوده‌اند نه پیش و پس از آنان، یعنی از نیمه اول قرن دوم تا آغاز نیمه دوم قرن هفتم هجری.

در پایان، ضمن سپاس از ایشان از همه پژوهشگرانی که در شکل‌گیری اثر نقش آفریدند؛ مدیر پیشین گروه تاریخ تشیع، حجة الاسلام جناب آقای عبدالمجید ناصری، مدیر محترم دفتر پژوهش حجة الاسلام جناب آقای علیرضا شالباف، شورای محترم پژوهشی پژوهشکده و مسئولان محترم پژوهشگاه و جناب آقای دکتر سید علیرضا واسعی مدیر پیشین این پژوهشکده که این اثر در زمان مدیریت ایشان طراحی و اجرا شده و این مقال نیز نوشته ایشان است، قدردانی می‌نمایم و از خداوند بزرگ توفیق یکایک آنان را تمنا دارم.

دکتر محمد الله اکبری

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (علیهم‌السلام)

پیش درآمد

اختلاف مسلمانان پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ سبب شد شیعه و رهبران آن در انزوا قرار گیرند و حکومت در دست مخالفان آنان بیفتد. قاعده آن بود که گروه منزوی در اداره حکومت که پس از پیامبر عنوان خلافت یافت، دخالتی نداشته باشند و امامان شیعه علیهم السلام بر این انزوا تأکید می کردند. با این حال در عصر حضور ائمه علیهم السلام و به خصوص پس از آن، افرادی از این گروه مخالفان حاکمیت، با خلافت همکاری کرده و تا دومین مقام سیاسی، یعنی وزارت راه یافتند. نام این افراد شیعی و اطلاعاتی در باره آنها در منابع قدیم و جدید شهرت دارد، لکن این شهرت گاه درست نیست و برخی از کارگزارانی که منتسب به تشیع هستند در حقیقت شیعه و معتقد به باورهای این مذهب نیستند.

به نظر می رسد در دوره های اخیر، به خصوص پس از آنکه شیعه احساس کرد باید هویت اجتماعی خود را تبیین کند، برخی نویسندگان که عالمان این فرقه هم محسوب می شوند، در شیعه دانستن شخصیت هایی از تاریخ اسلام افراط کرده و گاه برخی دشمنان شیعه را به دلایلی غیر علمی جزء این فرقه شمرده اند. البته این موضوع در اغلب فرقه ها، به خصوص آنان که در اقلیت بوده و هستند اتفاق افتاده و به همین سبب نقد و بررسی ها در باره آن ضرورتی علمی است، چه اینکه الگو قرار گرفتن این شخصیت ها در میان عامه شیعیان، مستلزم آن است که وضع فکری آنان روشن باشد. از زمانی که برخی بزرگان شیعه، معرفی شخصیت های

این فرقه را آغاز کرده و البته خدمت بزرگی در عصر خود انجام داده و کتاب‌هایی چون اعیان الشیعه، تأسیس الشیعه و الذریعه را نوشتند، تاکنون بررسی نقادانه‌ای در باره کارگزاران و دولتمردان شیعی صورت نگرفته است. از طرفی آنچه در کتاب‌های متأخر آمده قابل بررسی است، ضمن آن که امروزه شیعه در موضعی مانند گذشته نیست تا لازم باشد در معرفی آن مبالغه شود و نام افرادی که شیعه نیستند، بر فهرست‌ها افزوده شود.

بنا به آنچه گفته شد، پژوهش حاضر در پی بررسی این پرسش است که آیا انتساب تشیع به دولتمردانی که گفته می‌شود در عصر خلافت عباسی شیعه بوده‌اند، درست است یا خیر؟ پرسش‌های فرعی دیگری می‌توان این‌گونه طرح کرد: انگیزه همکاری این افراد با دستگاه خلافت چه بوده است؟ مقدار پایبندی آنان به اصول مذهبی تشیع چه اندازه بوده است؟

نگارنده بر این باور است که اولاً: غالب یا دسته‌ای از کسانی که به تشیع شهرت دارند، دست کم شیعه امامی (مورد نظر این پژوهش) نیستند و بنابراین، اطلاق شیعه بر ایشان یا به سبب محبت به اهل بیت علیهم‌السلام و یا تنها تشیع سیاسی است، ثانیاً: همکاری شیعه با حکومت، متناسب با زمان‌های مختلف، کاهش و افزایش یافته است. برای مثال، در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام بسیار نادر بوده و بعد از غیبت، روند سریعی یافته است. در دوره‌های آل‌بویه، سلجوقیان و همچنین خلفایی که با شیعیان مدارا می‌کردند، مانند عصر آخر عباسی، شیعیان زیادی به دستگاه خلافت راه یافتند، ثالثاً: به نظر می‌رسد غالب شیعیانی که با خلفا همکاری کردند، در قید و بند مذهب نبوده و هدفی دنیوی داشتند. این مطلب در بخش خاتمه به اجمال اشاره می‌شود.

توجه به این نکته هم لازم است که این پژوهش با استناد به گزارش‌های تاریخی موجود انجام شده و ممکن است چنین تحلیل کرد که تقیه و عدم آشکار

کردن مذهب از سوی برخی کارگزاران شیعه سبب شده تا از این موضوع در منابع و گزارش‌های تاریخی اطلاعی نداشته؛ از این رو آنان را غیر شیعه تلقی کرد.

هدف این بحث آن است که زندگی دسته‌ای از شیعیان، بازایی و تحلیل و بررسی شود. ضرورتی که برای آن احساس می‌شود آن است که وظیفه شیعیان در رویارویی با دیگر مسلمانان در دنیای امروز چیست؟ آیا همکاری آنان با دولت‌هایشان مجوز شرعی دارد؟ بی‌تردید، بررسی این مقوله از عهده این مقال بیرون است، لکن بررسی تاریخی این موضوع و پیشینه همکاری شیعیان با دستگاه خلافت، بر عهده نویسندگان تاریخ اسلام و تشیع خواهد بود.

در باره کلید واژه‌ها، ویژگی‌ها و محدوده این پژوهش به نکاتی اشاره می‌شود:

۱. منظور از «دولتمرد»، شخصیت‌های برجسته و صاحب نفوذ سیاسی - اداری و نظامی است که در دستگاه خلافت عباسیان حضور داشته و به عبارتی «کارگزار حکومت» بودند. بنای نویسنده بر معرفی و بررسی احوال کارگزاران مشهوری است که در منابع از تشیع آنان سخن رفته است.

۲. منظور از «شیعه»، شیعیان دوازده امامی یا بهتر بگوییم امامی مذهب است؛ از این رو سعی شده است پس از بیان دولتمرد و کارگزار بودن یک فرد، در باره تشیع او بررسی کاملی صورت پذیرد و اگر فردی بر مذهب امامیه نیست، روشن شود.

۳. منظور از «خلافت عباسی»، دولت عباسیان و دولت‌های وابسته به آن است؛ یعنی کسانی که به طور مستقیم کارگزار این حکومت بوده یا کارگزار یکی از دولت‌های زیر مجموعه خلافت بزرگ عباسی در طول پنج قرن (۱۳۲ - ۶۵۶ق) بودند؛ بنابراین از حاکمانی که در یکی از دولت‌های مستقل شیعی، مانند آل بویه و حمدانیان و فاطمیان حضور داشتند، بحث نخواهیم کرد.

فصل یکم:

مقدمات و کلیات

پیشینه بحث

در موضوع دولتمردان شیعه، کتاب یا تحقیق مستقلی یافت نشد و آثاری که به دولتمردان، کارگزاران، امیران و فرماندهان، کاتبان و قاضیان می‌پردازد، به شیعیان ارتباطی ندارد،^۱ چنان‌که بخشی از این کتاب‌ها در باره وزیران مسلمان و ایرانی است، مانند وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی نوشته عباس اقبال، فرجام وزیران نوشته آقابابایی و قریشی، وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر نوشته عبدالرفیع حقیقت، وزیران مقتول ایران از ناصر نجمی، وزیرکشی از بزرگمهر تا امروز نوشته جعفر مهدی نیا، تاریخ الوزراء زاهدی و نظام الوزارة فی الدولة العباسیه از محمد زهرانی. اما کتاب حاکمان شیعه نوشته جمعی از پژوهشگران پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام هم با آنچه مورد نظر نگارنده است، متفاوت می‌باشد. تک‌نگاری‌هایی هم در باره برخی وزرا یا حاکمان شیعی وجود دارد که کافی نیست، زیرا بیشتر این آثار یا به معدودی از حاکمان و دولتمردان شیعه توجه کرده و یا با نگاه نقادانه به آن نپرداخته‌اند؛ از این رو لازم بود در نوشته‌ای مستقل و

۱. برای نمونه در کتاب اخبار القضاة نوشته محمد بن خلف وکیع (م ۳۰۶ق) به ندرت می‌توان نامی از یک قاضی شیعه یافت.

مفصل‌تر به شناسایی و بررسی گرایش‌های مذهبی این افراد پرداخته شود. دسته دیگری از کتاب‌ها را که می‌توان پیشینه این تحقیق تلقی کرد، کتاب‌هایی است که شرح حال عمومی شیعیان در آنها آمده است. البته این آثار مستقلاً به کارگزاران نپرداخته و محدوده زمانی خاصی هم ندارند. مجالس المؤمنین اثر قاضی نورالله شوشتری و اعیان الشیعه نوشته سید محسن امین که در ادامه با تفصیل بیشتری از این دو سخن خواهیم گفت، طبقات اعلام الشیعه از آقابزرگ تهرانی که در مجلدات متعدد به دوره‌های مختلف تاریخ اسلام می‌پردازد و بخشی از دولتمردان را نیز نام برده و کتاب یک جلدی معجم اعلام الشیعه اثر محقق معاصر سید عبدالعزیز طباطبایی که استدراکی است بر آثار قبلی، از این دست می‌باشند، لکن علاوه بر اینکه به حاکمان اختصاص ندارند، به دلایلی محل نقد این نوشتار نیز می‌باشند.

در ردیف مطالعات جدید به دایرة المعارف‌ها نیز باید اشاره کرد، از جمله دائرة المعارف بزرگ اسلامی که بیشتر مقاله‌های تاریخی و دولت‌های اسلامی و رجال سیاسی آن را سید صادق سجادی تدوین کرده و با شیوه‌ای علمی و مفصل در باره دولت‌ها و دولتمردان سخن گفته، اما کمتر به بررسی و برجسته کردن تشیع آنان پرداخته است. دایرة المعارف تشیع و دانشنامه جهان اسلام نیز مقاله‌هایی در این باره دارند، اما اطلاعات آنها پراکنده و ناکافی است.

نگاهی به منابع

آنچه به عنوان مواد خام در منابع اصلی و کهن آمده است، جزء منابع این نوشتار به شمار می‌رود. این منابع عبارت‌اند از: کتاب‌های تاریخ عمومی، مانند تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر و البدایة و النهایه ابن کثیر؛ کتاب‌های تاریخ محلی، مانند تاریخ قم و تاریخ طبرستان؛ کتاب‌های طبقات، رجال و فهرست، مانند طبقات ابن سعد، طبقات

الشافعیه، رجال و فهرست شیخ طوسی، رجال نجاشی، فهرست ابن ندیم و فهرست منتجب الدین؛ کتاب های تدوین شده در موضوع وزارت و وزراء، مانند الوزراء و الکتاب محمد بن عبدوس جهشیاری (م ۳۳۱ق)، تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء هلال بن محسن صابی (م ۴۴۸ق)، الاشارة إلى من نال الوزارة علی بن منجب صیرفی (م ۵۴۲ق)، تاریخ الوزراء نجم الدین ابوالرجاء قمی (تألیف ۵۸۴ق)، نسائم الاسحار ناصر الدین منشی کرمانی (تألیف ۷۲۵ق)، تجارب السلف هندو شاه نخجوانی (م بعد ۷۳۰ق)، دستور الوزراء غیاث الدین محمود خواند میر (م بعد ۹۳۰ق)، نَسْمَةُ السحر بذكر من تشيخ و شعر يوسف بن يحيى صنعاني (م ۱۱۲۱ق) و حديقة الزوراء فی سيرة الوزراء عبدالرحمن سويدی (م ۱۲۰۰ق).

در این میان باید از کتاب مجمع الآداب فی معجم الالقاب نوشته ابن فوطی (م ۷۲۳ق) با اهمیت بیشتری یاد کرد. در این مجموعه چهار جلدی، بخش قابل توجهی از شخصیت های شیعه در عصر آخر عباسی - البته به ترتیب لقب - ذکر شده و به همین دلیل، دستیابی به محتوای آن قدری مشکل است. این کتاب یکی از آثار مهم در شناسایی شیعیان است، به ویژه که برخی از این شرح حال ها در جای دیگری یافت نمی شود؛ از این رو مورخان و شرح حال نویسان بعدی از آن بسیار بهره برده اند. کتاب دیگری با عنوان الحوادث الجامعة منسوب به ابن فوطی هست که در آن نیز آگاهی های منحصر به فردی وجود دارد، لکن انتساب آن به وی محل تردید جدی است.^۱

از کتاب های مربوط به انساب علویان و سادات نیز می توان برای شناخت دولتمردان از نسل رسول خدا ﷺ بهره برد.

نکته قابل توجه در باره همه آثار قدیم و جدید آن است که مورخان هنگام

بحث از یک شخصیت سیاسی به گرایش او اشاره نکرده یا به ندرت از مذهب او سخن گفته‌اند، به طوری که به سختی می‌توان تشیع یک وزیر یا کارگزار را از لابه‌لای گزارش‌ها دریافت. همچنین نویسندگانی که از شیعه بودن یک نفر سخن گفته، کمتر علل و شواهد تشیع او را بیان کرده‌اند و این خود یکی از مشکلات این پژوهش به شمار می‌رود که آن را با پیشینه و عقبه‌ای کم تحلیل روبه‌رو می‌کند. این مطلب در کتاب‌های متأخر بیشتر آشکار است، چنان‌که از دولت یا یکی از افراد دولت به عنوان شیعه یاد می‌کنند و به تفصیل در باره او سخن می‌گویند، اما شیعه بودن او را توضیح نمی‌دهند. تنها نویسندگان اعیان الشیعه در مورد پاره‌ای افراد چنین کرده و ذیل عنوان «تشیّع» در این باره دلایل و شواهد خود را بیان می‌کنند. بنابراین در غالب موارد، آگاهی‌های دقیق و جدی از شیعه بودن فرد ارائه نمی‌شود و فقط به شرح حال عمومی او پرداخته شده است.

در اینجا به معرفی و بررسی دو اثر متأخر که اهمیت زیادی در تاریخ تشیع داشته و بیشتر از دیگران در باره رجال سیاسی و دولتی شیعه سخن گفته‌اند، پرداخته می‌شود:

مجالس المؤمنین

این کتاب نوشته قاضی نورالله شوشتری از مخالفان سرسخت اهل سنت است که به‌رغم کتمان و تقیه و مخفی کردن کتابش، به‌دست آنان کشته شد. وی که اهل شوشتر بود برای تبلیغ به هند رفت و چون مقام علمی و آگاهی‌اش به مذاهب و امر قضا پر پادشاه آشکار شد، او را به سیمت قضاوت گماشت و بنا شد که سید بر مبنای مذاهب چهارگانه و اجتهاد خود حکم کند. البته نورالله شهید بر روش امامیه حکم می‌کرد و وانمود می‌کرد که بر روش اهل سنت است و مخالفانش را مجاب می‌نمود. سرانجام بدخواهانش کسی را همدم او کردند و بر اسرار او، از جمله

کتاب مجالس آگاه شدند و او را در سال ۱۰۱۹ ق به شهادت رساندند.

قاضی نورالله علاوه بر مجالس المؤمنین تألیفات متعددی در دفاع از شیعه دارد.^۱ این کتاب شامل دوازده مجلس است که به جز مجلس اول، شرح حال شیعیان امامی و غیر امامی از دوران امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان خودش، یعنی قرن یازدهم در آن مجالس آمده است. مجلس اول، به جغرافیای شیعه و مکان‌هایی اختصاص یافته است که شیعیانی در آن حضور داشته‌اند. مجلس دوم، در باره قبایل شیعی و افراد مشهور و غیر مشهور از شیعه است که ذیل عناوینی چون بنی‌هاشم، تابعین، خلفا و سلاطین مایل به تشیع، حاکمان دولت‌های شیعه، شاعران و... تنظیم شده است. از میان مجالس کتاب آنچه ارتباط بیشتری با نوشتار حاضر دارد، مجلس هشتم و نهم است. وی در مجلس هشتم به خلفایی که به نظر او شیعه بوده‌اند و همچنین حاکمان دولت‌های مستقل شیعی، از جمله آدارسه، زیدیه یمن، آل‌حمدان، آل‌بویه و نیز شرفای مکه پرداخته است. مجلس نهم با عنوان «امرا و سپهسالاران»، شامل وزرا و دیگر دولتمردان شیعی است.

قاضی نورالله در موارد زیادی منابع خود را ذکر می‌کند که اعم از منابع کهن تاریخی و رجال شیعه و اهل سنت است و در مواردی هم مطالب را بدون ذکر سند و منبع و به اعتماد شهرت می‌آورد. در میان منابع او کتاب‌های متأخر یا کتاب‌هایی که درجه اعتبار پایینی دارند، مانند کامل بهایی و روضة الشهداء وجود دارد. البته از این نکته مهم‌تر، برداشت‌های نادرست وی و اظهار نظرهای او در باره تشیع افراد است که شاید این برداشت ناشی از تصور وی در مورد معنا و مفهوم شیعه است، چنان‌که در شرح حال سفاح، منصور، مهدی، هارون، مأمون،

۱. برخی کتاب‌های دیگر او عبارت‌اند از: احقاق الحق در نقد خلفای نخست، مصائب النواصب در ردّ نوافض الروافض، الصوامع المهرقة ردّ بر الصواعق المحرقة.

ابوسلمه خلال و ابومسلم خراسانی آنها را شیعه شمرده است: «منصور مذکور در مقامی که او را خوف زوال ملک نبود اظهار تشیع قولاً و فعلاً می نمود».^۱ در مورد مهدی به استناد آنکه از بخشش به تیم و عدی (قبایل ابوبکر و عمر) پشیمان شده است، او را شیعه می داند یا تصور می کند احترام هارون به امام کاظم علیه السلام و اعتقاد به برتری او بدون عمل به اعتقادش، حاکی از تشیع اوست:

هارون با این اعمال و خامت مال که بواسطه حب جاه از او سر زده، در

عقیده تشیع راسخ بود و از نصرت آن مذهب مسرور می بود!^۲

قاضی نورالله در مقدمه کتابش شیعه را به گونه ای معنا کرده که فقط شیعه اعتقادی و معتقد به نص از آن استفاده می شود و مقصود وی از شیعه، شخص دیگری نیست، چون مطلب خود را با جریان مخالفت عمر با نوشتن وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه آغاز کرده و در ادامه می نویسد:

شیعه کسی است که خلیفه به حق بعد از پیغمبر، امیرالمؤمنین را داند و سنی

کسی است که ابوبکر را داند و امامیه اثنی عشریه از شیعه - ایدهم الله

تعالی - جمعی اند که قایل به دوازده امامند.^۳

با این تعریف، بسیار شگفت است که چگونه قاضی نورالله افرادی همچون خلفا و رؤسای سنی مذهب را شیعه امامی می داند! پیداست سید شهید در تحلیل مطالب تاریخی، بسیار ضعیف بوده و او را نوعی تعصب شیعی از درک عمیق مسائل پشت پرده خلفا و... بازداشته است، چنانکه مأمون را شیعه می داند، در صورتی که امام رضا علیه السلام از سیاست بازی وی و نقشه های ماهرانه اش در ماجرای

۱. شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۰.

ولایتعهدی، پرده برداشته و ما را آگاه کرده است.

در مجموع، تعصب شدید قاضی نورالله و اظهار سب و لعن فراوان او به مخالفان اهل بیت (علیهم السلام) و بیان مطالب ضعیف از منابعی غیر معتبر و متأخر، وجهه علمی کتاب مجالس المؤمنین را خدشه دار کرده است. بنابراین در معرفی و شرح حال منسوبان به تشیع نمی توان به این کتاب اعتماد کرد، زیرا علاوه بر ضعف منابع آن، برداشت های نویسنده در نسبت دادن تشیع به برخی افراد، درست نیست. تفصیل این مطلب در ادامه این نوشتار و ذیل افرادی که آنان را شیعه دانسته است، خواهد آمد. برای مثال در باره خلفای عباسی می نویسد:

قُدمَا و فضلاى ایشان شیعی بودند و خلیفه و امام به حق بعد از پیغمبر (ص) را حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می دانستند اما... اظهار عقاید سنت می نمودند تا از هجوم شیعه و روکش ساختن ائمه طاهرین ایمن توانند بود.^۱

آنچه سید شهید از معنای شیعه برداشت کرده همان تشیع به معنای محبت اهل بیت یا عدم دشمنی با آنان اگر چه در برهه ای از زمان یا از روی سیاست است. در موارد متعددی هم از یکی دو قرینه به این نتیجه رسیده و قراین متعدد دیگر را که نشان دهنده عدم تشیع یا حتی دشمنی آن شخص با خاندان پیامبر می باشد، غفلت کرده است.

خطای دیگر سید آن است که بسیاری از کسانی را که شیعه دانسته فقط «تولاً» داشته اند و در جنبه «تبراً»، یعنی ردّ خلافت کسانی که پیامبر آنان را منصوب نکرده است، همانند دیگر اهل سنت عمل کرده اند. بسیاری از زیدیه و دیگر فرقه هایی را که وی شیعه دانسته است، این گونه اند.

اعیان الشیعه

علامه سید محسن امین (م ۱۳۷۱ق) از بزرگان علمای جبل عامل است که کتاب‌هایی در باره شیعه و ائمه علیهم‌السلام تألیف کرده است. مفصل‌ترین این کتاب‌ها اعیان الشیعه است که اکنون در ده جلد به قطع رحلی منتشر شده و پس از او فرزندش مستدرکاتی بر آن نوشته است.

از بیان وی در مقدمه استفاده می‌شود که هدفش معرفی و شرح حال شیعه دوازده امامی و به عبارت صحیح‌تر، امامی بوده است (زیرا برخی اصحاب ائمه را هم آورده است). وی در بیان انگیزه تألیف اعیان الشیعه می‌نویسد: مدت زیادی بود که می‌خواستم کتابی در شرح حال بزرگان شیعه امامیه بنویسم، ولی مشغولیت‌ها مرا از این کار باز می‌داشت تا آنکه استقبال به این موضوع را از سوی اقشار مختلف دیدم و چون تألیفی در این مورد صورت نگرفته بود به انجام آن اقدام کردم.^۱

امین در آغاز کتاب اعیان الشیعه چندین مقدمه ذکر کرده و در مقدمه نخست، بار دیگر تأکید می‌کند که در این کتاب فقط به شرح حال شیعیان دوازده امامی پرداخته و غیر از آن را ذکر نکرده است، مگر در موردی نادر یا در صورت مجهول بودن شخص.^۲ به همین دلیل در مقدمه دوم، به معنای لفظی و اصطلاحی شیعه پرداخته و در باره امامیه و رافضه و دیگر الفاظ، سخن گفته است. در ادامه مقدمات، خلاصه‌ای از عقیده شیعه امامیه جعفریه اثنا عشریه را بیان می‌کند.^۳ همه این‌ها نشان می‌دهد که نویسنده اعیان الشیعه در صدد است شرح حالی از رجال و

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴.

۲. همان، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۳۹.

بزرگان شیعه امامیه را به دست دهد، با این حال، مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که وی در موارد زیادی پا را فراتر گذاشته و نه تنها از شیعیان غیر امامی سخن گفته، بلکه گاه به تفصیل شرح حال دشمنان شیعه را بیان و آنان را شیعه قلمداد کرده است! بسیاری از افرادی که امین از آنان نام برده و گاه صفحاتی از کتاب بزرگ خود را به آنان اختصاص داده است، این‌گونه‌اند و دسته زیادی هم شیعه امامی نیستند.

نویسنده بزرگوار کتاب اعیان الشیعه تشیع برخی افراد را به استناد مطالبی نادرست و غیر علمی و گاه با تکیه بر کتاب‌های غیر معتبر یا ضعیف آورده است که موارد آن در ادامه این نوشتار بررسی خواهد شد.^۱ به هر حال، به نظر می‌رسد فقط^۵ از کتاب را بتوان با هدف وی که شرح حال شیعیان امامی بوده است، تطبیق داد. با این همه باید اذعان کرد که تلاش صاحب اعیان الشیعه در آن زمان بسیار ارزشمند و تتبع وی ستودنی است. جمع‌آوری روایات و گزارش‌های فراوان از کتاب‌های گوناگون توسط این عالم بزرگ شیعه به گونه‌ای است که امروزه نیز در باره شخصیت‌های معرفی شده چیزی بیش از آنچه وی تتبع کرده است، یافت نخواهیم کرد.

معنای شیعه و تشیع

در باره معنای لغوی و اصطلاحی شیعه و تشیع، سخن فراوان گفته شده است. غالباً در آغاز هر نوشته‌ای که به این موضوع ارتباط دارد، این الفاظ، تفسیر و در باره آنها بحث شده است. در اینجا با دوری از تکرار این مباحث، معنایی که مورد نظر

۱. البته در این کتاب مواردی چون مدخل ابن‌علقی، بسیار مفصل، روشمند و محققانه نوشته شده که پس از رحلت نویسنده، به دست مصطفی جواد قلم خورده است.

این نوشتار است تبیین می‌شود. همچنین این بحث، مقدمه‌ای برای نقد دیدگاه‌های کسانی است که افراد بسیار و دولتمردان فراوانی را شیعه دانسته‌اند.

آنچه ابتدا باید روشن شود این است که مقصود از شیعه در «دولتمردان شیعه»، شیعیان دوازده امامی است. البته تعبیر امامی برای دوره ائمه پیش از غیبت، درست است. شیعه امامی کسی است که به نص بر امامت اعتقاد دارد و نیز دیگران را در این باره بر حق نمی‌داند. این دو روی سکه، همان تولا و تبراست که جزء عقاید شیعه به شمار می‌رود و اگر یک طرف آن نباشد شیعه معنا نخواهد داشت. بنابراین، مقصود از شیعه در این نوشتار، تنها کسی است که این‌گونه می‌اندیشد نه اینکه فقط به اهل بیت پیامبر ﷺ محبت می‌ورزد (شیعه محب) یا در ادامه خلفای سه‌گانه، ائمه را هم قبول دارد (سنی دوازده امامی) یا به تعدادی از امامان اعتقاد ندارد (زیدیه و اسماعیلیه و...) و به خصوص خلفای نخست را هم نفی نمی‌کند، مانند زیدیه.

آنچه اهمیت دارد این است که ببینیم در منابع کهن و بیان شرح حال‌نویسان و مورخان چگونه از معنای مورد نظر ما تعبیر شده است. بی‌تردید معنایی که امروزه از واژه مطلق شیعه اراده می‌شود در سده‌های نخستین از این واژه فهمیده نمی‌شده و از طرفی تعبیرهایی چون امامی یا اثنا عشری به کار نمی‌رفته است. برخی محققان معاصر از عنوان‌هایی چون شیعه اعتقادی، شیعه محب و شیعه عراقی سخن می‌گویند.

شیعه اعتقادی همان است که با عنوان امامی و دوازده امامی از آن یاد شد؛ یعنی کسانی که در کلام و فقه از امامان معصوم ﷺ پیروی کرده و فقط سخن آنها را حجت می‌دانند و در همه امور، تنها از آنان پیروی می‌کنند.

شیعه محب نیز کسی است که اهل بیت ﷺ را دوست دارد، ولی آنان را امام

نمی‌داند، بلکه از لحاظ سیاسی، خلفا را پذیرفته و از آنان تبعیت می‌کند. این گروه که اکثریت اهل سنت امروز را تشکیل می‌دهند، به دلیل روایات زیادی که در باره دوستی اهل بیت پیامبر ﷺ وارد شده است به این خاندان علاقه دارند، لکن هیچ‌گونه اعتقادی به برتری و امامت آنان ندارند. بسیاری از کسانی که در منابع به عنوان شیعه معرفی شده‌اند از این نوع هستند. شافعی که خود صاحب یکی از مکاتب فقهی اهل سنت است از این دسته به شمار می‌رود.

اما تعبیر شیعه عراقی برای افرادی است که گرایش شیعی بیشتری دارند و فضایل امیر مؤمنان علی علیه السلام را نقل می‌کنند و آن حضرت را بر عثمان تفضیل می‌دهند و در عین حال به خلافت شیخین معتقدند. تفاوت این گروه با قبلی آن است که با خلفای اموی و عباسی مخالف‌اند.^۱ این نکته هم قابل توجه است که اصطلاح اهل سنت شامل مجموعه‌ای از فرقه‌های صدر اسلام است که با وجود اختلافات فراوان، بعدها در کنار هم قرار گرفته و این نام برای آن‌ها به کار رفته است.

به دلیل اشتراکی که بین تشیع عراقی و تشیع به معنای دوستی اهل بیت علیهم السلام در این تعریف وجود دارد و با توجه به آنچه نوشتار حاضر در پی آن است، در اینجا از هر دو نوع، سخن گفته و در تبیین گرایش دولتمردان، فقط به شیعه اعتقادی بسنده خواهد شد. ملاک اصلی نگارنده هم دو اصل تولا و تبراست که شیعه اعتقادی را از دیگر فرقه‌ها و حتی فرق دیگر شیعه جدا می‌سازد. کسی که به اهل بیت علیهم السلام علاقه دارد، لکن دست کم دو خلیفه نخست را رد نمی‌کند هرچند عثمان را نپذیرد، شیعه نیست. بنابراین، فرقه زیدیه اگر چه شیعه به شمار می‌آیند، اما طبق این تعریف به دلیل پذیرش خلافت ابوبکر و عمر، شیعه نیستند و جزء اهل سنت‌اند.

۱. در این باره ر. ک: رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۱ به بعد.

همچنین فرقه اسماعیلیه که امروزه بخشی از شیعیان را تشکیل می‌دهند با اینکه امامت را به نص می‌دانند و خلفا را نمی‌پذیرند، لکن به دلیل آن‌که پس از امام صادق علیه السلام راه خود را جدا کردند، در این نوشتار، شیعه تلقی نمی‌شوند، هرچند به منظور بررسی مذهبشان، از آنها نام برده خواهد شد.

بنابراین، در اینجا بحث از دولتمردان شیعه، منحصر به شیعیانی است که امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان ایشان را پذیرفته و در عصر حضور ائمه به امام زمان خود معتقد بودند و پس از غیبت، دوازده امام را پذیرا شدند. از این گروه به صورت مطلق، امامی مذهب تعبیر می‌شود. راهگشای ما تعریفی است که ابان بن تغلب از شیعه دارد. او می‌گوید: شیعه کسانی‌اند که در اختلاف پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به قول علی علیه السلام اخذ می‌کنند و در اختلاف پس از علی علیه السلام قول امام صادق علیه السلام را می‌گیرند.^۱ بی‌شک، از همان روز نخست که خلافت از مسیر اصلی خود خارج شد، افرادی بودند که چنین اعتقادی داشته و شیعه، شناخته می‌شدند، ولی تعداد آنان کم بوده و پیش از تدوین و تبیین معارف شیعه توسط امام پنجم و ششم به خوبی تفکیک نمی‌شوند.

اکنون با توجه به اینکه در منابع مورد نظر این نوشتار و بیان مورخان و شرح حال‌نویسان، به خصوص عالمان اهل سنت که غالب نوشته‌های تاریخی مسلمانان به آنان اختصاص داشته، با تعابیر مختلفی از شیعیان یاد شده و امامیه از غیر آنها تفکیک نشده‌اند، ضرورت دارد به الفاظی که در این کتاب‌ها آمده و از آنها شیعیان اعتقادی اراده شده، اشاره شود. البته در دوره‌های متأخر، لفظ امامی یا امامیه یافت می‌شود، لکن در نوشته‌های قدیم، دسته‌های مختلف شیعه از یکدیگر تفکیک نشده‌اند.

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۲، ذیل ترجمه ابان، ش ۷.

ابن حجر می‌گوید: تشیع در عرف متقدمین، اعتقاد به برتری علی علیه السلام بر عثمان و محق بودن آن حضرت در جنگ‌هایش است. اینان ابوبکر و عمر را بر او مقدم می‌دارند. بعضی از آنها هم او را بهترین خلق خدا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند.^۱

ذهبی به مناسبت شرح حال خالد بن سلمه کوفی که ناصبی بود، می‌نویسد: این از عجایب زمان است، چون به ندرت کوفی‌ای یافت می‌شود که شیعه نباشد. وی سپس تعریفی از اهل سنت و شیعه ارائه می‌کند و می‌گوید: بعد از صفین مردم چند دسته شدند: عده‌ای اهل سنت بودند که صحابه را دوست داشتند و چیزی در باره آنها نمی‌گفتند، عده‌ای شیعه بودند که با کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند مخالف بودند و می‌گفتند آنان، یعنی ناکثین، مارقین و قاسطین مسلمان فاسد و ظالم هستند، و عده‌ای هم ناصبی بودند که با علی علیه السلام جنگیدند با اینکه سابقه و اسلام او را اعتراف داشتند. ذهبی آن‌گاه توضیح می‌دهد که شیعه آن زمان، معاویه را کافر نمی‌دانست و ناصبی هم علی علیه السلام را، بلکه همدیگر را ناسزا می‌گفتند، ولی الآن شیعیان، صحابه را تکفیر می‌کنند و از آنان برائت می‌جویند.^۲

نشانه‌های تشیع

گفته شد که مقصود از شیعه در این نوشتار، تنها بررسی و شناخت شیعیان امامیه است، ولی اینکه چگونه افراد امامی مذهب در کتاب‌های قدیم و جدید شناخته می‌شوند، بحث مبسوطی می‌طلبد، زیرا کاربرد الفاظ در منابع دقیق نیست و از آنها نمی‌توان تشخیص داد که فلان دولتمرد شیعه در کدام یک از سه دسته شیعه

۱. «وما التشیع فی عرف المتأخرین فهو الرافض المحض فلا تقبل روایة الرافضی الغالی» (ابن حجر

عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۸۱، ذیل ترجمه ابان بن تغلب).

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۷۴. ابن حجر، نیز در تهذیب التهذیب (ج ۱، ص ۸۱، ذیل

ترجمه ابان بن تغلب) تعبیر «شیعه غالی» را آورده است.

(اعتقادی، محب و عراقی) جای می‌گیرد، ناچار لازم است در این باره بحث شود که نویسندگانی که از شیعه و شخصیت‌های آن سخن گفته‌اند با چه تعبیرهایی از آنان یاد کرده‌اند و تفکیک فرقه‌های درونی شیعه در بیان منابع چگونه امکان‌پذیر است. به عبارت دیگر، در پی تشخیص قرآینی هستیم که نشان دهد مراد از واژه شیعه در منابع، به خصوص منابع تاریخی و رجالی اهل سنت، کدام نوع تشیع و کدام فرقه شیعه است.

الف) واژه‌ها

معنای شیعه به‌طور عام و زیرمجموعه‌های فرقه‌ای آن از یکدیگر تفکیک نشده و حتی امروز گاه لفظ شیعه معادل امامی‌مذهب نیست. این مطلب، شناخت گرایش‌ها را با مشکل روبه‌رو می‌کند و اختلاف نظر در باره مذهب افراد را در پی دارد، چنان‌که برخی منابع اهل سنت هر چند از امامیه سخن گفته‌اند،^۱ با این حال گاهی بزرگان امامیه را با کلماتی چون شیعی یا رافضی معرفی کرده‌اند. بنابراین، هیچ‌گونه اعتباری به الفاظ نیست و این مشکل هرچه به عقب برگردیم بیشتر می‌شود. تنوع و تطور این لفظ در بیان مورخان و رجال‌نویسان به گونه‌ای است که نمی‌توان زمان خاصی را مشخص کرد که فلان لفظ در باره فلان گروه شیعه به کار می‌رفته است.

اگرچه مسلم است که واژه شیعه به‌طور مطلق تا مدت زیادی برای طرف‌داران سیاسی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مخالفان عثمان و معاویه به کار می‌رفته است، اما بی‌تردید در میان این هواداران سیاسی، معتقدان به امامت آن حضرت نیز وجود دارند، لکن تشخیص آنان از میان بقیه به آسانی و بدون قراین متعدد، امکان‌پذیر

۱. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۲۸۰ در باره کلینی؛ همان، ج ۱۶، ص ۳۳۰ در باره ابن‌بابویه؛ ابن‌حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۰، ۴۹، ۸۷ و ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۵ و ۱۸۰.

نیست. همچنین پس از آن که اهل سنت جای عثمانیه را گرفتند و عثمان را همانند خلیفه اول و دوم به جرگه خلفا برگرداندند و امیر المؤمنین (علیه السلام) را که خلیفه سوم بود، خلیفه چهارم شناختند، بسیاری از شیعیان سیاسی در ردیف اهل سنت جای گرفتند و از این پس شیعه، کسانی بودند که فقط امامت را در اعقاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانستند، با این حال، لفظ شیعه همچنان در کتاب ها و روایات، برای آنها و شیعیان سیاسی به کار می رفت. پس از اینکه خود شیعیان، یعنی معتقدان به امامت نه خلافت، به فرقه هایی چون زیدی و اسماعیلی تبدیل شدند، این مشکل دو چندان شد، حتی الفاظ رفض و رافضی هم به تشخیص شیعیان امامی کمک نکرد، زیرا واژه رفض، معادل شیعه عام گرفته شد و به امامیه اختصاص نداشت.^۱ البته - با توجه به معنای رفض - قاعده این بود که این واژه به معنای ترک اعتقاد به خلفا و همچنین برائت از آنان گرفته شود و تنها امامیه و اسماعیلیه ذیل عنوان رفض باقی بماند، لکن در منابع، این گونه نیست و رافضی به کسانی از اهل سنت هم گفته شده که مثلاً با معاویه مخالف اند یا یزید را لعن می کنند و در عین حال به شیخین و حتی عثمان ارادت دارند. با این حال، می توان تعبیر رافضی را قرینه مهمی برای تشیع امامی افراد دانست، ولی به تنهایی و به طور مطلق چنین نیست.

تشیع: نکته مهم آنکه تعبیر «یتشیع» در منابع تاریخی و رجالی اهل سنت فراوان به کار رفته است، لکن اکثر قریب به اتفاق کسانی که این تعبیر برای آنان وجود دارد، شیعه اعتقادی شناخته نمی شوند یا عنوان تشیع رسمی بر آنان صادق نیست و علمای رجال شیعه نیز از آنان یاد نکرده اند. بر همین اساس، نویسنده

۱. علامه شوشتری معتقد است که کلمه شیعه در کلام اهل سنت، اعم از امامی است و کلمات رافضی یا شیعه غالی، مرادف امامی است. وی بر این مطلب دلایلی از کتب عامه آورده که گرچه گویاست، اما کافی و تمام نیست و موارد نقض دارد. خود ایشان هم سرانجام می نویسد: «بل الشیعی الغالی ایضاً عندهم اسم» (تستری، قاموس الرجال، ج ۱ ص ۲۲).

کتاب رجال الشیعه فی اسانید السنه از بسیاری از این افراد یاد کرده و دلیل شیعه بودن آنان را همان عبارت‌های کتب رجال اهل سنت می‌داند و از منابع رجال شیعه مؤیدی نمی‌آورد.^۱

نمونه‌های این مطلب، بسیار است. اسماعیل بن زکریا خلّقانی از محدثان اهل سنت است و نام او در زمره شیعیان نیامده و مشایخ و راویان او نیز شیعه نیستند، ولی ذهبی در باره او می‌نویسد: «صدوقٌ یتشیع؛ راست‌گو و شیعه است». آن‌گاه از او نقل می‌کند: کسی که بنده‌اش [موسیؑ] را از کوه طور ندا کرد علی بن ابی طالبؑ بود.^۲ روشن است که نسبت تشیع به وی به دلیل همین روایت است و تشیع وی به معنای امامی بودنش نیست، هر چند در باره علیؑ سخنی مبالغه‌آمیز گفته باشد.

نمونه دیگر، طاووس یمانی است که ذهبی واژه «یتشیع» را برای او به کار برده است.^۳ هر چند نام او در ردیف اصحاب امام چهارم آمده است،^۴ ولی شیعه امامی قلمداد نمی‌شود. همچنین علی بن زید بن جدعان،^۵ محارب بن دثار،^۶ محمد بن موسی فطری،^۷ شریک بن عبدالله نخعی قاضی کوفه،^۸ محمد بن عمر واقدی،^۹

۱. محمد جعفر طبسی، رجال الشیعه فی اسانید السنه، صفحات متعدد.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۱، ص ۳۸-۳۶.

۳. همو، میر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۳ و ۴۵.

۴. شیخ طوسی، رجال، ص ۱۱۶.

۵. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰۷.

۶. همان، ص ۲۱۹.

۷. همان، ج ۸، ص ۱۶۴.

۸. همان، ص ۲۰۲ و ۲۰۹.

۹. ابن ندیم او را شیعه نیکو مذهب می‌داند که تقیه می‌کرده است (الفهرست، ص ۱۱۱). البته از کتاب المغازی وی چیزی جز سنی بودن آشکار نیست و دلیلی بر تقیه وجود ندارد.

عباد بن عوام،^۱ ابو محمد بن عبیدالله عبسی،^۲ حبان بن علی عنزی^۳ و مرزبانی نویسنده معجم الشعراء^۴ از جمله کسانی هستند که این تعبیر برای آنها به کار رفته، اما شیعه اعتقادی نیستند.

با این همه، تعبیر «یتشیع» برای برخی رجال امامیه، مثل محمد بن حجاج نیز به کار رفته است.^۵ بدین ترتیب، ابهام در اطلاق این واژه همچنان باقی خواهد بود. رفض: با آنکه مشهور این است که واژه «رفض» بر شیعیان مخالف زیدیه، یعنی امامیه اطلاق می‌شود، با این حال در کلمات مورخان و شرح حال‌نویسان به معنای مطلق تشیع آمده و به امامیه اختصاص ندارد، حتی در کتاب‌های متأخر که لفظ امامیه رواج داشته، باز هم رافضی به دیگر فرقه‌های شیعه اطلاق شده است، چنان‌که ذهبی برای خلفای اسماعیلی مصر (فاطمیان) تعبیر روافض را به کار برده است.^۶ همچنین مقریزی امامیه را یکی از فرقه‌های روافض دانسته است.^۷

در دوره‌های متقدم نیز تعبیر رافضی به جای شیعه به کار رفته است. بلاذری هنگامی که از عبدالله نجاشی، یکی از رجال امامیه یاد می‌کند، تعبیر رافضی غالی را به کار می‌برد.^۸ گویا مقصود وی از رافضی، همان شیعه است و مقصودش از غالی، اعتقاد به نص و برائت از خلفاست که از مقومات امامیه است، چون در موارد دیگری نیز شیعه غالی به معنای امامی مذهب است نه غالی مصطلح.

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۱۰۶.

۲. سمانی، الانساب، ج ۹، ص ۲۰۲.

۳. همان ج ۴، ص ۲۵۱.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۵۷.

۵. همان، ص ۳۱۴.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۳۷.

۷. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۳۰۷.

۸. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۷۲.

مسعودی^۱ نیز می‌گوید: رافضی کسی است که به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام بر عباس و سزاوارتر بودن فرزندان علی علیه السلام به خلافت در مقایسه با فرزندان عباس اعتقاد دارد.^۲ این تعریف، شامل دیگر فرقه‌های شیعه غیر امامیه، مانند اسماعیلیه و زیدیه هم می‌شود، چنان‌که شافعی می‌گوید: اگر دوستی اهل بیت، رفض است من هم رافضی‌ام.^۳ همین‌طور به کسی که از معاویه و عمرو بن عاص عیب‌جویی کند یا علی علیه السلام را بر دو خلیفه نخست، مقدم بدارد، رافضی گفته‌اند.^۴ خطیب در معرفی یکی از رجال امامیه برای او تعبیر «الرافضة الامامیه» را به کار برده است.^۵ صفدی «کیالیه» را یکی از فرقه‌های رافضه می‌داند.^۶ بغدادی نیز رافضی را به معنای مطلق شیعه گرفته، می‌نویسد: «رافضیان به چهار فرقه منشعب شده‌اند: زیدیه، امامیه، کیسانیه و غلات».^۷ این تصریحی است بر اینکه «رفض» فقط نقطه مقابل «زیدی بودن» نیست. شهرستانی ذیل فرقه نظامیه، از متهم بودن نظام به رفض و بدگویی از بزرگان صحابه سخن می‌گوید.^۸

رفض در همه این موارد به معنای مطلق شیعه آمده است نه شیعه خاص (امامیه). با این حال، واژه رفض در مقایسه با اصل عنوان شیعه، به امامیه بسیار نزدیک‌تر است، زیرا در بین فرقه‌های شیعه، تنها امامیه تبرّا دارند که در آن، رفض و ترک خلفاست و این در مطلق شیعه، مانند شیعه محبّ وجود ندارد. بر همین

۱. ر.ک: ادامه مطالب، ذیل واژه غلو.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۴.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۹، ص ۲۰.

۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴، به نقل از: خلال، کتاب السنه.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۴۳.

۶. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۲۰۱.

۷. عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۲۱.

۸. شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۵۷.

اساس است که وقتی از ابن حنبل سؤال شد که رافضی کیست، گفت: آنکه ابو بکر و عمر را سب می‌کند.^۱ به گفته استاد جعفریان در اصطلاح کهن عثمانیان از شیعه امروزی [امامیه] تعبیر به رفض شده است، در عین حال خود ایشان نقل می‌کند برای کسی که علی علیه السلام را بر عثمان مقدم می‌کرد هم رفض تعبیر شده است.^۲

به این نکته هم باید توجه داشت که گاهی مراد از تشیع یک نفر، معتزلی بودن اوست یا بین اعتزال و تشیع خلط شده است. در باره ابوالقاسم تنوخی آمده است که «رأیه الرفض و الاعتزال... کان یتشیع... یذهب الی الاعتزال».^۳ اما اینکه لفظ تشیع برای چنین افرادی به کار رفته، به این دلیل است که اولاً: بخشی از معتزله به تفضیل امیر المؤمنین علیه السلام بر سایر خلفا اعتقاد داشتند و ثانیاً: معتزله در دوره‌ای از تاریخ اسلام به شیعه نزدیک شدند تا آنجا که مأمون نیز که خودش بر مذهب اعتزال بود، دستور داد کسی حق ندارد معاویه را به خوبی یاد کند. به همین دلیل در برخی از آثار قرن سوم تعبیر «من تشیع من المعتزله» یا «متشیعة المعتزله» به کار رفته است.^۴ ابن کثیر هم از سالم مصری با عنوان «معتزلی متشیع» یاد می‌کند.^۵ بشر بن معتمر که از بزرگان معتزله بود، به دلیل تشیع از سوی هارون زندانی شد، اما در زندان اشعاری سرود و تصریح کرد که گرچه از معاویه براءت می‌جوید، از رافضه غالی هم نیست و به ابو بکر اعتقاد دارد.^۶ شیعه دانستن مأمون هم به دلیل گرایش

۱. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۴.

۲. همان ص ۲۱ و ۲۳.

۳. «اعتقاد به رفض و اعتزال داشت ... گرایش به تشیع و اعتزال داشت» (ابن حجر، لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۵۳).

۴. ابوالحسن خیاط، الانتصار و الرد علی ابن الراوندی، ص ۱۵۶.

۵. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۲۶۸.

۶. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۷۲ به نقل از: قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال.

اعتزالی اوست. در مجموع کسانی که معتزلی بودن آنان روشن است، همچنان سنی مذهب‌اند و تعبیر تشیع در باره آنان به معنای تشیع عام و محبت اهل بیت و برتری علی علیه السلام بر خلفا (نه ردّ خلافت) خواهد بود.

غلو: عنوان غالی همان‌گونه که در میان شیعه تطوّر معنایی یافته، در منابع مخالفان نیز به دو معنا به کار رفته است: گاه به معنای مصطلح آن، یعنی افراط در باره ائمه معصومین علیهم السلام است و گاه به معنای اعتقاد به امامت و برائت از خلفا (معادل امامی بودن). برای مثال، در مواردی از شرح حال رجال و محدثان شیعه که غالباً امامی مذهب‌اند، تعبیر «رافضی غال» یا «شیعی غال» آمده است. در صورتی که این اشخاص از غالیان شیعه نیستند، بلکه اعتقادات شیعه امامی معتدل را دارند، چنان‌که در باره ابراهیم بن محمد ثقفی، نویسنده کتاب الغارات «غالیاً فی الرّفص» تعبیر شده^۱ و علمای رجال شیعه او را در ردیف امامیه دانسته‌اند.^۲ در باره عبدالله بن حکیم بن جبیر اسدی کوفی هم تعبیر «رافضی غالی» آمده است،^۳ در حالی که متهم به غلو نیست.

ذهبی ذیل شرح حال ابن عقده زیدی مذهب به دو روایت اشاره می‌کند که ابن عقده در سند آن قرار دارد: یکی روایتی که می‌گوید ابوبکر و عمر پیران بهشت‌اند و دیگر، روایتی که در موضوع محبت عثمان است. پس از آن در باره ابن عقده چنین قضاوت می‌کند که این دو روایت نشان می‌دهد تشیع وی از نوع غالی نیست.^۴ این قضاوت ذهبی به این دلیل است که یک معنای غلو (یا غلو نزد اهل سنت) آن است که خلفا را قبول نداشته باشد. پیش‌تر اشاره شد که بلاذری

۱. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۰۲ به نقل از: ابونعیم اصفهانی، تاریخ اصفهان.

۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۱۴ و نجاشی، رجال، ص ۱۶.

۳. ابن حجر، لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۷۹.

۴. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۳.

تعبیر رافضی غالی را در باره عبدالله نجاشی به کار برده^۱ که به معنای امامی بودن است. همو در باره ابوالخطاب که اصطلاحاً به او غالی گفته می شود، تعبیر «رافضی مُسرف» را به کار می برد.^۲

همچنین ذهبی «شیعیاً متغالیاً» را در باره عمرو بن ابی مقدم که از رجال امامیه است، به کار می برد.^۳ عبارتی از ابن خلدون چنین به نظر می آورد که وی شیعیان دوازده امامی را بخشی از غالیان امامیه می داند.^۴ همین طور وی در باره سلیمان بن قرم که از محدثان امامیه است، تعبیر «شیعه مفرط و غالی در رفض» را به کار برده است.^۵ عثمان بن عمیر را «غالی در تشیع و معتقد به رجعت» وصف می کنند،^۶ در حالی که او متهم به غلو مصطلح نیست. ذهبی در باره عبدالرحمن بن احمد خزاعی که از رجال شیعه امامیه است،^۷ تعبیر غالی در تشیع آورده و اشاره می کند که او مجلسی در موضوع اسلام ابوطالب داشته است.^۸ همو ذیل شرح حال ابو عروبه حسین بن محمد حرّانی می نویسد: ابن عساکر گفته است وی غالی در تشیع و به شدت مخالف بنی امیه بوده است. ذهبی سپس توضیح می دهد که هر که شیخین را دوست بدارد غالی نیست، اما کسی که از آنان عیب جوئی کند (کمترین بدی و نقصی در باره آنان بگوید) رافضی غالی است، حال اگر سبّ کند از اشرار

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۷۲.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۴۴.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۱، ص ۲۸۰.

۴. «...غلاة الامامية و خصوصاً الاثناعشرية منهم يزعمون ان الثاني عشر من ائمتهم محمد بن الحسن

المسکری» (ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۲۴۹).

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۰، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۶. ابن عدی، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۱۶۸.

۷. منتجب الدین رازی، الفهرست، ص ۷۵.

۸. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۳، ص ۱۵۱.

رافضه است. همچنین اگر کسی صحابه را تکفیر کند کافر شده و مستحق عذاب است. اما اینکه ابو عروبه چطور غالی شده با اینکه اهل حدیث و اهل حرّان است، شاید به دلیل بدگویی از مروانیان باشد.^۱ بنا بر این تعریف، غلو در اصطلاح گروهی از اهل سنت (یا در مواردی) معادل امامی بودن است و همیشه به معنای مصطلح افراط و غلو در میان شیعه نیست. پس در مجموع می‌توان یکی از الفاظ مربوط به شیعه امامیه را تعبیر غلو در زبان نویسندگان اهل سنت دانست، همان‌گونه که رافضی تا حد زیادی همین مذهب را می‌رساند.

ب) قراین و شواهد

تشیع امامی یا اصل تشیع یک فرد را می‌توان از راههای مختلفی ثابت کرد، از جمله آنها مطالعه دیدگاه مورخان و شرح حال‌نویسان در باره آن شخص است. بخش عمده‌ای از این مسئله با تصریح یا اشاره نویسندگان و منابع روشن شده است. اما آنان گاه در این باره مطلبی نگفته‌اند یا سخنشان کافی نیست و به قراین و شواهدی نیاز است که تشیع فرد را اثبات کند. یکی از این موارد، آن جایی است که شخص تقیه کرده و کسی از شیعه بودن او آگاه نشده یا فقط ادعای تشیع داشته و لازم است در عمل، گرایش او اثبات شود، زیرا احتمال کذب در سخن او وجود دارد. از طرفی گاه تنها دلیلی که برای تشیع یک نفر وجود دارد علوی بودن، ساکن شهر شیعه‌نشین بودن، دفن او در مشاهد ائمه یا مانند آن است و در بیان رفتار آن شخص، تصریحی بر تشیع وجود ندارد. در اینجا به بررسی این موارد که شواهد و قراینی بر تشیع افراد به‌شمار می‌آید، پرداخته می‌شود. ناگفته پیداست هدف از این بررسی، شناسایی افرادی است که شیعه امامی هستند.

۱. همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۱۱.

یکی از آخرین تألیفاتی که درباره شخصیت‌های شیعه انجام گرفته، کتاب یک جلدی معجم اعلام الشیعه اثر سید عبدالعزیز طباطبایی است. هدف وی ارائه شرح حال مختصری از شخصیت‌های شیعی است که در کتاب‌های پیش از وی مانند طبقات اعلام الشیعه وجود نداشته است. با اینکه نویسنده بدون مقدمه وارد حرف الف شده و به معرفی رجال شیعه پرداخته است و از ملاک‌های خود سخن نمی‌گوید، یکی از محققان معاصر با دسته‌بندی تراجم این کتاب، معیارهایی را که مؤلف آن در شیعه دانستن افراد در نظر داشته، استخراج کرده و به تفصیل در مورد آنها سخن گفته است. این معیارها عبارت‌اند از: تصریح دیگران بر تشیع یک نفر، علوی بودن، وابستگی خاندانی، وابستگی شهری، دفن در عتبات مقدسه و تصریح خود شخص.^۱

این معیارها هرچند ناظر به کتاب معجم اعلام الشیعه است، لکن ملاک‌های ناگفته‌ای است که دیگر نویسندگان، مانند ابن فوطی، قاضی نورالله شوشتری، سید محسن امین و آقابزرگ هم در نظر داشته‌اند. بنابراین، شایسته است با نگاهی دوباره به این معیارها، مقدار اعتماد به آنها بررسی شود.

۱. تصریح خود شخص یا دیگران: به طور طبیعی، اظهارات، موضع‌گیری‌ها، اشعار و آثار هر فرد بهترین راه برای شناخت باورهای مذهبی اوست، اما از آنجا که در این نوشتار، سخن از کسانی است که به دلیل حضور در دستگاه خلافت، امکان تصریح به شیعه بودن خود را نداشته‌اند، این ملاک چندان کارآمد نخواهد بود. آنچه مهم است تصریح دیگران در باره تشیع افراد است که پیش از این، ذیل مبحث اول (واژه‌ها) به تفصیل از آن سخن گفته شد.

۲. علوی بودن: بی‌تردید، سخن از این مقوله به سده‌های نخستین مربوط

است و گرنه امروزه علویان زیادی هستند که در سلک هیچ یک از فرقه‌های شیعی به حساب نمی‌آیند. البته به این نکته هم باید توجه داشت که منظور از علوی، نسل امام علی علیه السلام است، نه همه سادات و هاشمیان. به هر حال، غالب علویانی که در منابع تاریخی از آنان یاد می‌شود، شیعه معرفی می‌شوند؛ به طوری که نزد برخی مورخان، علوی بودن مساوی تشیع است. البته تشیع بسیاری از آنها عام است و مذهب‌هایی چون زیدی و اسماعیلی دارند، چنان‌که بسیاری از حسنی‌ها زیدی بوده‌اند، حتی علوی ناصبی هم وجود داشته است.^۱ خاطر نشان می‌شود از آنجا که هدف این نوشتار، شناسایی شیعیان امامی است، از گرایش‌های دیگر بحث نخواهد شد.

در مجموع از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام شیعیان زیادی وجود دارند که به دوازده امام معتقد نیستند. شاید به طور کلی بتوان گفت که غالب علویان پیش از نسل امام باقر علیه السلام^۲ غیر امامی‌اند. همچنین پس از آن باید در باره نسل امام صادق علیه السلام از اسماعیل دقت کرد، زیرا غالب آنان اسماعیلی مذهب‌اند.^۳

۳. وابستگی خاندانی: از ملاک‌های مهمی که برای تشیع عام و تشیع امامی افراد به آن استناد می‌شود، آن است که شخص مورد نظر از خانواده‌های شیعه، برخاسته باشد و به دلیل شیعه بودن پدر و یا برادر یا یکی از اجدادش، او هم شیعه شمرده شود. صاحب اعیان الشیعه در مواردی به این مدرک استناد می‌کند. البته این در صورتی است که تشیع غالب افراد آن خانواده اثبات شده باشد.

این معیار تا حدود زیادی قابل توجه، بلکه پذیرفتنی است، زیرا اگر شخصی

۱. نجم‌الدین علوی، المجدی، ص ۶۰ و ابن‌عنه، عمدة الطالب فی انساب ابی طالب، ص ۲۵۳.

۲. منظور علویانی است که از نسل محمد حنفیه و زید هستند.

۳. عمری می‌نویسد: نسل محمد بن اسماعیل ائمه مصر هستند و در باره ایشان «خلق و عدد کثیر» تعبیر می‌کند (المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۰۰).

در خانواده‌ای با گرایش تشیع عام نشو و نما یابد علی‌القاعده همان گرایش را دارد و اگر آن خانواده به مذهب امامی، مشهور باشند یا تشیع امامی آنان اثبات شده باشد، بسیار بعید است یکی از اعضای آن خانواده که در باره امامی بودنش تصریحی وجود ندارد، بر این مذهب نباشد. آنچه مهم است اثبات اصل مطلب، یعنی شیعه بودن خانواده است که در بسیاری موارد از آن غفلت شده و چه بسا خانواده‌ای که شیعه یا امامی نیست محل استدلال برای اثبات تشیع یا امامی بودن یک فرد از آن خانواده قرار گرفته است. نکته‌ای که باید به آن توجه شود محدوده خاندان است که منظور ما در اینجا قبیله و مانند آن نیست، بلکه محدوده کوچکی مانند خانواده، یعنی پدر، مادر، برادر و خواهر و حداکثر جدّ، عمو و دایی است.

۴. وابستگی شهری: در کتاب‌هایی که از رجال شیعه سخن گفته شده است این معیار در بسیاری از موارد به کار آمده و به استناد آن که شخصی اهل یکی از شهرهای شیعه‌نشین بوده او را شیعه دانسته‌اند. استاد جعفریان مواردی از معجم اعلام الشیعه را مثال می‌زند که این رویه در آن اعمال شده و برای مثال، به سبب حلّی، حلبی، کوفی، کاشانی یا قمی بودن شخص، او را شیعه دانسته است.^۱ صاحب‌اعیان الشیعه نیز پیرو چنین نظریه‌ای است و به نظر می‌رسد قاضی نورالله هم این‌گونه باشد. البته وجود موارد استثنای فراوان می‌تواند نقدی جدّی برای این معیار به شمار آید، به طوری که نتوان صرف وابستگی به شهری شیعه‌نشین را دلیل بر تشیع دانست. خصوصیت امامی بودن که مورد نظر ما در این نوشتار است، بر احتمال خطا در این نظریه می‌افزاید. البته نگارنده منکر آن نیست که این معیار، قرینه و شاهدی بر تشیع یا امامی بودن است، ولی اینکه بتوان کسی را فقط با این ملاک، شیعه دانست، پذیرفته نمی‌شود و باید در پی شواهد دیگری هم بود. بر

همین اساس، آنچه محقق معاصر از معجم اعلام الشیعه مثال زده است، قرآینی جز وابستگی شهری در کنار آن هست که تشیع را اثبات می‌کند، چنان‌که ذهبی علاوه بر اینکه در باره احمد بن علی حمصی می‌گوید: «تشیع را از حله گرفته و در بعلبک هم سکونت داشته»،^۱ تعبیر «کبیر الرافضه» را برای او به کار برده است.^۲ همین طور «بغدی بن علی» اگر در حله متولد شده، جنازه‌اش نیز به کربلا منتقل شده و در کنار جدش دفن شده است^۳ و روشن است که دفن در کربلا و در کنار جدش قرآینی کافی بر تشیع اوست و اگر تولد در حله به تنهایی بود دلیل بر مذهب او نمی‌شد و قرینه‌ای ناتمام به‌شمار می‌رفت. موارد دیگری که ذیل عنوان وابستگی آمده نیز قرآینی جز وابستگی شهری بر تشیع دارد، مانند ابن حراز^۴ که ابن حجر او را از شیوخ شیعه می‌داند.^۵

موارد نقض و استثنایی که در باره افراد منسوب به مناطق شیعه‌نشین وجود دارد، اعتماد بر این معیار را با مشکل روبه‌رو می‌کند. مواردی از این نقض‌ها در متن مباحث این نوشتار و هنگام بررسی شخصیت‌هایی از دولتمردان شیعه خواهد آمد. اما در اینجا اجمالاً اشاره می‌کنیم که مثلاً در میان منسوبان به شهرهای شیعه‌نشین چون کوفه، قم، حله، کرخ و کاشان، افرادی هستند که سنی بودن آنها محرز است و حتی تصور تشیع در باره آنان وجود ندارد. برای مثال، در منطقه راوند کاشان که دو خاندان امامی مذهب ابوالرضا و قطب راوندی حضور دارند، هم‌زمان با ایشان و در دوران اوج تشیع ایران، خاندان راوندی مؤلف راحة الصدور

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۲۲۲.

۲. همان.

۳. عبدالعزیز طباطبائی، معجم اعلام الشیعه، ص ۱۱۶.

۴. همان، ص ۵۳.

۵. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۲۹.

نیز در آنجا هستند که به خلفا اعتقاد دارند و مخالف شیعیان می‌باشند. بنابر این نمی‌توان به صرف سکونت، تولد یا حضور فردی در شهری شیعه‌نشین او را شیعه یا امامی مذهب دانست. البته این ملاک می‌تواند قرینه و شاهدی در کنار دیگر قرائن باشد.

۵. دفن در عتبات: فقهای شیعه از قدیم به استحباب انتقال جنازه به عتبات فتوا داده‌اند.^۱ گفته می‌شود این سنت از زمان ائمه، مرسوم بوده و شیعیان به آن عمل می‌کرده‌اند.^۲ علامه امینی به تفصیل در باره اینکه انتقال جنازه به شیعه اختصاص ندارد، سخن گفته و افراد زیادی از اهل سنت را نام برده است که بر این شیوه عمل کرده‌اند.^۳

اگرچه وجود این سنت می‌تواند نشانه این باشد که کسانی که جنازه آنان به مشاهده‌ی چون کربلا و نجف منتقل می‌شد، شیعه امامی بوده‌اند، اما از نظر تاریخی، پیشینه‌ای برای این بحث یافت نمی‌شود و به همین دلیل، اظهار نظر در باره آن مشکل است. استاد جعفریان معتقد است که به استثنای حرم کاظمین که نمی‌توان به جزم در باره دفن شدگان آنجا سخن گفت، این ملاک می‌تواند نشان‌دهنده تشیع افراد مدفون در عتبات باشد. استثنای کاظمین به این دلیل است که آنجا قبرستان بغداد بوده و علاوه بر این، بسیاری از سنیان، قبر کاظمین (علیه السلام) را به دیده احترام نگریسته و در آنجا دفن شده‌اند.^۴ در تأیید این نظریه در باره کاظمین دو نکته قابل توجه است:

اول، آنکه گفته شده پیش از نام‌های «کاظمین» و «مقابر قریش» و پس از بنای

۱. برای نمونه ر.ک: شیخ طوسی، النهایه، ص ۴۴ و مکی عاملی (شهید اول)، ذکری الشیعه، ج ۲، ص ۱۱.

۲. محقق حلی، المعبر، ج ۱، ص ۳۰۷ و علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۵، ص ۹۶.

۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۳، ص ۱۱۳۱.

بغداد، این محل به نام «شونیزی» شهرت داشته و شخصیت‌ها و رجال مشهور در آن دفن می‌شده‌اند، از این رو اهمیت فراوانی یافته و به دلیل آنکه منتسب به خلیفه عباسی بود، توجه زیادی به زمین‌های آنجا و حتی خرید و فروش آن برای دفن مردگان می‌شد. اولین کسی که در مقبره شونیزی دفن شد جعفر، فرزند منصور خلیفه عباسی بود.^۱ اگر این مطلب درست باشد، می‌توان گفت که حتی پیش از دفن دو امام در آنجا عده‌ای به دلیل اهمیت آن، مردگان خود را در آن دفن می‌کردند و بنابراین، دفن آنها در آنجا دلیل تشیع آنان نمی‌شود. یاقوت از شونیزیه نام برده، ولی بین آنجا و کاظمیه ارتباطی برقرار نمی‌سازد.^۲

دوم، آنکه کاظمین (کاظمیه) پیش از دفن امام هفتم به «مقابر قریش» شهرت داشت. در گزارش‌های زیادی هم از «مشهد باب التبن» در بغداد سخن به میان آمده که یاقوت حموی می‌گوید الآن از بین رفته است. به گفته او باب التبن به مقابر قریش (کاظمیه) چسبیده بود. باید توجه داشت که در بسیاری از مواردی که از دفن شیعیان سخن به میان آمده است، گفته‌اند در مشهد باب التبن دفن شده‌اند و یاقوت اضافه می‌کند که آنجا قبر پیامبری بوده است.^۳

به هر حال، در خصوص مقابر قریش، باب التبن یا مشهد کاظمیه نمی‌توان اطمینان داشت که دفن شدن در آن، حتی اگر طبق وصیت مدفون جنازه‌اش را منتقل کرده باشند، دلیلی بر تشیع شود، از این رو، در باره برخی از افراد که به استناد همین قرینه، تشیع آنان ادعا شده است، بحث خواهد شد.

۶. استاد: علاوه بر آنچه گفته شد، بهره‌گیری گسترده از اساتید شیعه را می‌توان از قراین تشیع افراد شمرد.

۱. عباس فیض، تاریخ کاظمین و بغداد، ص ۱۷-۱۸.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۴، ذیل مدخل شونیزیه.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۰۶، ذیل مدخل باب التبن.

۷. نام: شیعیان از سده‌های سوم به بعد نام‌های خاصی برای فرزندان خود انتخاب می‌کردند که وجود این اسامی (مانند نام ائمه) در یک خانواده، شاهد خوبی بر تشیع آن خانواده است.

همکاری با سلطان در تاریخ شیعه

بحث از دولتمردان شیعه با موضوع «همکاری با سلطان» که از عناوین فقهی و حدیثی شیعه است، ارتباطی تنگاتنگ دارد. این بحث به منزله پیشینه و تاریخچه، و از سویی مبحث نظری نوشتار حاضر به شمار می‌رود و طرح آن در اینجا بدان دلیل است که روشن شود شیعه در طول تاریخ اسلام با چه رویکردی به دستگاه خلافت راه یافته است؟ آیا اساساً به چنین موضوعی از نظر فقهی و کلامی معتقد بوده است؟ فتواها و دیدگاه‌های عالمان هر دوره و پیش از آن، دیدگاه معصومان علیهم‌السلام در عصر حضور در باره ورود شیعیان به دستگاه خلافت چه بوده است؟ آیا به طور کلی آنان مجاز به حضور در دربار بوده‌اند؟ آیا در دوره‌های مختلف در مورد این موضوع، دیدگاه‌های مختلفی وجود داشته و عملکرد شیعیان متفاوت بوده است؟ تطور تاریخی حضور آنان در حاکمیت چگونه بوده است؟ اینها مباحث و پرسش‌هایی است که لازم است پیش از پرداختن به جنبه تاریخی موضوع، بررسی شود. نگارنده به اندازه توان اندک خود در این مقوله و به اجمال، این مبحث را در سه قسمت پی خواهد گرفت:

اول، مروری بر روایات که نگاهی به دیدگاه ائمه در باره حضور شیعیان در حکومت است،

دوم، مروری بر تطور تاریخی آرای فقها و تأثیر آن بر ورود شیعه به دستگاه خلافت،

سوم، بررسی سیره شخصی شیعیان در ادوار مختلف و تطور و فراز و نشیب همکاری آنان با خلفا.

الف) روایات

در موضوع ورود شیعیان به دستگاه خلافت، روایات فراوانی از ائمه وارد شده و پرسش‌های زیادی از آنان شده است. کثرت و اهمیت این اخبار به اندازه‌ای است که محدثان شیعه، فصلی از کتاب‌های خود را به آن اختصاص داده و روایات متعددی را در نهی از همکاری با خلفا نقل کرده‌اند. فقیهان نیز ذیل بحث مکاسب به آن پرداخته‌اند. شیخ کلینی در کتاب المعیشه، باب عمل السلطان را گشوده و پانزده روایت در آن ذکر می‌کند که محتوای همه آنها نهی از ورود به دستگاه دولت غیر امامی است، مگر در شدت ضرورت که شرط آن کمک کردن به برادران مؤمن (شیعه) قرار داده شده است. به سبب کثرت اخباری که در این موضوع در کتاب‌های روایی نقل شده است^۱، ضرورتی در نقد و بررسی سندی آنها به نظر نمی‌رسد. این اخبار را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخشی که به‌طور کلی، ورود به دستگاه خلافت را برای شیعیان منع کرده و با تعبیری تند و شدید آنان را بر حذر داشته است. بخش دیگر، روایاتی که آن منع را در مواردی استثنا می‌کند. برای نمونه، از هر دو بخش چند روایت ذکر می‌شود:

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام در باره همکاری با حکومت سؤال کرد. امام فرمود: جایز نیست، حتی برای کتابت و نامه‌نگاری (مَدَّة قلم).

در روایت دیگری محمد بن مسلم می‌گوید: والی جدیدی برای مدینه آمده بود

۱. ر.ک: شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۳، باب ما یکتسب به، ابواب ۴۴ و ۴۵ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۹ به بعد.

و مردم برای تبریک بر سرای او جمع شده بودند. امام فرمود: این یکی از درهای جهنم است.

در روایتی از علی بن یقطين آمده است که در باره همکاری با دستگاه خلافت از امام هفتم پرسید و آن حضرت فرمود: اگر چاره‌ای جز آن نداری، مراقب اموال شیعیان باش.

امام رضا علیه السلام هم در پاسخ سؤالی در همین باره به یکی از شیعیان که گفته بود ترس کشته شدن دارد، فرمود: اکنون که بر جانت می‌ترسی، اگر کمک‌کار مؤمنان و هم‌کیشانان خواهی بود چنین کن و الا فلا.^۱

در مجموع، ائمه معصومین علیهم السلام به شدت از ورود شیعیان به دستگاه خلافت نهی کرده و در مواردی هم که اجازه داده، شرایط سختی قرار داده‌اند.

در خبر اخیر که کلینی آورده است حسن بن حسین انباری به امام رضا علیه السلام می‌نویسد که سلطان (خلیفه) از من خواسته به دستگاه خلافت وارد شوم و چون امتناع ورزیدم، می‌گوید: تو رافضی هستی که با ما همکاری نمی‌کنی.^۲ بر اساس این نقل، کاملاً آشکار می‌شود که حتی دشمنان شیعه و خود خلیفه و درباریان از موضع ائمه علیهم السلام و شیعیان امامی در باره این مسئله، آگاه بوده‌اند.

ب) تطور آرا

به نظر می‌رسد با عبور از دوره فشار بر شیعه و به حکومت رسیدن برخی دولت‌های مستقل شیعی، موضع بزرگان شیعه در باره همکاری با خلفا تغییر کرده است. اولین عالم شیعی که این موضوع را مطرح کرده سید رضی (م ۴۰۶ ق) است

۱. برای آگاهی از این چهار روایت، ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۰۷-۱۱۱. دو روایت نخست، اصطلاحاً صحیح‌ه‌اند، ولی سند دو خبر بعدی، محل بررسی است.

۲. کلینی، همان، ج ۵، ص ۱۱۰.

که رساله‌ای با عنوان العمل مع السلطان نوشت و در پاسخ این سؤال که همکاری با دستگاه چگونه است، سلطان را به دو نوع جائز و عادل تقسیم کرد و همکاری با جائز را ممنوع و با عادل را جایز و در مواردی واجب دانست. این فتوا که قبل از سید هم وجود داشت با تدوین رساله مستقل وی به مرحله تازه‌ای رسید و پس از او به طور گسترده‌تری از آن استقبال و طرح شد.

بی‌تردید، تشکیل دولت‌های شیعی، به خصوص آل‌بویه که امامی مذهب بودند یا دست‌کم به سود امامیه عمل کردند و با آنان تعامل خوبی داشتند، باعث شد عالمان شیعه در اظهار نظر در مورد موضوع همکاری با سلطان، تعدیل کنند و حتی عنوان سلطان عادل را برای آنان به کار برند. این روند تا دوران صفوی فراز و نشیب‌هایی داشت، چنان‌که در عهد ایلخانان برخی آنان به تشیع گراییدند و روابط عالمان با آنان به گرمی گرایید و طبعاً شیعیان با انگیزه‌ای مذهبی به دربار می‌رفتند. به نظر می‌رسد افزایش روابط و همکاری شیعه با خلفا در دوره سلجوقی و همچنین با دولت سلجوقیان، ناشی از نظریه‌ای بود که پیش از آن دوره، یعنی زمان آل‌بویه ترسیم شد.

در اینجا در باره تطور آرای فقهای بزرگ امامیه از آغاز غیبت تا پایان خلافت عباسی اشاره خواهد شد.

اولین شخصیتی که پس از دوران حضور در این باره اظهار نظر کرده، شیخ صدوق است. وی در کتاب فقهی المقنع می‌نویسد: پدرم به من وصایایی داشت، از جمله آن‌که با سلطان همکاری نکن و اگر چنین کردی به همه نیکی کن. شیخ صدوق آنگاه دو روایت نقل می‌کند که حضور در دستگاه را با شرایطی تجویز کرده است. وی در ادامه کتابش باب مخصوصی در باره همکاری با سلطان گشوده و روایاتی را نقل می‌کند که خواهش از سلطان را نکوهش می‌کند. همچنین

روایاتی آورده است که رسیدگی به امور مسلمانان را به متولیان توصیه می‌کند.^۱ در مجموع به نظر می‌رسد این بابویه و شیخ صدوق، چهره‌های شاخص امامیه پس از دوران ائمه، ورود به دستگاه خلافت را با شرایطی اجازه داده‌اند. شیخ صدوق روایاتی را آورده است که چندان در نهی ورود به حاکمیت خلفا سخت‌گیری نمی‌کند.

شیخ مفید در مرحله‌ای پس از صدوق به صراحت می‌گوید که همکاری با حاکم ظالم در امور حقه، جایز و گاه واجب است.^۲

پس از وی شاگردانش سید مرتضی و شیخ طوسی نیز همان روند را طی کرده‌اند. شیخ در کتاب نه‌ایه ذیل باب عمل السلطان، قبول ولایت از سوی سلطان عادل را جایز می‌شمرد و در باره غیر عادل می‌گوید: اگر گمان دارد که می‌تواند حق را به‌پا دارد شایسته است چنین کند.^۳ با افول آل‌بویه و حاکمیت دولت ضد شیعی غزنویان، شیعیان بار دیگر منزوی شدند و در این دوره، بحث همکاری با سلطان به نوشته‌ها منحصر شد و عملی نشد. ظهور مغول و گرایش برخی حاکمان ایلخانی به تشیع، این بحث را جدی کرد و سرانجام تشکیل دولت صفویه سبب ورود شیعیان به حاکمیت شد.

ج) سیره و رفتار شیعیان در ادوار مختلف

شیعیان در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام به ندرت با حاکمان همکاری داشتند. از دوره بنی‌امیه که بگذریم، در زمان بنی‌عباس چهره شاخصی که هم امامی بوده و هم در کنار حاکمان حضور داشته باشد علی بن یقطین است که با اجازه امام در این

۱. شیخ صدوق، المفتح، ص ۳۶۴ و ۵۴۰.

۲. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۱۲۰.

۳. شیخ طوسی، النهایه، ص ۳۵۶.

راه ماند. دیگر کسانی که پیش از غیبت، ولایتی از سوی عباسیان داشته‌اند، یا شهرت ندارند و یا در والی بودن یا امامی بودنشان تردید است. حتی اگر حضور این افراد را در دستگاه خلافت بپذیریم از عدد انگشتان دست بیشتر نیستند. اما با شروع عصر غیبت، حضور شیعیان امامی در دستگاه خلافت وارد مرحله جدیدی شد، چنان‌که تشکیل دولت فراگیر آل‌بویه و در کنار آن دولت‌های محلی شیعه، هرچند امامی‌مذهب نبودند، زمینه همکاری شیعیان امامی را با آنان فراهم کرد. دولتمردان شیعی در این برهه را باید به سه دسته تقسیم کرد:

۱. عده‌ای که به دلیل شایستگی مدیریتی یا علم و یا موقعیت خاندانی، به دستگاه خلافت فراخوانده شدند.

۲. عده‌ای که خود تلاش می‌کردند تا مقامی را دست و پا کنند،

۳. عده‌ای که حتی اگر وزارت یا مناصب دولتی به آنان پیشنهاد می‌شد، نمی‌پذیرفتند.

نکته دیگر به دوره‌هایی مربوط است که شیعیان وارد مناصب دولتی شدند. این دوره‌ها به تناسب اوضاع اجتماعی و سیاسی که گاه به نفع شیعه و غالباً بر ضد او بود، تفاوت می‌کند.

در مجموع به نظر می‌رسد که نمی‌توان همکاری امامیان با حکومت یا سلاطین سنی‌مذهب و ابسته به خلفای عباسی را صرفاً با معیار مذهبی سنجید؛ یعنی مثلاً حضور آنان را به دلیل اجازه شرع و عدم حضورشان را به دلیل نهی فقها دانست، بلکه عامل اصلی، شرایط اجتماعی - سیاسی بوده است. صرف عامل مذهبی فقط در عصر حضور می‌توانسته در این امر مؤثر باشد، ولی در عصر غیبت، ورود امامیان به دستگاه خلافت با انگیزه خدمت یا ترویج مذهب، کمتر بوده است.

فصل دوم:

دولتمردان شیعه در عصر نخست عباسی

دولت عباسیان بر اساس تقسیم‌بندی رایج به چهار دوره تقسیم می‌شود: دوره نخست، از آغاز تا عهد متوکل، دوره دوم، تا تسلط آل‌بویه، دوره سوم، تا تسلط سلجوقیان و دوره چهارم، تا سقوط بغداد. در نوشتار حاضر هم از این تقسیم‌بندی پیروی و در فصل دوم به معرفی و نقد دیدگاه‌ها در باره دولتمردان شیعه در دوره نخست عباسیان پرداخته شده‌است.

ابوسلمه خلال (م ۱۳۲ق)

ابوسلمه حفص بن سلیمان، ملقب به خلال، شخصیت مشهور دوره نخست عباسی است که در جریان دعوت و چند ماهه آغاز خلافت آنان منزلتی چون وزیر داشت و وزیر آل محمد علیه السلام شمرده می‌شد.^۱ بنا به مشهور، وی از موالی بود و قبیله او را بنی‌مُسلِیه (شاخه‌ای از قحطان) دانسته‌اند، همان‌گونه که عده دیگری از داعیان عباسی نیز از این قبیله بوده‌اند.^۲ گروهی از عالمان و نویسندگان، او را یکی از

۱. در حقیقت وی اولین وزیر در تاریخ اسلام است، چون در عصر اموی وزارت مرسوم نبود.

۲. اخبار الدولة العباسیه، ص ۱۹۱. البته برخی هم او را از تیره سبیع قبیله همدان می‌دانند (طبری،

تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۱۸ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۱۶۰).

شیعیان دانسته‌اند.^۱ اما به رغم این شهرت، به نظر می‌رسد وی شیعه به معنای خاص نبوده و ارتباط او با امام صادق علیه السلام به معنای پذیرش امامت آن حضرت نبوده است.

آنچه به خوبی از منابع تاریخی استفاده می‌شود در چند مطلب یا نکته قابل طرح است و نتیجه این بحث نیز در همین نکته‌ها خواهد بود:

اول، آنکه ابوسلمه از داعیان و هواداران سرسخت عباسیان بود و در راه به قدرت رسیدن آنان تلاش می‌کرد. ممکن است گفته شود وی همانند دیگران در ابتدای نهضت عباسی و پیش از ظهور آنان به عنوان یک دولت، میان ائمه اهل بیت علیهم السلام و خاندان عباسی به عنوان دشمنان نظام حاکم، یعنی بنی‌امیه تفاوتی قائل نبود و هر دو را خون‌خواه امام حسین علیه السلام و زید و دیگر بزرگان هاشمی می‌دانست. البته حقیقت این است که این مطلب در باره ابوسلمه و رهبران نهضت عباسی محل تأمل است، زیرا اگر هم کسانی «الرضا من آل محمد» را تشخیص ندادند و فریب عباسیان را خوردند، افرادی چون ابوسلمه نمی‌توانند جزء آنان باشند، بلکه در این تقسیم‌بندی ابوسلمه جزء فریب دهندگان خواهد بود.

دوم، آنکه به هر دلیل، ابوسلمه رهبران عباسی را در کوفه پنهان کرد و به امام صادق علیه السلام و دیگر بزرگان علوی نامه نوشت.^۲ حتی کسانی مانند طبری که داستان نامه‌ها را نیاورده‌اند، می‌گویند ابوسلمه به آل‌ابی طالب گرایش پیدا کرد.^۳ خود

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۰۲؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۳۴؛ سید حسن صدر، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۱۱۲؛ جعفر سبحانی، اضواء علی عقائد الشیعة الامامیه، ص ۲۱۶ و عبدالرسول غفار، الکلینی و الکافی، ص ۷۴.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۳ و مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۱۶.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۲۳.

سفاح هم گفته است زحمات و خوبی‌های ابوسلمه را به سبب لغزشی که از او سر زد، از بین نمی‌برم و او را نمی‌کشم.^۱ در مجموع، می‌توان گفت ابوسلمه بعد از تلاش‌هایی که برای فرزندان عباس کرد، در چرخشی ناگهانی سراغ فرزندان علی علیه السلام رفت و از آنان برای خلافت دعوت نمود. یعقوبی گزارش می‌کند که ابوسلمه علت تأخیر بیعت خود با سفاح را این گونه توجیه کرد: «انما كنت ادبر استقامة الأمر و الآ فلا اعمل شيئاً فيه».^۲ استاد جعفر مرتضی اقدام ابوسلمه را در راستای تشیع او نمی‌داند و این عبارت را بدین معنا گرفته است که ابوسلمه گفت: «در پی محکم‌کاری امر خلافت بودم»، چون می‌خواست ادعایی از سوی علویان نباشد و در حقیقت بر آنان اتمام حجت کند که بعداً مقابل عباسیان نایستند و آن را از خود بدانند.^۳ این تحلیل هر چند قابل توجه است، اما قدری با عبارت یعقوبی و نیز تصریح مورخان به گرایش ابوسلمه به علویان، سازگار نیست. به نظر می‌رسد عبارتی که یعقوبی از ابوسلمه گزارش کرده است - اگر درست باشد و درست به ما رسیده باشد -^۴ لزوماً با نامه وی به امام صادق علیه السلام مرتبط نیست، بلکه می‌توان گفت ابوسلمه که در توجیه دیر آمدنش گفته است در پی رتق و فتق امور و انجام کارهای مربوط به امر (خلافت) بودم! می‌خواسته اتهام ارتباط با علویان را رد کند. بدین ترتیب نمی‌توان ارتباط او را انکار کرد، اما اینکه هدف وی از این ارتباط و نامه‌نگاری چه بود تأمل بیشتر می‌طلبد.

سوم، آنکه ابوسلمه به سه نفر نامه نوشت که پیشوای شیعیان امامیه یکی از آنان بود؛ یعنی او همانند دیگر معتقدان به امامت که از اواخر دوران بنی‌امیه و

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. ابن‌واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. جعفر مرتضی عاملی، حیات الامام الرضا علیه السلام، ص ۳۶.

۴. زیرا کتاب یعقوبی به دلیل انحصار نسخه آن، اشتباهات و تصحیفات بسیاری دارد.

زمان صادقین تبیین شد و یاران زیادی برای آن دو امام وجود داشتند، نبود بلکه گرایش ابوسلمه به تشیع، گرایش عام بود و نمی‌توان او را از اصحاب امام صادق علیه السلام به شمار آورد، به خصوص که امام در پاسخ آورنده نامه به شدت با آن برخورد کرد و آن را آتش زد. برخورد تند امام را می‌توان به این دلیل دانست که هر گونه اتهامی را از خود دور کند و موجبات دشمنی حاکمان جدید را برای خود فراهم نسازد. اینکه امام تصریح کرد که ابوسلمه شیعه غیر من است،^۱ برای ردّ تشیع او کافی است. دانسته است واژه شیعه که مورخان در باره ابوسلمه و حتی دیگر داعیان بنی عباس به کار می‌برند به معنای لغوی آن است. دینوری می‌نویسد: ابوسلمه از بزرگان شیعه کوفه بود.^۲

چهارم، آنکه اختلاف ابوسلمه و عباسیان، بیش از آنکه بر سر تشیع باشد ناشی از جناح بندی‌های کوفی - خراسانی و تلاش عباسیان برای رهایی از قدرت او بود. گویا کسانی چون ابوسلمه حاضر نبودند زیر پرچم خراسانی‌ها با خلیفه جدید بیعت کنند یا دست کم مایل نبود با خلیفه‌ای جوان بیعت کند.^۳ آخرین نکته‌ای که قابل ذکر است اینکه ابوسلمه پس از ردّ نامه‌اش توسط امام صادق علیه السلام در خدمت عباسیان بود. او سه یا چهار ماه در سمت وزارت ماند تا کشته شد.^۴ این مطلب خود دلیل آن است که وی به روش و گرایش خود - دست کم در عمل - باقی بود.

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۴.

۳. ابراهیم امام برادرش ابوالعباس (سفاح) را جانشین خود کرده بود که هنگام خلافت بین ۲۴ - ۳۲ سال سن داشت، چون مرگ او را در ۲۸ یا ۳۶ سالگی دانسته‌اند و گفته‌اند او چهار سال خلافت کرد (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۷۰).

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۰۵.

عبدالله نجاشی

وی نهمین جدّ نجاشی، عالم معروف شیعه و نویسنده فهرست مشهور است. نامش را گاه با «ابن» (عبدالله بن نجاشی) و گاه بدون آن می‌خوانند. بنا به روایت کشی وی ابتدا زیدی بود و بر اثر رویدادی به مذهب امامی گروید. عبدالله نجاشی در عصر امام صادق علیه السلام می‌زیست و روایاتی از او در منابع روایی وجود دارد. نجاشی در فهرست خود از وی نام برده و می‌گوید والی اهواز از سوی منصور عباسی بود.^۱ پیش از او، بلاذری این مطلب را ذیل نسب بنی‌اسد و پس از شرح حال ابوسمّال سمعان بن هبیره آورده و می‌نویسد: عبدالله نجاشی که والی اهواز از سوی منصور بود، از فرزندان ابوسمّال است. او «رافضی غالی» بود و فرزندش محمد بن عبدالله والی اصطخر بود.^۲ از عبارت بلاذری، تشیع و امامی بودن نجاشی استفاده می‌شود، زیرا دو لفظ «رافضی» و «غالی» بیانگر آن است. دیگر منابع تاریخی از این مطلب یاد نکرده‌اند.

در رجال کشی می‌خوانیم که عمار سجستانی گفت: من از سیستان تا مکه همراه ابوبجیر (ابوبحیر) عبدالله بن نجاشی بودم. او زیدی مسلک بود و هنگامی که به مدینه رسیدیم سراغ عبدالله بن حسن رفت و من به دیدار امام صادق علیه السلام رفتم. چون برگشت، دیدم ناراحت است و از من خواست برای دیدار امام هماهنگی کنم. روز بعد که به منزل امام صادق علیه السلام رفتم، عرض کردم: عبدالله بن نجاشی که زیدی مذهب است می‌خواهد با شما دیدار کند. امام اجازه داد و او را نزدیک خود نشانند. ابوبجیر گفت: فدایت شوم من پیوسته به فضل شما اقرار دارم و شما را بر حق

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۰۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۷۲. از محمد فرزند عبدالله نجاشی کسی جز بلاذری یاد نکرده است. حتی در رجال نجاشی فقط به امارت عبدالله اشاره شده نه محمد.

می‌دانم و سه نفر از خوارج را که شنیدم از علی علیه السلام برائت می‌جستند، کشته‌ام. امام فرمود: این موضوع را با کسی در میان گذاشته‌ای؟ گفت: از عبدالله بن حسن پرسیدم و مرا مسئول خون آنها دانست. من هم گفتم: پس چه دلیلی دارد که با دیگر مردم مخالفت می‌کنیم [ما شیعیان چه فرقی با دیگران داریم که چنین حساسیتی به علی علیه السلام ندارند و در موضوع برائت چنین واکنش نشان نمی‌دهند؟] امام سؤال کرد: آنان را چگونه کشتی؟ گفت: با بالا رفتن از دیوار یا شبانه و یا مخفیانه در بین راه، به طوری که هیچ کدام لُو نرفت. امام صادق علیه السلام حکم این برخورد را برای ابوبجیر نجاشی بیان فرمود و سپس مطلبی را به او یادآور شد که کسی خبر نداشت و نشان دهنده علم غیب امام بود. عمار سجستانی می‌گوید: وقتی از نزد آن حضرت بیرون آمدم ابوبجیر گفت: گواهی می‌دهم که این شخص، امام است و من به راه باطل بودم.^۱ بخشی از این خبر را کلینی و صفار هم آورده‌اند.^۲

همچنین نجاشی صاحب رجال هنگام بیان نسب خود، از عبدالله بن نجاشی بن عثیم نام برده و می‌گوید وی از امام صادق علیه السلام سؤال‌هایی پرسیده و امام پاسخ او را نوشته است. نجاشی می‌گوید که من نوشته دیگری بر جای مانده از امام صادق علیه السلام سراغ ندارم.^۳ پیداست این رساله که اکنون در دست نیست، شهرت داشته است.

علامه حلی از عبدالله نجاشی در ردیف اصحاب امام کاظم علیه السلام نام برده و او را واقفی می‌داند،^۴ لکن - همان‌گونه که محقق کتاب یاد آورده است - این شخص

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۴۲.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶۵ و کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۷۶.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۰۱.

۴. علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۳۷۰.

همان کسی است که شیخ طوسی از او با عنوان عبدالله النحاس واقفی یاد می‌کند.^۱ مؤید مطلب آنکه علامه یک‌بار دیگر از عبدالله بن نجاشی نام برده و مطالب مشهور را در باره او بیان می‌کند.^۲ تصحیف و تشابه نحاس و نجاشی هم کاملاً آشکار است.

در مورد ولایت نجاشی بر اهواز، گزارش تفصیلی در دست نیست و جزئیات زندگی او بیان نشده است. در این باره تنها یک روایت وجود دارد که به نظر می‌رسد نام نجاشی در آن به اشتباه ذکر شده است. این روایت را که کلینی و به تبع او شیخ طوسی آورده چنین است: سیاری از ابن‌جمهور نقل کرده که نجاشی عامل اهواز و فارس بود. یکی از مردم آنجا نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: در دیوان نجاشی خراجی بر عهده من است و او از پیروان شماست، اگر ممکن است نامه‌ای به او بنویسید. امام برای او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم برادرت را خوشحال کن خدا تو را شاد گرداند». چون نامه به دست والی رسید، آن را بوسید و بر چشم نهاد و گفت: حاجت تو چیست...^۳

مطالعه و تطبیق نامه با آنچه در باره حسین بن عبدالله نیشابوری گزارش شده و کلینی و شیخ طوسی آن را نقل کرده‌اند^۴ نشان می‌دهد که هر دو داستان یکی است و بسیار دور است که این رویداد مشابه، برای دو نفر اتفاق افتاده باشد، بلکه به نظر می‌رسد راوی در نام شخص خطا کرده است. شواهدی این مطلب را تأیید می‌کنند که عبارت‌اند از:

اولاً: راوی هر دو جریان، سیاری از ابن‌جمهور است، ثانیاً: در رجال نجاشی و

۱. ر.ک: به شیخ طوسی، رجال، ص ۳۴۱.

۲. علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص ۱۹۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۳۲ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۴۴.

۴. ر.ک: مبحث عبدالله بن حسین نیشابوری در همین نوشتار.

دیگر منابع، از نامه امام صادق علیه السلام به نجاشی عامل اهواز سخن به میان آمده و با تعبیر «رساله» از آن یاد شده است، حال آنکه عبارت کوتاه «بسم الله الرحمن الرحیم؛ سیر اخاک یسرک الله» که در باره این داستان از امام نقل شده، رساله محسوب نمی‌شود، ثالثاً: کشی و دیگران از ابوبجیر نجاشی سخن گفته، ولی به این داستان اشاره نکرده‌اند و اگر چنین چیزی بود باید در این کتاب‌ها می‌آمد.

به هر حال، به نظر می‌رسد که اگر شخصی به نام نیشابوری، والی سیستان بوده و داستان او صحیح است، دیگر همان جریان در باره نجاشی عامل اهواز تکرار نشده و گویا راوی به تصور اینکه داستان به نجاشی مربوط است نام او را به اشتباه آورده است؛ یعنی این جریان مربوط به نیشابوری بوده و آن را در باره نجاشی آورده‌اند یا اینکه داستان مختص نجاشی است و نام حسین بن عبدالله نیشابوری درست نیست.

عقبه بن سلم (م ۱۶۷ق)

عقبه بن سلم^۱ بن نافع ازدی از کارگزاران حکومت منصور و مهدی عباسی بود.^۲ سید محسن امین وی را به این دلیل که از سید بن اسماعیل حمیری حمایت کرده و با او دوستی داشته، شیعه دانسته است. در موردی هم سید حمیری او را هم‌مذهب خود دانسته است.^۳ البته این مطالب را نمی‌توان دلیل بر تشیع عقبه دانست، بلکه وی یکی از دوستاناران خلافت عباسی و هواداران سرسخت منصور بوده و حتی گزارش‌هایی که مؤید عدم تشیع اوست، وجود دارد. برای مثال، طبق نقل

۱. نام پدرش را مسلم و سلام هم نوشته‌اند که ناشی از تصحیف است.

۲. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۶.

مورخان، وی جاسوس منصور برای جلب عبدالله بن حسن محض از نوادگان امام حسن علیه السلام بود.^۱ هر چند عبدالله با امام صادق علیه السلام اختلاف داشت، اما در عین حال، جاسوسی علیه او به منزله دشمنی با شیعه است، زیرا حسنی‌ها هم شیعه زیدی به شمار می‌روند و از نسل اهل بیت هستند. همچنین وی در صحنه نبرد با دو فرزند عبدالله، یعنی محمد نفس زکیه و ابراهیم شرکت فعال داشت.^۲ او در مدتی که از سوی خلیفه عباسی عامل بحرین بود، مخالفان خلافت را قتل عام کرد که از آن جمله سلیمان بن حکیم عبدی است.^۳ این شخص هر چند شناخته شده نیست، ولی با توجه به تشیع قبیله عبدالقیس می‌توان احتمال داد از شیعیان بوده باشد.^۴ عقبه سرانجام به دست یکی از بازماندگان کشتگان بحرین ترور شد و از دنیا رفت.^۵

به هر حال، عقبه بن سلم نزد منصور عباسی موقعیت خاصی داشت^۶ و گزارشی که بر تشیع او دلالت کند در منابع تاریخی یافت نمی‌شود، مگر یک مورد که محل بررسی است. این گزارش را که ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند چنین است: هنگامی که والدین سید حمیری از تغییر مذهب او از کیسانی به امامی مطلع شدند، خواستند او را بکشند، از این رو سید به عقبه پناه آورد و عقبه بن سلم منزلی برای او تهیه کرد و در آن زندگی می‌کرد تا پدر و مادرش از دنیا رفتند.^۷ همچنین وی

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۵۱۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۸۹ و بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴-۲۱۶.

۲. بلاذری، همان، ج ۳، ص ۳۲۸ و ۳۴۵.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۳۹.

۴. عبدی منسوب به عبدالقیس است.

۵. ابن‌واضح یعقوبی، تاریخ الیمقوبی، ج ۲، ص ۳۹۷.

۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲۹.

۷. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۷، ص ۱۶۸.

گزارش می‌کند که چون ابوخلال عَتَکی، بزرگ عشیره، شنید عقبه هدایایی به سید داده است به او اعتراض کرد که چرا به شخصی که ابوبکر و عمر را ناسزا می‌گوید اعطا می‌کنی؟ عقبه گفت: این را نمی‌دانستم و اگر به او هدیه‌ای داده‌ام به رسم معاشرت و دوستی دیرینه بوده است. بررسی ادامه این گفت‌وگو مستلزم دقت در عبارت عربی گزارش است:

فقال له عقبه: ما علمت ذاک ولا اعطيته الا على العشرة والمودة القديمة

وما يوجب حقه وجواره مع ما هو عليه من موالاة قوم يلزمنا حقهم ورعايتهم

فقال له ابوخلال: فمره ان كان صادقاً ان يمدح ابابكر وعمر حتى نعرف

برائته مما ينسب اليه من الرفض. فقال: قد سمعك فان شاء فعل...^۱

مقصود از عبارت «موالاة قوم يلزمنا حقهم ورعايتهم» را یا باید خلفای اولیه و صحابه پیامبر بدانیم و یا دوستی اهل بیت تفسیر کنیم. اگر ابوالفرج گزارش را صحیح و دقیق نقل کرده باشد ادامه عبارت، تفسیر اول را بیشتر به ذهن می‌رساند، زیرا اولاً: ابوخلال می‌گوید که اگر در ادعای خود صادق است در مدح خلفا شعر بگوید، ثانیاً: عقبه هم آن را انکار نمی‌کند، ثالثاً: پس از آنکه سید به جای مدح خلفا، اشعاری در باره غدیر و اهل بیت علیهم السلام می‌سراید، ابوخلال از عقبه می‌خواهد به دلیل اینکه امر سید را افشا کرده است، از تعرض او در امانش بدارد (یعنی سفارش کند که سید او را هجو نکند). عقبه هم می‌گوید که تو را از شر او در امان داشتیم، به شرط آن‌که تو هم دیگر متعرض او نشوی. بنابراین، تصور می‌شود معنای جمله فوق به خلافت نزدیک‌تر باشد تا ولایت ائمه. اما اگر آن را دوستی و

۱. همان، ج ۷، ص ۱۹۱. معنای اجمالی عبارت این است که عقبه گفت: به سبب دوستی دیرینه به او بخشیده‌ام و به دلیل دوستی او با کسانی که حقشان واجب است. ابوخلال گفت: به او دستور ده اگر راست می‌گوید ابوبکر و عمر را مدح کند تا برائت او از شیعیان معلوم شود.

موالات اهل بیت علیهم السلام معنا کنیم باز هم دلیلی بر تشیع عقبه نخواهد بود، زیرا وی دلیل حمایتش از سید را دوستی قدیمی می‌داند و حرفی از تشیع نمی‌زند، ضمن اینکه به نظر می‌رسد مراد از جمله «هو علی مذهبی» مذهب شیعه نیست، اگر هم باشد مذهب کیسانیه است که سید به آن شهرت داشته است. از همه اینها گذشته، اصل تشیع امامی سید حمیری محل گفت‌وگوست تا بخواهیم به وسیله آن، تشیع امامی عقبه را اثبات کنیم.

ربیع بن یونس (م ۱۶۹ق)

وی از موالی منصور عباسی و حاجب او بود.^۱ گفته شده است که ربیع بن زیاد حارثی، والی عباسیان در مدینه، او را خرید و به سفاح هدیه کرد. ربیع سپس نزد منصور رفت و از متنفذان دربار وی شد.^۲ غالب مورخان و شرح حال‌نگاران که به تفصیل از او سخن گفته‌اند، در باره تشیع یا گرایش وی به اهل بیت علیهم السلام مطلبی نمی‌گویند. با این حال، دو گزارش وجود دارد که شیعه بودن وی به آنها مستند است و متأخران به سبب قدمت آنها، تشیع ربیع را قطعی دانسته‌اند. این دو گزارش یا عبارت چنین است:

۱. در امالی شیخ طوسی آمده است که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده که او در مورد سجده امیرالمؤمنین علیه السلام از امام صادق علیه السلام پرسش کرد. ربیع در آن روایت، با تعبیر «سیدی»، امام را خطاب می‌کند و مهم‌تر آنکه در آن خبر گفته شده ربیع پیش از تشکیل دولت عباسیان ملازم امام صادق علیه السلام بوده است.^۳

۱. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۲۸۷.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۸۲.

۳. شیخ طوسی، امالی، ص ۵۹۱.

۲. در داستان مشهوری که ربیع مأمور شده بود امام ششم را نزد منصور عباسی بیاورد، آمده است که پس از آنکه منصور از کشتن امام صرف نظر کرد و امام بازگشت، ربیع به امام گفت: هنگام ورود دعایی زمزمه می کردید. امام آن دعا را به ربیع یاد داد. در برخی منابع این گونه آمده است که ربیع به امام گفت: شما از محبت من به خودتان آگاهید، و امام فرمود: تو از ما هستی.^۱

عالمان شیعه با استناد به این دو روایت، از تشیع یا حتی امامی بودن ربیع سخن گفته و این موضوع را قطعی گرفته اند، لکن این دو خبر به قرینه دیگر روایات و گزارش های تاریخی، درست نیست. اما گزارش امالی شیخ طوسی درست نیست و نمی توان به آن اعتماد کرد، زیرا هیچ مطلب تاریخی آن را تأیید نمی کند و کسی نگفته که ربیع پیش از تشکیل دولت بنی عباس با امام صادق علیه السلام ارتباطی داشته است. احتمال جدی آن است که عبارت «کالمنقطع الی جعفر بن محمد» در اصل ابوجعفر (یعنی منصور) بوده و به مناسبت ادامه روایت به جعفر بن محمد تبدیل شده است.

اما گزارش دوم هم قابل اعتماد نیست، زیرا اولاً: موضوع دعا دلیلی بر تشیع نمی شود، ثانیاً: امام که به ربیع فرموده است «تو از ما هستی» در کتاب بحار الانوار به نقل از دو کتاب دیگر، یعنی کتاب ابن طاووس و کتاب الروضه آمده است^۲ و آنچه مجلسی از ابن طاووس آورده به کتاب مهج الدعوات مربوط است. سید بن طاووس در این کتاب چندین دعا و تعویذ برای رهایی از دشمن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که عبارت مورد نظر در یکی از آنها آمده است. علاوه بر این، در باره این

۱. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۹۶.

۲. همان، ج ۹۱، ص ۲۸۸-۳۱۶ به نقل از: ابن طاووس، مهج الدعوات و ج ۹۲، ص ۱۹۶ به نقل از: الروضه.

مطلب دو نکته دیگر نیز قابل توجه است: نخست، آن که سید بن طاووس آن را از منبعی مجهول نقل کرده است و می‌گوید که این داستان را در کتابی کهنه و قدیمی دیدم: «وجدتها فی کتاب عتیق»^۱، دوم، اینکه وی چندین روایت مشابه در باره احضار امام صادق (ع) به دستور منصور و توسط ربیع نقل کرده است، اما در آنها از دوستی ربیع با امام یا تشیع وی سخنی نیست.^۲ بنابراین، به نظر می‌رسد در روایت کتاب عتیق تغییراتی رخ داده باشد.

اما آنچه به نقل از کتاب الروضة آمده است به نظر نمی‌رسد از روضه کافی باشد، زیرا غالباً مجلسی از کل کتاب کافی (اعم از اصول و فروع و روضه) با عنوان «کافی» یاد می‌کند، علاوه بر این، مطلب یاد شده در کتاب روضه کافی وجود ندارد. خاطر نشان می‌شود که به سبب تشابه نام، به کتاب روضة الواعظین نیز مراجعه شد، ولی روایت در آن هم یافت نشد. البته فتال به اصل خبر اشاره کرده است، اما روایت مجلسی و موضوع شیعه بودن ربیع را ندارد.^۳ به نظر می‌رسد این مطلب در حواشی روضه کافی بوده یا مجلسی آن را غیر مستقیم نقل کرده است، چنان که یک بار دیگر آن را از کتاب العدد القویه به نقل از روضه نقل می‌کند.^۴ البته رضی الدین حلی هم که این روایت را (روایت شماره ۸۵) در کتاب العدد القویه از کتاب روضه نقل کرده، مشخص نکرده کدام روضه است، سپس در خبر صفحه بعد (روایت شماره ۸۸) می‌گوید: «و (من) الكتاب المذكور بحذف الاسناد».^۵ جالب تر آنکه مصحح در پاورقی به بحار الانوار ارجاع می‌دهد. بنابراین، استناد به کتاب روضه

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۲۰-۲۳۹.

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۹.

۴. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۱۵.

۵. علامه حلی، العدد القویه، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

روشن و قابل اعتماد نیست، به خصوص آن که چنین خبری در آن یافت نمی‌شود. منبع دیگری که به این روایت اشاره کرده، تاریخ دمشق است که روایت را شبیه آنچه به روضه نسبت داده شده، آورده است^۱ و به نظر می‌رسد مأخذ هر دو یکی بوده است. علاوه بر این، چنین روایتی منحصر به فرد نمی‌تواند با یک منبع اثبات شود. مهم‌تر از همه آنکه داستان منصور عباسی با امام و ربیع بن یونس در کتاب‌های معتبر شیعه مانند الارشاد نیز آمده، ولی هیچ اشاره‌ای به این قسمت از خبر نشده است، بلکه فقط ربیع از امام سؤال می‌کند دعایی که زیر لب زمزمه می‌کردید چه بود و امام به او یاد می‌دهد و این مطلب ربیطی به تشیع ندارد. تعبیر «جُعِلَتْ فداک» هم که در آن منابع آمده است - به فرض صحت - دلیل تشیع نمی‌شود.

واضح، جدّ یعقوبی (محدود ۱۷۰ق)

واضح جدّ یعقوبی مورخ مشهور است. او از موالی عباسیان و عامل برید در مصر بود که ادریس بن عبدالله را پناه داد و جانش را بر سر این کار گذاشت. مورخان او را شیعه دانسته‌اند.^۲ در سال ۱۶۹ق که قیام حسین شهید فنج به وسیله هادی عباسی سرکوب شد، ادریس بن عبدالله محض، نواده امام مجتبی علیه السلام از این واقعه جان سالم به در برد و به مصر گریخت. واضح که به قولی عامل مصر^۳ و طبق قول دیگر، عامل برید بود،^۴ او را پناه داد و ادریس توانست در آن دیار، موقعیتی یافته و

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۸۷.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۹۳ و مقدسی، احسن التقاسیم، ۲۴۴. طبری از او به رافضی خبیث یاد می‌کند (تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۹۸).

۳. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۴۳ و ابن واضح یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۶.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۵۵.

بعدها فرزندان او دولت ادرسیان را بر پا کردند. چون هادی عباسی از این موضوع مطلع شد، واضح را گردن زد و بدنش را به صلیب کشید.^۱ البته ابن فقیه، قتل وی را به دست خلیفه بعدی، یعنی هارون الرشید می‌داند.^۲ یعقوبی مورخ از ولایت واضح بر ارمستان در زمان منصور نیز خبر داده است.^۳ البته در موارد مختلف از وی به عنوان مولای منصور، مولای مهدی و مولای صالح بن منصور یاد شده است^۴ که بی‌تردید یک نفرند.

به هر حال، آگاهی‌های ما از واضح محدود است و در باره عملکرد سیاسی و مذهب او مطالبی در دست نیست، البته پناه دادن یک علوی می‌تواند قرینه خوبی برای تشیع او باشد. همچنین شیوه تاریخ‌نگاری نوه او در کتاب تاریخ یعقوبی هم می‌تواند گرایش خانواده او را به مذهب امامیه نشان دهد.^۵

علی بن یقطین (م ۱۸۲ق)

او از کارگزاران مشهور خلافت عباسی و در عین حال از شیعیان مخلص اهل بیت علیهم‌السلام و راوی اخبار آنان بود. تولدش را به سال ۱۲۴ق در کوفه و وفاتش را در ۱۸۲ق در بغداد نوشته‌اند.^۶ ابوالحسن علی بن یقطین که نماد همکاری شیعه امامیه با دستگاه خلافت است، از خاندانی مشهور به شمار می‌رود و نام آنان در

۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۹۸.

۲. ابن فقیه، البلدان، ص ۱۳۳. با توجه به کوتاه بودن دوره خلافت هادی (حدود دو سال)، این موضوع بعید به نظر نمی‌رسد.

۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۲.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۷۳، ۷۵ و ۱۹۸.

۵. فقط یک نمونه این شیوه، یاد کردن از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و اختصاص بخشی از مطالب به آنان است.

۶. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۷۹.

منابع حدیث و تاریخ، فراوان به چشم می‌خورد. در باره تشیع و امامی بودن وی تردیدی نیست، ولی شیعه بودن پدرش یقظین بن موسی را که ابن‌ندیم و شیخ طوسی به آن قائل‌اند، نمی‌توان پذیرفت، بلکه از مجموع گزارش‌های تاریخی و سخن شرح حال‌نویسان استفاده می‌شود که در میان خاندان یقظین، علی و نسل او و برخی برادرانش شیعه بوده و برخی دیگر همانند پدر، دل در گرو آل‌عباس داشتند.

شیخ طوسی در کتاب رجال، علی بن یقظین را مولای بنی‌اسد و در شمار یاران امام کاظم علیه السلام آورده است^۱ و در الفهرست، ذیل نام او می‌نویسد: علی بن یقظین ثقه و جلیل‌القدر بود و نزد امام کاظم علیه السلام موقعیت داشت و در میان امامیه جایگاه بلندی دارد. سپس می‌گوید: پدرش یقظین از داعیان مشهور بنی‌عباس بود که از دست مروان حمارگریخت و پس از تشکیل دولت عباسیان به خدمت سفاح و منصور در آمد، با این حال، شیعه بود و به امامت اعتقاد داشت و فرزندان او نیز چنین بودند. او برای امام صادق علیه السلام پول می‌فرستاد و خبر آن به منصور و مهدی هم رسید، اما خداوند کید آنان را از او بازداشت.^۲

آنچه شیخ طوسی گزارش کرده و علمای رجال یا نویسندگان بعدی نیز از او نقل کرده‌اند، پیش‌تر در الفهرست ابن‌ندیم^۳ آمده و به احتمال قوی شیخ از او نقل کرده است، زیرا بنای شیخ در کتاب الفهرست بر نقل از دیگران است و مطالبی که در باره یقظین آورده، همان عبارت‌های ابن‌ندیم است.^۴ بنابراین، اشکال اصلی

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۴۰.

۲. شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۵۵.

۳. همان.

۴. دو قرن بعد، ابن‌نجار نیز ذیل تاریخ بغداد (ج ۴، ص ۲۰۲) همین مطالب را آورده است.

در شیعه دانستن یقطین بن موسی متوجه این ندیم خواهد بود و آنچه در پی می آید دلایل نادرستی سخن اوست.

یقطین بن موسی بن عبدالرحمن اسدی ابزاری از داعیان بنی عباس و دوستان نزدیک ابوسلمه و برپادارنده خلافت آنان بود.^۱ او کسی بود که پس از دستگیر شدن ابراهیم امام، به شکل بازرگانی درآمد و نزد او به زندان بنی امیه رفت تا جانشین وی را از او جویا شود.^۲ پس از برپایی دولت عباسیان، در کنار سفاح و منصور بود و به رغم دوستی اش با ابومسلم، سخنان تند او را پیش منصور برد و زمینه قتل او را فراهم کرد.^۳ یقطین از نزدیکان مهدی، هادی و هارون نیز بود و در جریان سرکوبی قیام حسین بن علی (شهید فخ) به سال ۱۶۹ ق شرکت داشت و از کسانی بود که سر حسین را برای هادی آورد و خلیفه (در ظاهر) از کار آنان اظهار نارضایتی کرد و جایزه ای به آنان نداد.^۴ حضور او در این واقعه و بردن سر حسین برای خلیفه، نشان دهنده آن است که وی نه تنها به خاندان پیامبر ﷺ و علویان گرایشی نداشته، بلکه از مبارزه با آنان در راه خدمت به حکومت وقت، کوتاهی نمی کرد. برخی فرزندان او نیز در امور دولتی دستی داشتند. بنا به آنچه در منابع آمده است، عبید بن یقطین در جریان سرکوبی قیام فخ در کنار پدر بود،^۵ چنان که محمد بن یقطین فرزند دیگرش، از فرماندهان مأمون به شمار می رفت.^۶

۱. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۵۸.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲۶۷-۲۶۹.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۹۹ و ۲۰۳.

۵. همان، ص ۱۹۹. در رجال کشی (ص ۴۳۲) روایت شده است که علی و عبید خدمت امام کاظم ﷺ رسیدند و آن حضرت فقط علی را تحویل گرفت.

۶. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۵۵۰.

از دو روایت منقول در کتاب کافی هم به خوبی اختلاف مذهب علی با پدرش روشن می‌شود. خبر اول، به منع وقت‌گذاری برای ظهور مهدی مربوط است که یقظین به فرزندش علی می‌گوید: چطور خبرهایی که به ما داده بودند محقق شد، ولی آنچه به شما گفته بودند واقع نشد؟ منظور وی آن است که پیشگویی‌های مربوط به حکومت رسیدن عباسیان به حقیقت پیوست، ولی ظهور مهدی انجام نشد؟ علی به پدر پاسخ داد که منشأ هر دو سخن یکی است (پیامبر و معصومان) لکن ما را به امید، زنده داشته‌اند و زمانی را تعیین نکرده‌اند تا نو میدی حاصل نشود.^۱ صرف نظر از معنا و مفهوم پاسخ، اصل آنکه یقظین خود را در مقابل پسرش علی می‌داند، به خوبی نشانه دو طرز فکر است. این خبر اگرچه به دلیل وجود احمد بن محمد سیاری در سند آن ضعیف است، ولی به قرینه دیگر اخبار و از جمله خبر بعدی که همه راویانش موثق و دلالتش صریح‌تر است، قابل پذیرش است. طبق این خبر، علی بن یقظین می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام گفتم: من در مورد نفرینی که امام صادق علیه السلام به یقظین و فرزندانش کرده است می‌ترسم. فرمود: اینطور نیست، مؤمن در صلب کافر همانند سنگ در میان خشت است که آب به آن ضرر نمی‌رساند.^۲ این روایت که در رجال کشی به صورت محرف آمده است، نشان می‌دهد که امام ششم، یقظین را نفرین کرده و علی ترس آن داشته که مشمول این نفرین شود، اما حضرت کاظم علیه السلام فرمود که او مؤمن است و آن سخن، شامل حال او نمی‌شود. بنابراین، آنچه در الفهرست شیخ طوسی آمده است که یقظین برای امام صادق علیه السلام پول می‌فرستاد و خبرش به مهدی رسید، درست نیست، چون امام ششم پیش از

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳.

خلافت مهدی رحلت کرد.^۱ به نظر می‌رسد گزارش ابن ندیم که منشأ اشتباه شیخ طوسی و دیگران شده، مربوط به علی است نه پدرش یقظین. گویا نجاشی به این اشکال توجه داشته‌است که فقط قسمت اول این گزارش را آورده و از مذهب یقظین سخن نمی‌گوید.^۲

در منابع تاریخ اسلام، نام علی بن یقظین اولین بار در دوران مهدی عباسی به چشم می‌خورد. به گفته طبری، مهدی او را به ریاست دیوان «زمام الأزمه» که مسئولیت این دیوان، بازرسی و رسیدگی بر دوایر دولتی بود، گماشت.^۳ همچنین ابن نجار می‌گوید: مهدی عباسی در دامن یقظین پرورش یافت و به همین دلیل او و علی بن یقظین همانند دو برادر بودند و چون خلافت به مهدی رسید علی را به وزارت گماشت و در کارها او را مقدم می‌داشت و دیوان‌های زمام و برید و خاتم^۴ را هم به او داد. بعد از مرگ مهدی، هادی او را ابقا کرد و تا یک ماه از خلافت هارون بر این سمت‌ها باقی بود.^۵

کشی نیز روایات متعددی از امام کاظم (علیه السلام) در باره علی آورده که در آنها به نیکی از او یاد شده و امام بارها او را به بهشت وعده داده و برایش طلب رحمت کرده است. همچنین به او سفارش می‌کند که به هم‌کیشان خود یاری رساند.

۱. سیدابوالقاسم خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۲۵۰ (چاپ دیگر: ج ۱۲، ص ۲۳۶).

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۷۳.

۳. البته دو دیوان زمام وجود داشته که یکی دیوان «زمام» و دیگری «زمام الازمه» نام داشت؛ اولی، بازرسی دیوان مربوط به خود را عهده دار بود و دومی، بازرسی کل دیوان‌های زمام را (ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۴۲ و ۱۶۷).

۴. دیوان برید به منزله وزارت ارتباطات امروزی بود که البته امور اطلاعاتی را نیز انجام می‌داد. در دیوان خاتم، نامه‌های خلیفه یا شاه ثبت و مهر می‌شد و رئیس آن در واقع رئیس دفتر خلافت بود.

۵. ابن نجار، ذیل تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۰۲ و همچنین ر.ک: خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه (ص ۲۹۲ و ۲۹۵) که علی را عهده‌دار خاتم در خلافت مهدی و هادی می‌داند.

علی بن یقطين نیز به امام وعده کمک به شیعه را داد و حتی مخفیانه اموالی را برای امام می فرستاد.^۱ حسن بن علی بن یقطين گفته است که هرگاه ابوالحسن (امام کاظم علیه السلام) کاری مانند خرید داشت به پدرم می نوشت تا انجام دهد.^۲ این خبر و خبر دیگری که در پی می آید و همچنین کثرت روایات علی از امام هفتم نشان می دهد که ارتباطش با آن حضرت و شیعیان چندان هم مخفیانه نبوده است، چنان که خود علی می گوید در مجلسی که من حاضر بودم، مهدی عباسی از امام کاظم علیه السلام در باره علت حرمت شراب پرسید. امام با استناد به چند آیه از قرآن مطلب را برای او توضیح داد. خلیفه خوشش آمد و من هم علم خاندان پیامبر را ستودم. مهدی گفت: راست می گویی ای رافضی!^۳ البته علی بن یقطين از همکاری با خلفا ناراحت بود و امام او را دلداری داد و به او فرمود: خداوند در کنار ظالمان، خوبانی دارد که از اولیایش دفع شر کنند و تو این گونه ای.^۴ شیخ مفید دو خبر در باره علم غیب امام کاظم علیه السلام و نجات علی از توطئه خبرچینان هارون آورده که به عنوان داستان وضو گرفتن وی به روش اهل سنت و لباس اهدایی هارون مشهور است.^۵

در کتاب الکافی آمده است که وی مالیات را از شیعیان آشکارا می گرفت و پنهانی برمی گرداند.^۶ در رجال کشی هم گزارشی از اعزام مخفیانه دو نفر توسط علی برای رساندن اموال و نامه هایی از بغداد به مدینه نزد امام هفتم وجود دارد.

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۳۰، ش ۸۰۵-۸۲۴.

۲. همان، ص ۲۶۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۰۶.

۴. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۳۳ و همچنین ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰ و ۱۱۲.

۵. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۵ و ۲۲۷.

۶. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۲.

امام پیش از رسیدن به مدینه آنان را ملاقات کرد و جواب نامه‌ها را داد.^۱
علاوه بر علی، خزیمه و یعقوب دو فرزند دیگر یقظین نیز از اصحاب امام
کاظم علیه السلام بوده و در سند بسیاری از روایات واقع شده‌اند.^۲

علی چند سال زودتر از پدرش از دنیا رفت.^۳ نجاشی می‌گوید که هنگام مرگ
علی، امام کاظم علیه السلام در زندان بود.^۴ حسن و حسین فرزندان علی بن یقظین و
نوه‌اش قاسم بن حسن در منابع رجال و حدیث شیعه شناخته شده‌اند، چنان‌که گاه
از احمد بن یقظین و جعفر بن یقظین هم یاد می‌شود و برخی از آنها جزء یاران ائمه
به شمار می‌روند.^۵

نکته‌ای که توجه به آن لازم است آنکه در منابع تاریخی از شخصی زندیق به
نام علی بن یقظین یاد می‌شود که هادی عباسی او را کشت. طبری می‌نویسد: در
سال ۱۶۹ ق موسی الهادی بر زندیقان سخت گرفت و گروهی از آنان را کشت، از
جمله ابن‌بازان کاتب یقظین و پسرش علی بن یقظین که اهل نهروان بود.^۶
بی‌تردید، این مطلب با شخصیت مورد نظر ما ارتباطی ندارد، زیرا او هیچ‌گاه متهم
به زندق‌نشدگی و بعد از دوران هادی هم زنده بود، ضمن اینکه این گزارش، مقتول
را اهل نهروان می‌داند.

در بحار الانوار هم از شخصی به نام علی بن یقظین بن موسی اهوازی یاد شده

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۴۳۶، ش ۸۲۱.

۲. ر. ک: همان، ص ۴۳۷ و کتاب‌های حدیثی شیعه.

۳. پدر به سال ۱۸۵ ق در بغداد درگذشت (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۲۷۳).

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۷۳.

۵. همان، ص ۴۵ و ۳۱۶؛ شیخ طوسی، رجال، ص ۳۵۴ و ۳۵۵؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۵۴ و

سمعانی، الانساب، ۱۳، ص ۵۲۰.

۶. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۹۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۰، ص ۳۳.

که معتزلی بود و در برخورد با امام هادی علیه السلام مستبصر شد.^۱ این روایت هم با شخص مورد نظر ما ارتباطی ندارد، چون علی بن یقطين مورد نظر ما پیش از امام دهم از دنیا رفته و ضمناً اهل کوفه و ساکن بغداد بوده است نه اهواز. در باره سابقه اعتزال او هم خبری وجود ندارد. مجلسی این مطلب را از کتاب عتیق نقل می‌کند که معتبر نیست.^۲ در اینجا یادآوری می‌شود که در باره روابط علی بن یقطين با شیعیان در کتاب‌های تاریخی اهل سنت مطلبی یافت نشد.

یعقوب بن داود سلمی (م ۱۸۶ق)

وی ابتدا از هواداران محمد نفس زکیه و برادرش بود و به سبب شرکت در قیام آنان توسط منصور عباسی دستگیر و زندانی شد. پس از منصور فرزندش مهدی زندانیان، از جمله یعقوب و برادرش علی را آزاد کرد. وی نزد خلیفه جدید به قدری منزلت یافت که او را برادر خواند و به وزارت گماشت.^۳ نزدیک شدن وی به خلیفه به دلیل خوش خدمتی‌اش به دربار پس از آزادی بود.^۴ موقعیت او در دستگاه خلافت به مرتبه‌ای رسید که شاعری گفت: بنی‌امیه کجایید که یعقوب بن داود خلیفه شده است! کنایه از اینکه خلافت بنی‌عباس زیر دست اوست. سرانجام اطرافیان بر او حسد بردند و نزد خلیفه مهدی از او سعایت کردند. مهدی در مجلسی خصوصی پس از آنکه کنیز و هدایای دیگری به یعقوب داد و او را بسیار

۱. محمدتقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۷ و ج ۸۷، ص ۱۴۲.

۲. یکی از منابع علامه مجلسی در بحار الانوار کتاب‌های قدیمی و عتیقه‌ای است که یا خود آن را یافته یا به نقل از سید بن طاووس و دیگران از آن نقل می‌کند. طبعاً چنین منابع ناشناخته‌ای از نظر علمی نمی‌تواند معتبر باشد.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ۱۰ ص ۲۱. در باره برادر خواندش، ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴. ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۱۸.

خوشحال کرد، از او خواست برایش کاری انجام دهد. یعقوب گفت: «سمعاً و طاعةً». چون مهدی از او تعهد گرفت، گفت مرا از دست فلان علوی راحت کن و یعقوب پذیرفت. روزی علوی را خواست و او به یعقوب گفت: وای بر تو اگر در خون من که از فرزندان فاطمه دختر رسول الله هستم شریک شوی. یعقوب مقدمات فرار او را فراهم کرد و پولی هم به او داد، اما کنیزی که مهدی به او داده بود و همراهش بود کار او را افشا کرد و مهدی او را به زندان زیرزمینی انداخت. در آن محل چاهی بود که یعقوب در آن قرار داده شد. زندانی وی تا دوران هارون الرشید ادامه یافت و پس از آزادی، مدتی کوتاه در مکه زندگی کرد. طبری این روایت را به تفصیل از علی بن محمد نوفلی که خود کتابی در تاریخ داشته است، نقل می‌کند و همچنین می‌گوید یعقوب در باره خوردن شراب و مجلس عیش و نوش به مهدی تذکر می‌داد و می‌گفت کسی که به مسجد می‌رود این کارها را نمی‌کند.^۱

صاحب اعیان الشیعه، مجالس المؤمنین و عده دیگری یعقوب را شیعه دانسته‌اند،^۲ لکن در منابع به تشیع زیدی وی تصریح شده است. هواداری او از یحیی بن زید و سپس شرکت در قیام فرزندان عبدالله بن حسن، مؤید زیدی بودن اوست. در عین حال، گزارش‌های متناقضی در باره گرایش او و قصد و نیت او از این گرایش‌ها وجود دارد. طبری در همان روایت طولانی می‌گوید فرزندان داود به دلیل آنکه از عباسیان روی خوشی ندیدند (چون داود در دستگاه بنی‌امیه خدمت کرده بود) به خاندان حسین علیه السلام نزدیک شدند و خود را زیدی دانستند به طمع آنکه دولتی بیابند و زندگی کنند...، چنان‌که مردم گفتند که مقام او نزد مهدی

۱. همان، ج ۸، ص ۱۵۵ به بعد.

۲. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۱؛ قاضی نورالله شوشتی، مجالس المؤمنین، ج ۲،

ص ۴۳۵ و کاشف الغطاء، اصل الشیعه، ص ۱۶۰.

به دلیل سعایت کردن او از آل علی علیه السلام است.^۱ شیخ صدوق هم در نقلی، سعایت کردن یعقوب را از امام کاظم علیه السلام آورده است.^۲

طبری در گزارش پیش‌گفته اضافه می‌کند که مهدی عباسی، یعقوب را برای این می‌خواست که جای عیسی بن زید بن علی بن حسین علیه السلام و حسن فرزند ابراهیم بن عبدالله حسنی (قتیل باخمرا) را به او بنمایاند. همچنین او نقشه حسن برای فرار از زندان را نزد مهدی بازگو کرد^۳ و گویا این خبرچینی، اولین آشنایی او با مهدی عباسی است. البته بعدها برای حسن از مهدی امان گرفت. با این حال، یعقوب از کشتن علوی سرباز زد و او را فراری داد و خود به زندان افتاد. شاید به همین دلیل است که یعقوبی مورخ او را این چنین وصف می‌کند: «کان یعقوب جمیل المذهب، میمون النقیبه، محباً للخیر، کثیر الفضل، حسن الهدی».^۴ مسعودی نیز می‌نویسد: مهدی بخشنامه کرد که یعقوب را برادر خود کرده است و او را به خود اختصاص داد، سپس در موضوعی از کار طالبیان او را متهم کرد و خواست او را بکشد، اما او را زندانی کرد. گفته‌اند او امامت را در بزرگ‌ترین فرزندان عباس، یعنی عموهای مهدی می‌دانست.^۵ شیخ صدوق نیز او را زیدی دانسته است.^۶ یکی از محققان معاصر نیز به زیدی بودن او تصریح می‌کند.^۷ در هر صورت اگر به ابهامات گزارش طبری توجه ننموده و تصریحات خود او و عالمان شیعه در نظر

۱. همان، ص ۱۵۵ و ۱۵۶. ممکن است مراد طبری از اینکه به خاندان امام حسین علیه السلام نزدیک شده و در عین حال زیدی شدند، اشتباه باشد.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۳.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۱۱۷.

۴. ابن‌واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۰.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ص ۳۱۲.

۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۳.

۷. سید جعفر مرتضی عاملی، حیات الامام الرضا علیه السلام، ص ۲۲۹.

گرفته شود، می‌توان یعقوب را شیعه زیدی دانست. گفتنی است که ابن طقطقی و ابن عماد حنبلی هم یعقوب را شیعه دانسته‌اند.^۱ اولی می‌نویسد که شیعه مایل به زیدی بود و دومی می‌گوید شیعه بود که در ابتدا مایل به بنی حسن بود و سپس نزد مهدی تقرب یافت.

فضل بن سهل و برادرش حسن

فضل و حسن فرزندان سهل از وزرای ایرانی تبار مأمون عباسی بودند و نزد او موقعیت خاصی داشتند. فضل پیش از خلافت مأمون، همراه و منجم او بود و پس از خلیفه شدنش، همه کارها را به دست گرفت، به گونه‌ای که ذوالریاستین خوانده شد، چون هم وزارت را عهده‌دار بود و هم فرماندهی قوای نظامی را. قدرت او باعث شد مأمون از غلبه‌اش بر خلافت بهراسد، از این رو در راه مرو به بغداد و پیش از مسموم کردن امام رضا علیه السلام، کسانی را مأمور کشتن فضل کرد و بلافاصله برادرش حسن را وزارت داد تا اتهام قتل برادر را برطرف کند.^۲

ابن طاووس می‌گوید: از منسوبان به مذهب امامیه، فضل بن سهل، وزیر مأمون است که گرایش (تعصب) شدیدی به مولای ما امام رضا علیه السلام داشت.^۳ ابن خلکان در شرح حال فضل بن سهل می‌نویسد: «کان یتشیع».^۴ دیگر مورخان یا شرح حال‌نگاران متقدم، تشیع یا گرایش شیعی فضل را تأیید نکرده‌اند. نویسنده

۱. ابن طقطقی، الفخری، ۱۸۲ و ابن عماد حنبلی، مئذرات المذهب، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. برای اطلاع از خصوصیات این دو برادر ر.ک: ابن طقطقی، همان، ص ۲۱۸ به بعد.

۳. ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۳۲ و به نقل از آن: مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۰۱ و سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۱۶۰. عبدالجلیل نیز او را شیعه می‌داند (نقض، ص ۲۱۶-۳۸۸).

۴. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۱.

اعیان الشیعه به استناد سخن ابن خلّکان و همچنین سخن شیخ طوسی که نام فضل را در ردیف اصحاب امام رضا علیه السلام آورده است،^۱ شرح حال مفصلی از وی ارائه کرده و با توجیهاتی ضعیف به دلایلی که تشیع این دو برادر را ردّ می‌کند، پاسخ داده است.^۲ مطالعه این کتاب نشان می‌دهد که نویسنده اصرار زیادی بر اثبات تشیع این دو نفر (با دلایلی که در واقع دلایل نفی تشیع آنهاست) داشته و روشن نیست این پافشاری به چه دلیلی بوده است. در هر صورت، گذشته از دو دلیل پیش‌گفته، مدرکی که بر تشیع این دو برادر دلالت کند، در دست نیست، اما شواهدی که عدم تشیع آنان و بلکه دشمنی با خاندان اهل بیت را نشان می‌دهد، فراوان است. پیش از بیان این دلایل و شواهد، اشاره به سه نکته در باره دلایل تشیع فضل بن سهل لازم است:

اول، آنچه ابن خلّکان گفته، ادعایی بی‌دلیل است و برای آن سند و مدرکی ارائه نمی‌کند.

دوم، اینکه شیخ طوسی او را در ردیف اصحاب امام هشتم آورده است، دلیل تشیع نیست، چون فضل به سبب حضور امام در دربار، با ایشان ارتباط داشته و از طرفی علمای شیعه در معرفی اصحاب ائمه فقط شیعیان را ذکر نمی‌کنند، چنان‌که شیخ طوسی در رجال خود حتی از برخی دشمنان ائمه به عنوان اصحاب و همراهان آنان یاد کرده است و این با دشمنی آنان منافاتی ندارد، زیرا معنای صحابی بودن بر همین اندازه صادق است. منشأ شیعه دانستن آن دو را بایستی سید بن طاووس دانست که در فرج المهموم آن دو را از منجمان شیعه امامیه! دانسته است.^۳

۱. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۶۳ و در باره حسن، ر.ک: همان، ص ۳۵۶.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۰۸.

۳. ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

سوم، این احتمال نیز مطرح است که چنین افرادی، به مرجعیت دینی و علمی اهل بیت علیهم السلام معتقد بودند، ولی به دلیل منافع شخصی و حکومتی، در عمل با آن بزرگواران مخالفت می کردند.

اما دلایل شیعه نبودن این دو برادر چنین است:

الف) فضل بن سهل (م ۲۰۲ق)

۱. آنچه از منابع و گزارش های تاریخی استفاده می شود علاقه مأمون و فضل به یکدیگر (تا پیش از تصمیم مأمون برای قتل فضل) است. فضل خدمات زیادی برای مأمون انجام داد که مهم ترین آن ترتیب دادن خلافت برای او با تدبیر امور و قتل برادرش امین بود که شاید مأمون تصور آن را هم نمی کرد. قتل وی به دست مأمون نیز دلیل دشمنی دیرینه نیست، بلکه ناشی از تغییر سیاست مأمون و پیش آمدهای بعدی است که در میان خلفا و پادشاهان، معمول بوده است.^۱

۲. هنگامی که مأمون امام رضا علیه السلام را برای نماز عید فرستاد و امام با آن هیبت و عظمت به سوی مصلی رفت، فضل بن سهل بود که مأمون را متوجه این عظمت کرد و گفت که اگر حکومتش را می خواهد باید امام را برگرداند.^۲ اگر فضل کمترین گرایشی به اهل بیت و تشیع داشت، قطعاً چنین نمی کرد.

۳. به گزارش شیخ مفید هنگامی که مأمون قصد خود را برای ولیعهد کردن امام مطرح کرد و با فضل و حسن مشورت نمود، هر دو مخالفت کردند و ناراحت شدند

۱. کشتن فضل همانند مسموم کردن امام رضا علیه السلام چنان مرموزانه انجام شد و مأمون خود را از آن تبرئه کرد که بسیاری از مورخان، دو حادثه را طبیعی دانسته و خلیفه را در آن دخیل نمی دانند.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۰ و شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۵. سخن وی این بود: «ان بلغ الرضا علیه السلام المصلی... افتتن به الناس».

و آنگاه که دیدند مأمون به مخالفت آنان توجه ندارد دست از مخالفت برداشتند.^۱ شیخ صدوق روایتی آورده است که شدت مخالفت فضل را آشکار می‌کند. وی گوید: روزی فضل در حضور مردم گفت: واعجباً! شگفت است که مأمون می‌خواهد امر مسلمانان را از گردن خود بر عهده علی بن موسی علیه السلام بگذارد. من تحمل چنین چیزی را ندارم و خلافتی از این ضایع‌تر ندیده‌ام.^۲ اگر چه این روایت قدری داستانی و منحصر به فرد است، لکن با گزارش‌های تاریخی سازگارتر و مؤیدی بر روایت شیخ مفید و ردّی بر روایت خود صدوق است که به نقل از عبیدالله بن عبدالله بن طاهر می‌نویسد: فضل بن سهل پیشنهاد کرد مأمون با ولیعهد کردن امام، صله رحم کند و به خدا تقرب جوید و دل نگرانی‌های علویان از رفتار رشید را جبران سازد.^۳

۴. شیخ صدوق آورده است که فضل پیوسته مخالف و دشمن امام رضا علیه السلام بود و کارهای آن حضرت را خوش نداشت، آنگاه در روایت دیگری (همان صفحه) نقل می‌کند که فضل همراه هشام بن ابراهیم نزد امام رفته و گفتند: ما شما را بر حق می‌دانیم و تعهد می‌کنیم مأمون را بکشیم تا به حق خود برسید. امام رضا علیه السلام آنها را دشنام داد و لعن فرمود. چون از امام این‌گونه شنیدند نزد مأمون رفته و ادعا کردند که ما خواستیم علی بن موسی علیه السلام را بیازماییم و چنین سخنانی را گفتیم و او چنان جوابی داد. مأمون از آنان سپاسگزاری کرد، ولی هنگامی که با امام خلوت کرد آن حضرت، مأمون را از توطئه آن دو بر حذر داشت.^۴ اگر این روایت، صحیح باشد مؤید نظریه‌ای است که معتقد است فضل در نظر داشت امام و مأمون را از سر راه

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۲۶۱.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۸.

۴. همان، ص ۱۷۷.

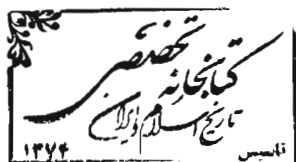
بر دارد و خود بر مسند نشیند. در هر صورت، این مقدار نشان می‌دهد که امام با فضل همفکر نبوده است.

۵. یکی دیگر از موارد مخالفت امام با فضل آن است که گفته‌اند فضل در حضور امام و مأمون گفت: فلان شخص تُرک را به ولایت فلان منطقه مرزی گماشته‌ام. امام فرمود: از آنجا که افراد به وطن خود عشق می‌ورزند صحیح نیست اسیر گرفته از جایی را بر همان جا ولایت داد. مأمون گفت: این سخن را با آب طلا بنویسند.^۱

ب) حسن بن سهل (م ۲۳۵ق)

شاید حسن بن سهل نیز همانند فضل، به سبب آنکه شیخ طوسی او را صحابی امام هشتم دانسته،^۲ شیعه معرفی شده است. و گویا اولین کسی که او را شیعه و آن هم شیعه امامی دانسته، ابن طاووس است و منشأ اقوال دیگران نیز سخن اوست که بی‌هیچ دلیل محکمی او را از منجمان شیعه امامیه می‌داند. با آنکه عدم دلیل برای تشیع وی، شیعه نبودن او را ثابت می‌کند، با وجود این، دلایل ردّ تشیع وی را می‌توان این‌گونه مطرح کرد:

۱. یکی از قیام‌های مشهور علویان، حرکت ابن طباطبا و ابوالسرایا در زمان مأمون و حکومت حسن بن سهل بر عراق است. حسن با شدت در برابر این قیام ایستاد و فرمانده نظامی آن، ابوالسرایا را گردن زد.^۳ پذیرفته نیست که در کسی کمترین علاقه به خاندان پیامبر باشد و با حرکتی که در رأس آن یکی از علویان و منسوب به تشیع است، بجنگد و آنان را قلع و قمع کرده و بکشد. محدث قمی با



۱. ابن نجار، ذیل تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۳۶.

۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۵۶.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۶۰.

اشاره به تشیع طاهر بن حسین - که آن هم در محل خود جای بحث دارد - می‌نویسد: وقتی حسن از طاهر خواست به نبرد ابوالسرایا برود او با اشعاری که تعرض به خاندان پیامبر را ردّ می‌کرد، پاسخ او را گفت. این مطلب خود نشانه آن است که حسن به این مسئله، اهمیتی نمی‌داده و طاهر به دلیل احترام اهل بیت از این نبرد عذرخواهی می‌کند.^۱

۲. حسن بن سهل همانند برادرش با ولایتعهدی امام رضا علیه السلام مخالف بود و آن را به ضرر حکومت بنی عباس می‌دانست.^۲

به هر حال، به نظر می‌رسد بیش از این، گفت و گو در موضوع تشیع فرزندان سهل سرخسی لازم نیست، زیرا اسناد تشیع آنان درست نیست یا بهتر بگوییم دلیلی در این باره وجود ندارد و آنچه گفته شده صرف مدعاست.

پسران بزیع

کشی از احمد بن حمزة بن بزیع و محمد بن اسماعیل بن بزیع نام برده و آن دو را از وزرا می‌داند.^۳ دیگران هم این مطلب را از او نقل کرده‌اند. در باره تشیع امامی و مقام آنان در میان شیعه، سخنانی گفته شده است. نجاشی خاندان بزیع را به عنوان «بیت» معرفی کرده و از حمزة بن بزیع نام می‌برد، آنگاه سخن کشی را بیان کرده است که محمد و احمد را جزء وزرا می‌داند. همچنین نجاشی ضمن نقل روایاتی از محمد، او را از اصحاب امام رضا و امام جواد علیه السلام می‌شمارد.^۴

در باره وزارت این دو نفر جز آنچه کشی نقل کرده و نجاشی هم از همو نقل

۱. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۲۶۲.

۲. ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۵۴. همچنین دلایل ردّ تشیع برادرش فضل.

۳. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۶۴.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

می‌کند، دلیل دیگری در دست نیست. کشتی از حمدویه از استادانش نقل می‌کند که این دو نفر در شمار وزرا بودند و بیش از این، اطلاعاتی به ما نمی‌دهد.^۱ در منابع تاریخی شیعه و سنی از این دو نفر به عنوان وزیر یا هر گونه همکاری با دولت، سخنی نیست و به طور کلی نامی از ایشان در منابع تاریخ سیاسی نیامده است.

احمد بن یوسف عجلی (م ۲۱۳ق)

ابوالقاسم یوسف بن قاسم بن صبیح عجلی و دو فرزندش ابوجعفر احمد و ابومحمد قاسم از کاتبان و ادبای مشهور حکومت بنی‌عباس به شمار می‌روند. پدر نزد هارون موقعیتی داشت^۲ و احمد وزیر مأمون^۳ و کاتب و مسئول دیوان رسائل او بود.^۴ قاسم را نیز از شعرای نام‌آور و ادیبان ماهر دانسته‌اند.^۵

در منابع تاریخ سیاسی از این خانواده به عنوان شیعه یاد نشده است. سید محسن امین از تشیع فرزندان یوسف سخن گفته و پس از بیان وزارت احمد و بیان مفصل شرح حال و اشعار او می‌نویسد: دلیلی بر تشیع این خانواده نداریم، جز آنکه برادرش قاسم شیعه است. وی ضمن کوفی دانستن این خانواده، به مرثیه قاسم برای برادرش احمد اشاره کرده و اینها را دلیل تشیع احمد به شمار آورده است.^۶

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۶۴.

۲. در باره پدر، ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۸، ص ۲۳۰.

۳. ابن طفطقی، الفخری، ص ۲۲۳، ص ۲۱۶؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۲۵۱ و مرزبانی، معجم الشعراء، ۲۵۱.

۴. ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۶۹ و صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۱۸۱.

۵. برای نمونه: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۲۳، ص ۹۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۶، ص ۱۱۴ و یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۶۲.

۶. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۸.

از قاسم اشعاری در دست است که می‌تواند تشیع امامی و دیدگاه ضد عباسی او را اثبات کند. ابوبکر صولی (م ۳۳۵ق) که خود به علویان گرایش داشت، قاسم را جمیل المذهب و از متکلمان شیعه معرفی کرده و او را بیست سال بزرگ‌تر از احمد می‌داند، آنگاه اشعار فراوانی از قاسم نقل می‌کند که تشیع دوازده امامی او از آن‌ها نمایان است:

لأحمد ﷺ خیرُ بنی غالب و من بعده ابن ابی طالب
فهذا النبی و هذا الوصی و يعتزل الناس فی جانب

* * *

هاشمُ فخرُ قصی کلّها این تیم و عدی و الفخار؟
لیس من آخره السعی کمن قدم الله و لله الخیار
و رسول الله لم یدفن فما شغل القوم اغتمام و انتظار
در باره امام حسین ﷺ و مذمت بنی امیه می‌گوید:

منهم معاویه اللعین و مرء .. و ان الظنن و شارب الخمر
اننی لأرجو ان تنالهم منی ید تشفی جوی الصدر
بالقائم المهدی ان عجلا او آجلا ان مد فی العمر^۱

این اشعار در کتاب مختصر اخبار الشعراء الشیعه منسوب به مرزبانی آمده^۲ و

۱. صولی، الاوراق، ج ۱، ص ۱۶۷ به بعد. ترجمه این هشت بیت چنین است: «احمد (رسول خدا) بهترین فرد از فرزندان غالب بن فهر (جد قریش) و پس از او علی بن ابی طالب است. او پیامبر و این جانشین است و بقیه مردم در حاشیه قرار می‌گیرند. هاشم افتخار فرزندان قصی (جد قریش) است. قبیله تیم (که ابوبکر از آنهاست) و عدی (که عمر از آنهاست) چه افتخاری دارند؟ کسی که حوادث او را به عقب راند با کسی که خدا او را مقدم داشته، فرق می‌کند. پیامبر هنوز دفن نشده بود که به کار دیگری مشغول شدند. معاویه ملعون و مروان خسیس یا تبعیدی پیامبر و شراب‌خوار از بنی‌امیه‌اند. من امیدوارم بتوانم به همراه مهدی از آنان انتقام گیرم، اگر او ظهور کند یا اگر عمر من طولانی باشد».

۲. مرزبانی، مختصر اخبار شعراء الشیعه، ص ۱۰۹-۱۱۱.

ابن شهر آشوب نیز بخشی از آن را ذکر کرده است.^۱ در مجموع آنچه پذیرفتنی است تشیع قاسم است که البته دولتمرد نیست. اگر وابستگی خاندانی در مذهب افراد پذیرفته شود، می‌توان پدر و برادر او را نیز به این وسیله شیعه تلقی کرد.

حسین بن عبدالله نیشابوری (زنده در ۲۱۸ق)^۲

تنها کسی که در باره این شخص سخن گفته، شیخ کلینی و به تبع او شیخ طوسی است که در کافی و تهذیب داستان او را چنین نقل کرده‌اند: مردی از بنی حنیفه (؟) اهل بست و سجستان می‌گوید: در سالی که امام جواد علیه السلام اولین حج را در دوره خلافت معتصم به‌جا می‌آورد، همراه او بودم چون هم غذا شدیم به آن حضرت گفتم: والی شهر ما مردی است از موالی شما اهل بیت و دوستدار شما و در دیوان او خراجی بر عهده من است، اگر ممکن است به او بنویسید که مرا ملاحظه کند. امام فرمود: او را نمی‌شناسم. گفتم: دوستدار شما اهل بیت است و نامه شما مرا کفایت می‌کند. امام جواد علیه السلام کاغذی خواست و پس از بسم‌الله نوشت: آورنده نامه از تو روشی پسندیده (مذهباً جمیلاً) تعریف می‌کند. بدان که آنچه خوبی کنی همان برایت می‌ماند، پس به برادرانت نیکی کن که خدای عزوجل از سنگینی یک ذره و خردل از تو سؤال خواهد کرد. راوی می‌گوید: پیش از آنکه به سیستان برسم حسین بن عبدالله نیشابوری که والی آنجا بود از جریان مطلع شد و از دو فرسنگی به استقبال آمد. نامه را بوسید و بر چشمانش نهاد، آنگاه گفت: خواسته‌ات چیست؟ گفتم: مالیاتی که در دفتر تو بر عهده‌ام آمده است. او دستور داد نامم را

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. تخمین این سال بدین سبب است که وی در عهد خلافت معتصم و امامت حضرت جواد علیه السلام حاکم بوده است. معتصم به سال ۲۱۸ق به خلافت رسید و امام در سال ۲۲۰ق شهید شد.

حذف کنند و گفت: تا من حاکم هستم مالیاتی بر عهده تو نیست، سپس از خانواده‌ام پرسید و هدایایی به من داد و تا او بود مالیات نمی‌دادم.^۱

جز در این روایت از حسین بن عبدالله نیشابوری یاد نشده و نام او در منابع تاریخی نیامده است. کلینی و شیخ طوسی در روایت دیگری داستان نجاشی عامل اهواز را به مضمون داستان حسین بن عبدالله آورده‌اند^۲ و به نظر می‌رسد خلطی در آن صورت گرفته است، به خصوص آنکه یکی از راویانش (سیاری) در هر دو خبر وجود دارد و ممکن است او که ضعیف هم هست، در روایت تصرفی کرده باشد.^۳ در مجموع، هر دو روایت (نیشابوری و نجاشی) از نظر سند، ضعیف است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۲ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۵.

۲. کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۹۰ و شیخ طوسی، همان، ص ۳۳۳.

۳. ر.ک: مبحث عبدالله نجاشی در نوشتار حاضر.

فصل سوم:

دولتمردان شیعه در عصر دوم و سوم عباسی

منظور از عصر دوم، دوره متوکل تا تسلط آل بویه و منظور از عصر سوم، غلبه سلجوقیان بر خلافت عباسی است.

دعبل خُزاعی (م ۲۴۵ق)

ابوعلی یا ابوجعفر دعبل بن علی بن رزین خُزاعی کوفی از شعرای مشهور شیعه است که قصیده تائیه او در باره اهل بیت، از قدیم زبانزد بوده است.^۱ دعبل لقب اوست و نامش را حسن، عبدالرحمن و محمد گفته‌اند.^۲ نجاشی و خطیب بغدادی نسب او را به عبدالله بن بدیل بن ورقاء می‌رسانند^۳ که صحابی رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیه السلام بود و در جنگ صفین به شهادت رسید.^۴ اصل دعبل از کوفه و به

۱. در این قصیده به مصائب ذریه پیامبر اشاره شده و مطلع آن چنین است:

مدارس آیات خلعت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

۲. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۱ و ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۵.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۶۱ و خطیب بغدادی، همان، ج ۸، ص ۳۷۸.

۴. ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج ۴، ص ۱۸. ابوالفرج اصفهانی نسب دعبل را به گونه دیگر بیان کرده است (الاعانی، ج ۲۰، ص ۲۹۴). یاقوت حموی اولی را قول اکثر می‌داند (معجم

الادباء، ج ۱۱، ص ۱۰۰).

قولی قرقیسیاء (محلّی در جزیره، یعنی شمال عراق) بود. البته او در یک جا سکونت نمی‌کرد، بلکه پیوسته از شهری به شهری دیگر منتقل می‌شد، گرچه بیشتر سکونتش در بغداد بود.^۱ نجاشی او را شاعر معروف امامیه و مؤلف خوانده و ذیل ترجمه برادرش علی، شرح حال دعبل را آورده و به نقل از فرزند برادر، ولادت وی را به سال ۱۴۸ق نوشته است.^۲ او امام کاظم علیه السلام را دیده و از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.^۳

دعبل مدتی از سوی عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث، والی سمنگان بود.^۴ زمانی هم ولایت اُسوان (از شهرهای مصر) را از طرف مُطَلَّب بن عبد الله بر عهده داشت.^۵ مُطَلَّب که با دعبل هم قبیله بود، والی مأمون در مصر بود.^۶ در باره گرایش‌های شیعی مُطَلَّب، مطلبی یافت نشد، بلکه از گزارش‌های تاریخی، هواداری سرسختانه او از عباسیان استفاده می‌شود.^۷ بنابر این، تصور می‌شود انتصاب دعبل از سوی او به دلیل هم قبیله بودن باشد.

گفته‌اند هیچ‌یک از خلفا و وزرا و فرزندان‌شان از جانب دعبل آسوده نبودند، چنان‌که مأمون، معتصم، واثق و متوکل را هجو کرد و چون معتصم قصد کشتنش را

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۷۸.

۲. نجاشی، رجال، ص ۱۶۱ و ۲۷۷. در باره تألیفات وی علاوه بر رجال نجاشی، ر.ک: ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۸۳ و عمر رضا کحّاله، المستدرک علی معجم المؤلفین، ص ۲۴۳.

۳. نجاشی، رجال، ص ۲۷۷.

۴. سماعی، الانساب، ج ۷، ص ۲۴۱ و (ج ۳، ص ۳۰۷ چاپ دیگر) و یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۵۲، ذیل سِنِجان. سمنگان از شهرهای امروز افغانستان است.

۵. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۲۰، ص ۳۲۱.

۶. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۹ و ۴۴۴.

۷. ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۴۳۶ و ۵۵۷.

نمود به ایران گریخت.^۱ در شجاعت و بی‌باکی او همین بس که خود گفته است: پنجاه سال است چوبه دارم را بر دوش می‌کشم، ولی کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن بیاویزد.^۲ مشهورترین شعر دعبل، تائیه‌ای است که برای امام رضا علیه السلام خواند و در آن از مصائب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت اهل بیت علیهم السلام سخن گفته است. در باره شهادت این شاعر دلسوخته اهل بیت نوشته‌اند: چون دعبل، مالک بن طوق (حاکم دمشق) را هجو کرد در پی او فرستاد، اما دعبل به بصره گریخت. پس مالک شخصی را تطمیع کرد تا دعبل را هر جا که هست بیابد و به قتل برساند. قاتل سرانجام او را در یکی از روستاهای شوش پیدا کرد و شبانگاهی او را با عصایی که سرش مسموم بود، ضربه زد و دعبل با همان مسمومیت از دنیا رفت و در اطراف شوش دفن شد.^۳ درگذشت وی را به سال ۲۴۵ ق نوشته‌اند.^۴

زرافه حاجب متوکل (م ۲۵۲ ق)

زرافه یکی از سرداران ترک دربار متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ ق) بود که گاه از او به عنوان حاجب^۵ و گاه صاحب متوکل یاد شده است. نام او نیز در برخی منابع شیعی «رازقی» یا «رزاقی» ثبت شده که به نظر می‌رسد تصحیف شده است. باید توجه داشت که در همین دوره، شخص دیگری معروف به غلام زرافه در دستگاه خلافت عباسیان حضور داشت که نامش لاوی است و پس از مرگ زرافه حاجب، زنده

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۲۰، ص ۳۰۸ و ۳۱۱ به بعد.

۲. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۶.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان، ج ۲۰، ص ۱۸۶. امروزه بارگاه وی در قسمت قدیمی این شهر وجود دارد.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۷۷.

۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۹۷ و ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، ص ۴۵۰.

بود. سمت حاجب خلیفه به منزله رئیس دفتر یا مسئول تشریفات بود. نام زرافه در منابع مشهور تاریخی در کنار متوکل و سپس منتصر آمده و به گرایش مذهبی او اشاره‌ای نشده است، البته در برخی از کتاب‌های مناقب، شیعه و دوستدار اهل بیت معرفی شده است. سید بن طاووس می‌نویسد: وقتی متوکل به امام هادی علیه السلام اهانت کرد و در هوای گرم، خود سواره و او را پیاده در میان لشکریان قرار داد، زرافه حاجب متوکل که شیعه بود، نزد آن حضرت رفت و از ظلمی که به امام می‌رفت اظهار ناراحتی کرد. امام بر او تکیه کرد و فرمود: ای زرافه! ناقه صالح نزد خداوند گرمی‌تر از من نیست. خود می‌گوید که در این مجلس از امام سؤال‌هایی کرده، پاسخ گرفتم و پس از آن تا منزل همراهی‌اش نمودم. وقتی به خانه برگشتم سخن امام را برای معلم فرزندانم که شیعه بود بیان کردم، او تعجب کرد و گفت: مقصود امام، خبر دادن از مرگ متوکل تا سه روز آینده است، زیرا وقتی ناقه صالح را کشتند سه روز بعد از آن عذاب نازل شد. زرافه گوید: چنین شد و من پس از آن امام را دیدم و دعای مظلوم را که با آن متوکل را نفرین کرده بود، به من آموخت.^۱ گفته شده زرافه جد شانزدهم پیر احمد گیلانی استاد شیخ بهایی است که این دعا از اجدادش به او رسیده است.^۲

شیخ صدوق روایت می‌کند که وقتی امام دهم در سامرا محصور بود، صقر بن ابی دلف کرخی برای دیدن آن حضرت رفت، ولی چون رزاقی حاجب متوکل را دید، ترسید و هدف خود را آشکار نکرد. رزاقی (= زرافه) به او گفت: تو برای دیدن امامت آمده‌ای و ترس چون من هم بر مذهب تو هستم. سپس او را فرستاد تا امام را ملاقات کند.^۳ در کتاب‌های مناقب داستان مردی که در حضور متوکل سعی

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات، ص ۳۱۸.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱، ص ۵۱۹.

۳. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۸۲.

کرد با شعبده نان را از جلو امام محو کند، و آن حضرت به تصویر شیر بر پرده فرمود آن شخص را ببلعد، از زرافه نقل شده است.^۱ وی در خبر دیگری از منقبت دیگر امام سخن گفته است.^۲

تصریح متأخرین بر تشیع وی^۳ با اخباری که در کتاب‌های یاد شده آمده است، تأیید می‌شود و با آنچه در منابع کهن تاریخ اسلام آمده منافاتی ندارد، زیرا در آن گزارش‌ها نیز زرافه بیشتر در کنار منتصر بوده^۴ که گرایش او به خاندان پیامبر ﷺ و مخالفتش با پدر خود متوکل شهره است. در عین حال، گزارشی از عملکرد یا تعامل وی با دیگر شیعیان غیر از آنچه در منابع شیعه آمده است، در دست نیست.

جعفر بن محمود اسکافی (م ۲۶۸ق)

وی وزیر معتز و مهدی و کاتب متوکل بود. برخی به اشتباه او را جعفر بن محمد خوانده‌اند، در حالی که جعفر بن محمد فرزند ابوجعفر بن عبدالله اسکافی معتزلی معروف است که اتفاقاً او هم کاتب بوده است. ابن ندیم، جعفر بن محمد اسکافی را نویسنده المعیار و الموازنه می‌داند. بنابر این در مواردی که وزیر را جعفر بن محمد خوانده‌اند باید تصحیف جعفر بن محمود باشد.

درباره گرایش شیعی وی در منابع، مطالبی ذکر شده است. ذهبی از بدرفتاری او یاد کرده و می‌نویسد: «فیه رفض».^۵ ابن طقطقی هم می‌گوید: او را به تشیع نسبت

۱. مانند: ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ص ۵۵۵ و راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۵۱۰.

۳. مانند سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۶۴ و ج ۷، ص ۵۶.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۲۲۵-۲۲۷.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۰، ص ۷۵.

می‌دهند.^۱ سیوطی می‌گوید که مهتدی، جعفر بن محمود را به بغداد تبعید کرد و خوش نداشت پیش او باشد، زیرا او را به رفض نسبت داده بودند.^۲ صفدی توضیح بیشتری داده و می‌نویسد: او از بزرگان شیعه بود. وقتی به وزارت مهتدی رسید، هاشمیان (= عباسیان) به خلیفه گفتند که این شخص، رافضی است و دوستانش با علویان خراسان ارتباط داشته و اخبار حکومت را برای آنان مکاتبه می‌کنند. پس مهتدی او را به بغداد تبعید و سپس زندانی کرد.^۳ البته دلیل عزل و تبعید وی را شعری هجوگونه نیز دانسته‌اند.^۴

با این همه، روشن نیست رفضی که به وی نسبت داده شده صرف تشیع است یا امامی بودن وی را هم اثبات می‌کند، هر چند رفض غالباً به معنای امامی است. از طرفی باید رفض وی در مقایسه با دشمنی متوکل با اهل بیت سنجیده شود که کاتب او بوده است.

احمد بن حسن ماذرائی (زنده در ۲۷۶ق)

در باره این نسبت (ماذرائی) تصحیف زیادی صورت گرفته و در منابع، مادرانی، ماذرائی و حتی ماوردانی و صورت‌های دیگر نوشته شده است. محقق کتاب تاریخ قم، ماورائی را درست می‌داند که منسوب به ماوراءالنهر است.^۵ بخشی از این چنگدگانی به ثبت اصل این نسبت و اختلاف در باره منسوب الیه آن، مربوط

۱. ابن طقطقی، النخز، ص ۲۴۰.

۲. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۱.

۳. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

۴. محمد مهدی مؤذن جامی، «اسکافی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۳۴۷، به نقل از:

ابوالفرج اصفهانی، الاغانی. البته این شعر را در کتاب الاغانی نیافتیم.

۵. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۳۵، پاورقی.

است. سمعانی در مدخل‌های خود دو عنوان مشابه مادرانی و ماذرائی را آورده و اولی را نسبت به مادرایا می‌داند و می‌گوید به گمانم از حومه بصره است. اما ماذرائی نسبتی به شخص است و او عبدالرحمن بن عبدالعزیز بن ماذرا است.^۱ این در حالی است که یاقوت حموی کارشناس جغرافیای تاریخی، تنها یک مدخل به این کلمه اختصاص داده و آن «ماذرایا» با ذال معجمه است و می‌گوید که نسبتی است به جایی بالای واسط، و ماذرائیون که کتاب دولت طولونی بودند، به آنجا منسوب‌اند.^۲ با توجه به تخصص یاقوت حموی به نظر می‌رسد که سخن او درست‌تر باشد و کلمه ماذرائی صحیح است، به‌ویژه آنکه وی در جای دیگری می‌گوید: احمد بن حسن پیش از تسلط بر ری در خدمت کوتکین ترکی بود^۳ و مورخان هم او را کاتب کوتکین دانسته و نسبش را ماذرائی نوشته‌اند.^۴ کوتکین بن ساتکین از فرماندهان ترک در خلافت عباسی بود که همراه پدرش به منطقه جبال رفت و پدر به سال ۲۶۶ق ری را تصرف کرد.^۵

یاقوت حموی در مدخل «ری» از معجم البلدان می‌نویسد: احمد بن حسن در زمان معتمد و به سال ۲۷۵ق بر شهر ری تسلط یافت و تشیع مردم ری از حضور او نشئت گرفت. ری پیش از آن بر طریقه اهل سنت بود. او مردم را اکرام کرد و آنان هم به نام او کتاب‌ها نوشتند، چنان‌که عبد الرحمن بن ابی حاتم کتابی در فضایل اهل بیت برای احمد تدوین کرد.^۶

۱. سمعانی، الانساب، ج ۱۲، ص ۱۳ و ۱۵.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۱۲۱، ذیل ری.

۴. طبری، همان، ج ۱۰، ص ۱۶ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۳۶.

۵. طبری، همان، ج ۹، ص ۵۴۹.

۶. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۱.

ابن اثیر ذیل حوادث سال ۲۷۲ ق می‌نگارد: در این سال جنگ شدیدی بین اذکوتکین و محمد بن زید علوی صاحب طبرستان در گرفت، لشکر محمد شکست خورد و شش هزار نفر کشته شدند. پس از آن کوتکین وارد ری شد و از مردم صد میلیون غرامت گرفت! آنگاه افرادی را بر مناطق مختلف ری گماشت.^۱ از گزارش وی چند نکته برداشت می‌شود:

اول، آنکه کوتکین (یا اذکوتکین) و کاتبش ماذرائی در چند مرحله به جبال رفته‌اند که در گزارش طبری یک مرحله و در خبر ابن اثیر مرحله دیگر آن ثبت شده است، چنان‌که ابن اثیر در سال ۲۷۶ ق هم از این شخص به عنوان کاتب اذکوتکین یاد می‌کند.^۲ همچنین قمی می‌نویسد: کوتکین با کاتب خود ابوالحسن بن احمد بن حسن ماذرائی [کذا] در سال ۲۹۱ ق به قم آمد و باروی آن را خراب کرد.^۳

دوم، آنکه با توجه به سخن یاقوت به نظر می‌رسد پس از نبردی که ابن اثیر گزارش کرده، کوتکین، کاتب خود ماذرائی را والی ری کرده است.

سوم، آنکه وی بر خلاف کاتبش گرایش به شیعیان نداشته است. گفتنی است که برخی معاصران می‌گویند ماذرائی در دوران امام عسکری علیه السلام به ری رفته بنابراین تاریخی که حموی گفته است درست نیست و باید پیش از سال ۲۶۰ ق بر آنجا تسلط یافته باشد.^۴

در کتاب دلائل الامامه خبری نقل شده که احمد بن حسن ماذرائی توقیعی از امام عصر دریافت کرده است.^۵ همچنین محدث نوری در کتاب دارالسلام به نقل از

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۱۸. عبارت چنین است: «اخذ من اهلها مائة الف دينار».

۲. همان، ج ۷، ص ۴۳۶.

۳. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۳۵.

۴. عبدالرسول غفار، الکلینی و الکافی، ص ۱۳۶.

۵. طبری (منسوب)، دلائل الامامه، ص ۵۲۲.

کتاب منهاج الصلاح علامه حلی در باره ارتباط و دوستی احمد برقی با ابوالحسن ماذرائی در ری سخن گفته و سپس نوشته است: اسم ابوالحسن، احمد بن حسن بن حسن و او از خواص شیعه است.^۱ بنا به نقلی هم برقی پس از اخراج شدن از قم نزد ماذرائی رفته و به او پناه می‌آورد.^۲ همچنین در عیون المعجزات خبری در باره استبصار او به سبب امام عصر نقل شده است.^۳

در اینجا به دلیل وجود تشابه اسمی لازم است اشاره شود که این ماذرائی با خاندان مشهوری که در منابع تاریخی فراوان از آنان یاد شده است و در دولت آل طولون مصر مسئولیت داشتند، ارتباطی ندارد. از این خانواده که از نسل علی بن احمد بن رستم ماذرائی هستند، افراد زیر را نام برده‌اند: محمد بن حسن بن احمد بن علی بن احمد بن رستم ماذرائی، پدرش حسن، جدش احمد و برادر وی، یعنی محمد بن علی بن احمد. همچنین چهار برادر از فرزندان احمد بن رستم با نام‌های علی، حسین، ابراهیم و حسن در دولت طولونی نقش‌های کلیدی داشته‌اند. آخرین فرزند وی، یعنی حسن بن احمد با کنیه ابومحمد (م ۳۳۸ق) کاتب این دولت بوده است.^۴ البته در هیچ منبعی از تشیع اینان سخنی به میان نیامده است.

۱. میرزا حسین نوری، دارالسلام، ج ۳، ص ۳۷۲.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۲۲.

۳. حسین بن عبدالوهاب، عیون المعجزات، ص ۱۳۲.

۴. نگارنده در آغاز، تصورش بر این بود که دولتمرد شیعه همین ابومحمد حسن بن احمد است و نامش به احمد بن حسن تغییر یافته است، زیرا این موضوع در کتاب‌ها فراوان رخ داده که نام شخص با نام پدرش (قبل و بعد از ابن) جابه‌جا شود. این احتمال هم ضعیف است که نام و کنیه شخص مورد نظر ما، ابوالحسن احمد بن رستم، یعنی بزرگ همین خاندان باشد و یاقوت حموی هم که اولین نویسنده‌ای است که از او نام برده به‌جای احمد ابوالحسن، احمد بن الحسن نوشته است. این احتمال از نظر تاریخی بی‌تناسب نیست، زیرا پسران احمد بن رستم که پیش از این نام آنان ذکر شد، درگذشته به

ابن ثوابه

فرزندان ثوابه به عنوان خاندان شهرت ندارند، بلکه شهرت بسیاری از آنان ناشی از مناصب دولتی در دولت عباسیان که غالباً کتابت است، می باشد و منابع تاریخی و ادبی از آنان بسیار نام برده اند. در باره نام آنان ممکن است این ابهام و اشکال وجود داشته باشد که به سبب تکرار نام های احمد، محمد و جعفر در میان این خانواده، برخی نام ها در واقع مربوط به یک نفر باشد و جابه جایی در نسب باعث تفرق شده باشد. در هر صورت، افرادی که از نسل ثوابه بن خالد یا ثوابه بن یونس نام برده شده اند، عبارت اند از: ابوعباس احمد بن محمد بن ثوابه، فرزندش محمد، برادرش جعفر بن محمد و فرزندش ابوالحسین محمد بن جعفر.^۱ نسب این چهار نفر کاملاً روشن است، اما در باره بقیه آنان بررسی بیشتری لازم است که عبارت اند از: احمد بن محمد بن جعفر بن ثوابه^۲ که به نظر می رسد همان است که یاقوت او را احمد بن محمد بن محمد بن جعفر بن ثوابه می داند.^۳ دیگری محمد بن جعفر بن محمد بن ثوابه^۴ که ممکن است همان محمد بن جعفر بن ثوابه ابوالحسن در بیان یاقوت باشد.^۵ ابوالهیثم عباس بن محمد و ابو عبدالله بن ثوابه که ممکن

→ سال های ۲۸۳، ۳۱۳، ۳۱۴ و ۳۳۸ ق هستند و پدر آنان می تواند در سال ۲۷۵ ق والی ری بوده باشد و مرگ او را اواخر قرن سوم تخمین بزنیم. اما این احتمالات در صورتی است که بین این شخص (ماذرائی کاتب کوتکین که به ری آمد) با خاندان مازرائی که در دولت طولونی بوده اند ارتباطی قائل شویم، لکن از دو گزارش بعدی به نظر می رسد که چنین ارتباطی وجود ندارد.

۱. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۱۴۴-۱۴۶.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۴۱۳.

۳. یاقوت حموی، همان، ج ۴، ص ۲۴۳.

۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۳، ص ۵۲۱.

۵. یاقوت حموی، همان، ج ۱۸، ص ۹۶.

است ابو عبدالله احمد بن محمد بن جعفر در کتاب حموی باشد.^۱ همچنین ابواسحاق بن ثوابه که روشن نیست فرزند کدام یک است. اما آنچه مهم است تشیع این خانواده می باشد. دلایلی برای شیعه بودن آل ثوابه وجود دارد که البته می تواند قابل تأمل هم باشد:

۱. حسین بن حمدان خصیبی در کتاب هدایة الکبری بارها از ابوالحسین بن ثوابه نام برده و در مورد اعتقاد او به جعفر کذاب پس از رحلت امام عسکری علیه السلام سخن گفته است.^۲

۲. یاقوت حموی گزارش منحصر به فردی در باره محمد بن احمد بن ثوابه آورده و از رافضی بودن او سخن می گوید. وی روایت می کند که محمد بن احمد بن ثوابه کاتب بایکباک ترکی بود. چون مهدی با شیعیان درگیر شد به بایکباک گفت: کاتب تو هم رافضی است. بایکباک گفت: به خدا قسم این مطلب کذب است. گروهی بر این موضوع، شهادت دادند، باز هم گفت: دروغ است، او خیر و فاضل است، نماز می خواند و روزه می گیرد و نصیحت خواه من است و او مرا از مرگ نجات داده است. مهدی خشمگین شد و سوگندها خورد، ولی بایکباک می گفت: چنین نیست و آنها را دشنام داد و گفت: به هم ساخته و رشوه گرفته اید، حتی آنان را سیاست کرد. ابن ثوابه در این هنگام پنهان شد و خلیفه، به جای او کاتب گماشت و دستور داد ابن ثوابه را تعقیب کنند. بایکباک باز هم اتهامات کاتب خود را رد کرد و نزد خلیفه عذر آورد. خلیفه گفت: برخورد با ابن ثوابه برای خدا و دین بود نه غضب شخصی ام. اگر از کارش دست برداشته و ورع پیشه کرده، از او راضی ام. سرانجام خلیفه او را بخشید و خلعت ها داد و...^۳ البته این داستان، مشخص

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴۶.

۲. خصیبی، الهدایة الکبری، ص ۳۸۵ به بعد.

۳. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۴۸.

نمی‌کند اتهام تشیع به ابن ثوابه حقیقی است یا درباریان از روی اغراض شخصی، او را به چنین موضوعی متهم کرده‌اند تا به اهداف خود برسند. با وجود این، به نظر می‌رسد در وی گرایشی بوده که چنین متهم شده است، اما اینکه بقیه خانواده وی هم این گرایش را داشته‌اند جز احتمال و سرایت دادن از این شخص، دلیل و تصریح دیگری در دست نیست.

به هر حال، جز این دو مطلب، چیزی بر تشیع این خاندان دلالت ندارد و منابع تاریخی هم هیچ تصریحی ندارند، چرا که این گزارش را فقط حموی آورده و مورخان نقل نکرده‌اند.

فرزندان ابی‌بغل

در منابع تاریخی از دو برادر با عنوان ابن ابی‌بغل یاد شده است. ابوالحسین احمد (م ۳۱۳ق) و ابوالحسین (?) محمد فرزندان محمد بن یحیی، مشهور به ابن ابی‌بغل در خلافت مقتدر عباسی می‌زیستند و از دولتمردانی بودند که گاه عنایت و گاه خشم دربار متوجه آنان می‌شد. گزارش حوادث زندگی این دو برادر در منابع، آشفته است. به گزارش قرطبی که پیوست تاریخ طبری را نوشته است، پس از آنکه مقتدر بر وزیرش ابن فرات خشم گرفت، محمد بن عبیدالله خاقانی را به وزارت گماشت، ولی متوجه شد که او هم توانایی لازم را ندارد، از این رو تصمیم گرفت احمد بن یحیی بن ابی‌بغل را به وزیری بگیرد. او کسی را فرستاد که وی را از اهواز بیاورد تا به وزارت منسوب کند.^۱ اما مسکویه می‌نویسد: وقتی ابن فرات عزل و خاقانی جانشین او شد و ابوالحسن احمد بن یحیی [درست آن محمد است] مأمور بازجویی از ابن فرات و اطرافیان‌ش گردید، ابوالحسن [درست آن

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۴۲.

ابوالحسین [بن ابی بغل در اصفهان تبعید بود. ابوالحسن با امموسی قهرمانه (شخص مؤثر در خلافت) گفت و گو کرد و پول زیادی به او داد و به هر صورت، خلیفه به وزارت او راضی شد، پس به برادرش نوشت که به سرعت به پایتخت آید و مردم به استقبال او رفتند و او را به وزارت خطاب کردند. خاقانی به تکاپو افتاد و خلیفه را از این کار منصرف کرد، به گونه‌ای که قرار شد دو فرزند ابن ابی بغل از دستگاه خلافت رانده شوند. اما امموسی در باره آنان شفاعت کرد و بنا شد ابوالحسین والی اصفهان و ابوالحسن والی صلح و مبارک (دو منطقه نزدیک بصره) شوند.^۱ ابن اثیر اضافه می‌کند که حتی آن دو دستگیر و زندانی شده، ولی به شفاعت امموسی آزاد و گماشته شدند.^۲ صابی، گفت و گوی مفصل خاقانی با خلیفه را آورده که در آن اتهام الحاد به ابن ابی بغل زده و مقتدر را علیه او برانگیخته است.^۳

روابط سیاسی این دو برادر با امموسی به اندازه‌ای بود که وقتی ابن فرات همه کارگزاران وزیر پیشین را تغییر داد، این دو برادر را به دلیل عنایت امموسی به آنان، ابقا کرد،^۴ اما وقتی امموسی دستگیر شد بلافاصله این دو برادر نیز عزل و زندانی شدند.^۵ از گزارش‌های تاریخی پیداست که گرایش‌های مذهبی دخالتی در این رویدادها نداشته و حتی ابن فرات و ابن ثوابه شیعی، ابن ابی بغل را عزل یا زندانی و یا شکنجه کرده‌اند. همچنین منابع تاریخی به گرایش مذهبی فرزندان ابی بغل اشاره نکرده‌اند و قرینه و شاهی که بتوان تشیع آن دو را از آن استفاده کرد، وجود

۱. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۷۳.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۴.

۳. صابی، تحفة الامراء، ص ۱۹۹.

۴. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۹۷.

۵. همان، ص ۱۴۳.

ندارد. تنها یک روایت در کتاب دلائل الامامه نقل شده است که به تشیع امامی ابوالحسین تصریح دارد. در این خبر محمد بن موسی بن هارون تلعکبری از ابوالحسین نقل می‌کند که وی گفت کاری را برای ابومنصور بن صالحان به عهده گرفتم که باعث شد از او مخفی شوم. او مرا خواست و تهدیدم کرد. در مدتی که مخفی بودم به کاظمیه رفتم و در خلوت حرم به دعا و مناجات مشغول بودم که شخصی آمد و مرا به این دعای فرج: «یا من اظهر الجمیل...» راهنمایی کرد. پس از آن متوجه شدم امام زمان علیه السلام است. ابن صالحان مرا خواست و گفت: امام زمان را خواب دیده که سفارش مرا کرده است.^۱

این روایت به چند دلیل، اشکال دارد:

اول، آنکه محمد بن موسی بن هارون پس از مرگ احمد ابن ابی بغل متولد شده، زیرا پدرش هارون که از راویان مشهور شیعه است، در گذشته به سال ۳۸۵ ق است^۲ و احمد ابن ابی بغل هم در سال ۳۱۳ ق در گذشته است.^۳

دوم، آنکه ابومنصور بن صالحان وزیر آل بویه در سال‌های ۳۷۴ و ۳۷۹ ق بوده^۴ و در سال ۴۱۶ ق در گذشته است،^۵ بنابراین، تاریخ دو طرف روایت با تاریخ ابن ابی بغل سازگار نیست.

سوم، آنکه در گزارش‌های تاریخی مربوط به فرزندان ابی بغل هیچ گونه سخنی از تشیع امامی آنان و حتی گرایش عام شیعی وجود ندارد و این روایت تنها

۱. طبری شیعی (منسوب). دلائل الامامه، ص ۵۵۲.

۲. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۴۹.

۳. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۳۶. همچنین ر.ک: همدانی، تکمله تاریخ طبری، چاپ شده در:

تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۲۴۶. وی در سال ۳۱۳ ق سن احمد را ۸۱ سال ثبت کرده است.

۴. مسکویه، تجارب الامم، ج ۷، ص ۱۲۶ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۶، ص ۴۸۵.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۵، ص ۱۷۳.

خبری است که در این باره سخن می‌گوید. علاوه بر این، برخورد وزرای شیعی امامی، همانند ابن فرات با این دو برادر نیز قابل توجه و تأمل است.

جعفر بن ورقاء (م ۳۵۲ق)

در باره نام او و نام پدرش گاه اشتباه می‌شود.^۱ نجاشی نسب وی را به طور کامل تا بکر بن وائل آورده است. ابو محمد جعفر بن ورقاء بن محمد بن ورقاء بن صله شیبانی از نویسندگان شیعه نیز به شمار می‌رود.^۲ آگاهی‌های ما در باره این شخصیت، دو گونه است: آنچه منابع تاریخی از او یاد کرده‌اند مربوط به امارت بر کوفه و فرماندهی سپاهی برای تأمین حُجاج از خطر قرامطه در سال ۳۱۲ق است.^۳ اما این منابع در باره شیعه بودن وی تصریح یا اشاره نکرده و مطلبی از او نقل ننموده‌اند که بر گرایش مذهبی وی دلالت داشته باشد. از سوی دیگر، منابع رجالی و فهرستی شیعه که در این خصوص از نجاشی پیروی کرده‌اند، می‌گویند او شیعه امامی است و در باره امیر المؤمنین (علیه السلام) کتابی نوشته است. نجاشی در باره او چنین می‌نویسد: امیر بنی شیبان و بزرگ آنان در عراق بود و منزلت خاصی نزد خلیفه داشت. او صحیح المذهب بود و کتابی در موضوع امامت امیر المؤمنین (علیه السلام) نوشته و تفضیل آن حضرت را بر اهل بیت در آن شرح کرده است. نام کتاب وی حقائق التفضیل فی تأویل التنزیل است.^۴

بیان نجاشی در مورد تشیع امامی این شخص و در عین حال نزدیکی او به دربار، ما را کفایت می‌کند، هر چند منبع دیگری از شیعه به او نپرداخته یا جزئیات

۱. ر.ک: سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۹۲.

۲. همان.

۳. ر.ک: قرطبی، صلة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۱۰۷ و ۱۲۹.

۴. نجاشی، رجال، ص ۱۲۴.

و گزارشی از گرایش مذهبی او در دست نیست. فرماندهی او برای لشکری در مقابل قرامطه نیز با تشیع او منافاتی ندارد، چه اینکه شیعه امامیه خود از مخالفان قرامطیان بوده و این فرقه منسوب به اسماعیلیه را از خود نمی‌دانند.

ذهبی در باره او گوید: امیر جعفر بن ورقاء از بزرگان عرب شام و سواری شجاع و عالم به ادبیات و همنشین سیف‌الدوله بود. او ۸۶ سال عمر کرد.^۱ صفدی بخشی از اشعار وی را نقل کرده است.^۲ جعفر بن ورقاء آن قدر به حاکمیت نزدیک بود که وقتی قاهر، خلیفه عباسی، لباس آماده‌ای برای حضور در عموم نداشت، جعفر لباس‌های رسمی خود را بیرون آورد و به خلیفه داد تا برای بیعت جلوس کند.^۳

اسحاق بن سعد بن مسعود قُطربلی

صفدی و یاقوت حموی گویند: ابراهیم بن مشاد اصفهانی، اسحاق بن سعد قُطربلی عامل اصفهان را [به دلیل اینکه با برادران او خوش رفتاری نکرده بود] این‌گونه هجو کرد:

و اذا تذكّر اصلاً هشم استه	ییکی یقول فدیت اصلع هاشم
بالله ما اتخذ الامامة مذهباً	الا لکی ییکی لذكر القائم ^۴

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۶، ص ۷۰.

۲. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۱، ص ۱۱۴.

۳. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۴. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۰ و صفدی، همان، ج ۶، ص ۹۶. شاعر در بیت نخست به بیان علاقه اسحاق به علی علیه السلام اشاره کرده و در بیت دوم می‌گوید: او مذهب دوازده امامی را انتخاب کرده تا بر غیبت قائم بگردد.

این اطلاعات، منحصر به این دو کتاب است و از آن، دو مطلب استفاده می‌شود: یکی اینکه قطربلی عامل اصفهان بوده و دیگر اینکه امامی مذهب بوده است. در باره زمان وی می‌توان از این مطلب استفاده کرد که ابراهیم بن ممشاد، کاتب متوکل بود و در زمان معتمد عباسی (۲۵۶-۲۷۹ق) هم زنده بوده.^۱ در عین حال، طبری هم از اسحاق بن سعد بن مسعود قطربلی به عنوان کاتب و متولی خاص نجاح بن سلمه نام می‌برد.^۲ نجاح، منشی و کارگزار واثق و متوکل بود که به حسادت اطرافیان و به دستور متوکل دستگیر و با شکنجه کشته شد. اختلاف نجاح با خلیفه بر سر مسائل مذهبی نبود.

غیر از این، آگاهی‌های دیگری از قطربلی در دست نیست. با توجه به اینکه نام، نسب و زمان مربوط به قطربلی در کتاب طبری با آنچه صفدی و حموی گفته‌اند، مطابقت دارد، باید گفت که این شخص، هم عامل اصفهان بوده و نیز مدتی در دستگاه خلافت مشغول بوده است. البته در منابع شیعی جز اعیان الشیعه نام او برده نشده است.^۳

حسن بن محمد مهلبی (م ۳۵۲ق)

وی علاوه بر وزارت معزالدوله بویه، وزیر خلیفه عباسی المطیع (۳۳۴-۳۶۴ق) بود.^۴ مورخان و شرح حال‌نویسانی چون ذهبی، ابن‌کثیر، ابن‌خلدون و... که از او نام برده و به اوصاف خوب او اشاره کرده‌اند، در باره تشیع یا گرایش مذهبی او سخنی ندارند. البته ابن‌اثیر گزارشی آورده که تشیع مهلبی از آن استفاده شده

۱. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۶.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۳. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۷۰.

۴. همدانی، تكملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۳۹۸.

است. وی می‌گوید که در سال ۳۴۰ ق گروهی پیدا شدند که ادعای حلول، ربوبیت و... داشتند. در میان آنان جوانی ادعا می‌کرد، روح علی علیه السلام در او حلول کرده و نیز زنی ادعا داشت روح فاطمه علیها السلام در او حلول کرده است. مهلبی دستور داد آنان را تازیانه زدند و بر آنان سخت گرفت. آنان کسی را نزد معزالدوله به شفاعت فرستادند و گفتند: ما شیعه علی علیه السلام هستیم. او هم دستور آزادی‌شان را صادر کرد. مهلبی ترسید که اگر باز هم بر ایشان سخت بگیرد متهم به ترک تشیع شود، از این رو در باره آنها سکوت کرد.^۱

صاحب اعیان الشیعه، این گزارش را دلیل تشیع مهلبی دانسته و اضافه می‌کند که دفن او در کاظمین نیز بر این گرایش او گواه است، زیرا آنجا از قدیم به عنوان محل دفن شیعیان شناخته می‌شده است.^۲ به هر حال، اثر یا سخنی از مهلبی در باره تشیع و اهل بیت بر جای نمانده^۳ و آنچه هست این دو دلیل و مهم‌تر از آن، وزارت معزالدوله است، لکن این دلایل هم برای تشیع او کافی نیست.

مقلد بن مسیب (م ۳۹۱ ق)

مقلد بن مسیب از حاکمان بنوعقیل است که از قبایل عدنانی حجاز بودند و مدتی بر موصل حکومت کردند (۳۸۶ - ۴۸۹ ق). اولین حاکم از این طایفه، ابو ذواد

۱. «خاف المهلبی ان یقیم علی تشده فی امرهم فینسب الی ترک التشیع» (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۴۹۵).

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۲. برای آگاهی از گزارش دفن او در کاظمین ر.ک: ابن خلّکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷. که ابن خلّکان می‌گوید او را در مقبره نویخته در مقابر قریش بغداد دفن کردند.

۳. برای آگاهی از شرح حال مفصل وی، ر.ک: یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۹، ص ۱۱۸ - ۱۵۱. اما در این صفحات، سخنی از تشیع وی یافت نشد.

محمد بن مسیب بن رافع است که در سال ۳۸۶ ق از دنیا رفت^۱ و پس از او برادرش حسام الدوله ابو حسان مقلد حکومت را به دست گرفت. مقلد اهل ادب را دوست داشت و خود اهل فضل بود و شعر می گفت و سه هزار مرد دیلمی را به کار گرفت.^۲ به رغم آنکه وی در میان نویسندگان شیعه و سنی به تشیع شهرت دارد،^۳ از علامه حلی گزارشی که نشانه دشمنی او با رسول خداست، نقل شده و گاه همان منابعی که تشیع او را پذیرفته اند، این گزارش را هم آورده اند. علامه مجلسی در دو جای بحار الانوار به نقل از علامه حلی آورده است که شخصی از اهل موصل گفت: عازم حج بودم که امیرمان حسام الدوله مقلد را ملاقات کردم تا وداع کنم. او مرا به خلوت برد و قرآنی حاضر کرد و مرا به آن سوگند داد که پیغامش را برسانم و به هیچ کس هم نگویم. پیام آن بود که وقتی به مدینه رسیدی بر سر قبر محمد [رسول خدا ﷺ] برو و بگو هر چه خواستی انجام دادی و مردم را در حیات خود فریفتی و دستور دادی بعد از مرگت تو را زیارت کنند. این شخص می گوید: ناچار پیغام را رساندم، ولی ناراحت بودم تا آنکه در خواب دیدم پیامبر ﷺ و علی ﷺ و مقلد ایستاده اند و پیامبر ﷺ به علی ﷺ دستور داد تا با شمشیر خود مقلد را گردن زد. وقتی به انبار برگشتم متوجه شدم در همان تاریخی که خواب دیده ام مقلد را کشته اند.^۴ این مطلب با تفصیل و صورتی داستان گونه نقل شده و برخی از

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۹۲. اما ذهبی سال ۳۸۷ ق نوشته است: (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۷، ص ۱۵۸).

۲. همان.

۳. ذهبی گوید: «فیه رفض» (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۵). و در جای دیگر با صراحت گوید: «هو رافضی» (العبر، ج ۲، ص ۱۸۲). همچنین ر. ک: عبدالعزیز طباطبایی، معجم اعلام الشیعه، ص ۴۵۶. در همین مأخذ از شعر سید رضی در رثای او سخن گفته شده است، ولی این، دلیل بر تشیع نیست، چه اینکه سید رضی برای اهل سنت هم شعر دارد.

۴. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۵ و ج ۱۰۴، ص ۱۱۹.

کتاب‌های بعدی نیز آن را آورده‌اند، لکن پیش از علامه مجلسی کسی آن را نقل نکرده است و در کتاب‌های خود علامه حلی نیز دیده نشد.

آنچه جالب توجه است اینکه در گزارش‌های دیگری شبیه این داستان، اما نه آن گونه کفرآمیز، بلکه کاملاً شیعی وجود دارد. ذهبی می‌گوید: یکی از غلامان ترک، او را کشت، زیرا از او شنیده بود که در باره پیامبر می‌گفت: «لولا ضجیعاک لزلتک». ^۱ پیش از ذهبی، ابن خلکان تفصیل داستان را این گونه آورده است که وقتی مقلد در مجلس انس خود در شهر انبار بود، غلامی ترک او را کشت، چون می‌گفت: شنیده است که مقلد به مردی که برای خدا حافظی حج آمده بود، گفت: وقتی به مدینه رفتی مقابل ضریح بایست و به پیامبر بگو: «اگر دو همراه تو نبودند به زیارت می‌آمدم». ^۲ البته به نظر می‌رسد که هر دو گزارش تحت شرایط فرقه‌ای ساخته شده است.

با مطالعه احوال مقلد، مؤیدی برای مطالب کفرآمیزی که در گزارش منسوب به علامه حلی آمده است، یافت نمی‌شود، ضمن اینکه حاکم منطقه‌ای مسلمان‌نشین نمی‌تواند چنین مطالب کفرآمیزی بگوید، زیرا اگر این اعتقاد را داشت در رفتار او هم شاهدی بر آن یافت می‌شد. به نظر می‌رسد که مخالفان این طایفه و نیز خود حکومت برای مقابله با آنان به ساختن این حدیث روی آورده‌اند.

جالب آنکه ذهبی در جای دیگری داستانی کاملاً مشابه آنچه در منابع شیعه آمده است با رویکردی سنی مآبانه نقل می‌کند و آن اینکه مقلد به شخص عازم حج گفت: به پیامبر بگو اگر دو نفر کنارت نبودند تو را زیارت می‌کردم. آن مرد

۱. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۵ و شیخ عباس قمی، الکنی و اللغات، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۲۶۳.

می‌گوید: من حیا کردم مطلب را بیان کنم، اما رسول خدا به خوابم آمد و فرمود: چرا نگفتی؟ عرض کردم: به دلیل عظمت شما. آنگاه تیغی به دستم داد و فرمود: مقلد را بکش. چون بازگشتم متوجه شدم او را کشته‌اند.^۱ داستان ذهبی کاملاً مشابه داستان علامه حلی است و به روشنی پیداست یکی از آنها در برابر دیگری جعل شده است، ضمن آنکه در هر دو گزارش، پردازش، افراط و داستان‌سرایی آشکار است.

ابن اثیر قتل مقلد به وسیله غلامان ترک (و نه یک غلام) را به این سبب می‌داند که این غلامان از دست او گریخته بودند و چون آنها را یافته بود، عده‌ای را کشت و عده‌ای که باقی ماندند او را به قتل رساندند.^۲ پس از کشته شدن مقلد بن مسیب در سال ۳۹۱ق که حکومتش طولانی نبود (حدود پنج سال)، فرزند بزرگش با نام قرواش و کنیه و لقب ابوالمنیع معتمدالدوله به حکومت رسید.

خاندان تنوخی

ابوعلی محسن بن علی تنوخی (۳۲۷-۳۸۴ق)، پدرش علی بن محمد بن ابی‌فهم (م ۳۴۲ق) و فرزندش ابوالقاسم علی (۳۶۵-۴۴۷ق) از خاندان علم و ادب و از مشاهیر رجال و محدثان و قاضیان تاریخ اسلام به شمار می‌روند. تکرار نام این خاندان در گزارش‌های تاریخ سیاسی، نشان دهنده نفوذ آنان در دربار خلفای عباسی است. شخصیت مشهورتر این خانواده، ابوعلی محسن، صاحب دو کتاب الفرج بعد الشده و نشوار المحاضره و قاضی منطقه جزیره در عراق است که فرزندش قضاوت مناطقی، از قبیل مدائن، آذربایجان، کرمانشاه و پیرامون آنها را بر عهده

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۷، ص ۲۶۱.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۹، ص ۱۶۴.

داشت.^۱ برخی از آثار امامیه، او را شیعه دانسته‌اند.^۲ قاضی نورالله نام این سه را در کتاب خود آورده و با تجلیل از آنان می‌نویسد: قاضی علی بن محمد، حاجب (ملازم) سید مرتضی بود و چون از قضاوت عزل شد نزد سیف الدوله رفت و او که از اکابر شیعه بود سفارش کرد تا خلیفه سمت قضا را به وی باز گرداند.^۳ با این حال، قاضی نورالله سخن ابن‌کثیر را در باره علی بن محسن نقل می‌کند که به اعتزال و رفض تمایل داشت.^۴ ابن‌اثیر نیز تصریح می‌کند که وی حنفی مذهب بود و علیه شافعی تعصب می‌ورزید.^۵ ابن‌ابی‌الوفا نام این سه نفر و سه نفر دیگر از این خانواده را به عنوان شخصیت‌های مذهب حنفی آورده و در باره علی بن محمد می‌نویسد: فقه را بر مذهب حنفی آموخت و معتزلی بود.^۶ ذهبی نیز در باره او تعبیر «رفض، اعتزال و تشیع» را به کار برده و می‌گوید: چون در دولت آل‌بویه می‌زیست اقتضا چنین بود.^۷ سید محسن امین هم از استادش نقل می‌کند که وی زیدی

۱. ابن‌خلکان، وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۶۲. محسن همچنین در سال ۳۴۶ق مسئولیت دار الضرب بازار اهواز را داشته است (تنوخی، الفرج بعد الشده، ج ۱، ص ۲۶ و ج ۲، ص ۳۲۰).

۲. ر.ک: سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۳ و ۸، ص ۳۰۰ و افندی، ریاض العلماء، ج ۴، ص ۱۸۴.

۳. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۵۴۱ و ۵۴۲. وی نام محسن را بدون میم آورده است.

۴. ابن‌کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۷.

۵. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۱۵. گویا عزل وی توسط عضد الدوله دیلمی هم به همین دلیل بوده است: ر.ک: همان.

۶. ابن‌ابی‌وفا، الجواهر المظیه فی طبقات الحنفیه، ج ۲، ص ۵۹۶ و ۵۸۷ و ۴۲۲. در باره سه نفر دیگر، ر.ک: همان، ص ۶۰۰-۶۱۱ و ج ۳، ص ۳۰۳. البته به نظر می‌رسد وی در ثبت نام افراد این خانواده به خطا رفته و برخی را مکرر ذکر کرده است. شاید هم به دلیل حذف نام برخی اجداد از نسب ایشان، خواننده را به اشتباه می‌اندازد.

۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۶۵۰. همچنین ر.ک: همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۱۶۱.

مذهب بوده و در کتابی مربوط به علمای زیدیه نامش را دیده است.^۱ با آنکه از کتاب الفرج بعد الشده گرایشی عمومی به تشیع استفاده می‌شود، اما همان‌گونه که دیگران تصریح کرده‌اند - این تشیع جز اعتزال نیست و می‌دانیم کسانی چون سید مرتضی، شیخ طوسی و شیخ مفید با معتزله روابط علمی دوستانه‌ای داشته‌اند.

ابوالقاسم مغربی (م ۴۱۸ ق)

ابوالقاسم حسین بن علی بن حسین بن محمد با عناوینی چون «ابن مغربی»، «مغربی» و «وزیر» شهرت دارد. نجاشی او را از نسل بهرام گور می‌داند و می‌گوید که مادرش فاطمه دختر نعمانی صاحب کتاب الغیبه است.^۲ وی از شیعیان امامی مذهب است که مدتی وزیر دولت بنی عباس و همچنین دولت‌های مستقل محلی بود. در باره زندگی و شرح حال او مطالب قابل توجهی هست که در موضوع بحث ما اهمیت دارد، از این رو به آن مطالب اشاره می‌کنیم.^۳

۱. از مطالعه گزارش‌های مربوط به زندگی مغربی استفاده می‌شود که وی به رغم تعصب شیعی، هیچ‌گاه آن را در عمل به کار نبرده است. با آنکه خواهیم گفت که وی تا چه اندازه با طرز فکر سنی مخالفت داشت، اما در منابع مشهور تاریخی، به خصوص آنچه اهل سنت نقل می‌کنند، گزارشی مبنی بر تنش و موضع‌گیری او در برابر اوضاع زمانش دیده نمی‌شود. غالب مورخان و شرح حال‌نویسان

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۰.

۲. نجاشی، رجال، ص ۶۹.

۳. گرچه نوشته مستقلی در شرح حال وی یافت نشد، لکن مقاله ابوالقاسم مغربی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی به خوبی در باره او سخن گفته است. در عین حال نکاتی که در آنجا اشاره نشده و با بحث تشیع وی مرتبط است در اینجا می‌آید.

اهل سنت از او تجلیل کرده و علم و فضل و سیاست او را ستوده‌اند، هر چند برخی از روحیه غرور و تکبر وی سخن گفته‌اند.^۱ وی با حاکمان غیر شیعی نیز ارتباط مناسبی داشته است.

۲. از نسب وی که به بهرام گور می‌رسد، استفاده می‌شود که اصل او ایرانی است، هر چند کسی به ایرانی بودنش اشاره‌ای نکرده، بلکه اصل او را بغدادی و تولدش را در مصر دانسته‌اند و گفته‌اند مغربی نام اجداد اوست. با این حال، نجاشی تصریح می‌کند که او از فرزندان بلاش بن بهرام گور است^۲ و ذهبی سلسله نسب پدرانش را این‌گونه آورده است: «علی بن الحسین بن محمد بن یوسف بن بحر بن بهرام بغدادی الاصل و المغربی لقب جده».^۳

۳. ابن مغربی علاوه بر شهرت سیاسی، آوازه علمی هم دارد و مطالب منقول از او در منابع کم نیست، حتی در موارد زیادی در سلسله اسناد واقع شده است. مورخان و محدثان از او مطالب زیادی گرفته‌اند و لغت نویسان و اصحاب ادب هم به دلیل تجرّ او در ادبیات و شعر، از او یاد می‌کنند. نجاشی کتاب‌های او را این‌گونه می‌شمارد: خصائص علم القرآن، اختصار صلاح المنطق، اختصار غریب المصنف، القاضی و الحاکم، اختیار شعر ابی تمام، اختیار شعر ابی البختری و اختیار شعر المتنبی و الطعن علیه.^۴ از موارد منحصر به فردی که از وی در علم تاریخ باقی مانده است آنکه نام ابوطالب پدر امیر مؤمنان علیه السلام را عمران می‌دانسته و به نقل از او این مطلب را آورده‌اند.^۵ گویا وی دیوان شعری هم داشته است.

۱. ابن خلدون، تاریخ، ج ۳، ص ۵۵۰.

۲. نجاشی، رجال، ص ۶۹.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۷، ص ۴۰۶.

۴. نجاشی، رجال، ص ۶۹.

۵. عینی، عمدة القاری، ج ۸ ص ۱۸۰ و

۴. ابن ابی‌الحدید در باره ابوالقاسم مغربی گزارشی منحصر به فرد آورده است که در موضوع تشیع وی اهمیت دارد. این گزارش، همچنین شرحی از حوادث زندگی اوست. ابن ابی‌الحدید به نقل از استادش ابوجعفر، تقیب بصره که از علویان است این چنین نقل می‌کند:

وقتی ابوالقاسم مغربی^۱ از مصر به بغداد آمد شرف‌الدوله بویه، وزیر دربار و امیرالامرای وقت، او را به دبیری گماشت. اما بین خلیفه القادر بالله و مغربی کدورت ایجاد شد و دشمنان مغربی، القادر را از او ترسانده و وانمود کردند که او به همراه شرف‌الدوله قصد خلع خلیفه را دارند. پس القادر به بدگویی از مغربی پرداخت و به او نسبت رفض و سب گذشتگان (صحابه) داد و گفت اینکه بعد از نیکی‌های حاکم مصر از او گریخته، کفران نعمت کرده است. ابوجعفر تقیب توضیح می‌دهد که نسبت رفض به مغربی درست است، اما احسان و خوبی الحاکم به او صحت ندارد، بلکه حاکم فاطمی پدر، عمو و یکی از برادران او را کشت و اگر خود او هم نگریخته بود به همان سرنوشت دچار می‌شد. سپس می‌گوید: ابوالقاسم اصالتاً از دی و قحطانی بود و از این رو نسبت به انصار علیه عدنانی‌ها و قریش تعصب می‌ورزید و در این مقوله، مبالغه می‌کرد، ضمن اینکه شیعه هم بود... او عالم و ادیب و شاعر بود و مجموعه‌ای داشت که در آن اشعاری به نفع انصار نوشته بود و تشیع او را صراحتاً نشان می‌داد. اتفاقاً این مجموعه به دست القادر افتاد و بهترین سند علیه او شد. همه گواهی دادند که خط ابن مغربی است و جریان به شرف‌الدوله اطلاع داده شد. اما خود ابوالقاسم زودتر خبر یافت و گریخت و در راه شام از دنیا رفت. بنا به وصیت او جسدش را در کنار بارگاه علی (ع) دفن کردند.

۱. ابن ابی‌الحدید به اشتباه نام وی را علی بن حسین آورده که نام پدر و فرزند را جابه جا نوشته یا به اشتباه فقط نام پدر و جد مغربی را آورده است.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بارها از استادم ابوجعفر خواستم اشعار مغربی را به من دهد تا آنکه بالأخره این کار را کرد. ابن ابی‌الحدید بخشی از این اشعار را آورده و می‌نویسد که صلاح نمی‌دانم همه آن اشعار را بیاورم.

ابن مغربی در این اشعار به حمایت انصار از رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها اشاره کرده و سپس می‌گوید: حال آیا ما به خلافت سزاوارتریم یا بنده گناهکار تیم (ابوبکر). امر (حکومت) جز از ما نیست و برای سعد ما (سعد بن عباد) عروس پادشاهی برازنده است، لکن حسادت عده‌ای باعث شد هرج و مرج ایجاد شود و خلافت را چهار نفر دست به دست کردند که اگر میان آنان علی علیه السلام نبود چهار نفر را بد می‌شمردم. یکی، ضعیف و ناتوان و دیگری، خشک و تندخو و سومی، احمق و سست و سپس چهارمی، باقی‌مانده ردای خلافت را به دوش گرفت و کینه‌ها و نفرت‌ها به جوش آمد... به خدا قسم اگر زمام خلافت را به او سپرده بودند آنان را در راه‌های بزرگ بدون لغزش می‌برد... فضایل او همچون پیامبر بود، لکن آن یکی بهره‌مند شد و نصیب این، محرومیت بود... پس از او اموی‌ها کار را به دست گرفتند که نه پاک بودند و نه بزرگی داشتند.^۱

آنچه از ابن ابی‌الحدید نقل شد گویای تشیع او، آن هم از نوع امامی است، ضمن آنکه قراین دیگری مانند وجود او در سلسله اسناد روایات امامیه، بر این مطلب گواه است. با این همه - چنان‌که گفته شد - مغربی مذهب خود را در وزارتش به کار نمی‌گرفت و گزارش‌هایی از این دست در باره او نیافتیم.

احمد بن یوسف

صاحب اعیان الشیعه از چندین نفر با عنوان احمد بن یوسف نام برده و در مواردی

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۴.

به خلط نام آنها تذکر داده است،^۱ از جمله در باره ابونصر احمد بن یوسف سلیکی منازی،^۲ کاتب و وزیر بنی مروان (۳۷۲ - ۴۷۸ق) امرای دیاربکر، به تفصیل مطالبی را آورده و در باره تشیع او می نویسد:

ابن شهر آشوب در کتابش احمد بن یوسف کاتب را از شعرای شیعه شمرده که معلوم نیست مراد او کدام احمد بن یوسف است، اما نویسنده کتاب الطلیعه فی شعراء الشیعه شاعر را همان منازی وزیر می داند.^۳

امین با آنکه در تشیع وی تردید کرده، به شرح حال و اشعار او پرداخته است، در حالی که خود وی همان شعر کتاب مناقب را منسوب به احمد بن یوسف بن ابراهیم، معروف به ابن دایه مصری کاتب ابن طولون (م ۲۷۰ق) می داند.^۴ به نظر می رسد شعری که ابن شهر آشوب ذکر کرده^۵ - که در جای دیگری نیافتیم - از این شخص است که می گویند شیعه بوده است.^۶ تکرار نام کاتب در باره هر دو نفر چنین اشتباهی را برای برخی ایجاد کرده است.

تنها کسی که به تشیع ابن دایه تصریح می کند، سید بن طاووس است،^۷ اما دلیلی برای شیعه بودن وی نمی آورد. با وجود عظمتی که سید بن طاووس در میان

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۶ تا ۲۱۵.

۲. منازی، منسوب به منازجرد است.

۳. سید محسن امین، همان، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴. همان، ص ۲۰۶.

۵. «خیر من صلی و صام و من * مسح الارکان و الحجبا * و وصی المصطفی و اخ * دون ذی القربی و ان قریبا * و امیر المؤمنین به * تؤثر الاخبار و الکتبا» (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۶۸).

۶. ر.ک: ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۱۲۸.

۷. «و ممن اشهر بعلم النجوم من الشیعه احمد بن یوسف بن ابراهیم المصری کان منجماً لآل طولون، وصل الینا من تصانیفه کتاب تفسیر الثمره لبطلمیوس» (ابن طاووس، همان، ص ۱۲۸).

علمای شیعه دارد، متأسفانه به گزارش‌های تاریخی وی نمی‌توان چندان اعتماد کرد، زیرا افراد دیگری را در شمار شیعه آورده است که این مذهب را ندارند. نام آثار علمی احمد بن یوسف^۱ هم ما را به تشیع او رهنمون نمی‌کند. ابن عساکر از وی به عنوان استاد حدیثی خود فراوان یاد کرده است، ولی در سخن یا اخبار او هم دلیلی بر تشیع وی نیست.

تنها مطلبی که به نظر می‌رسد دلیل شیعه دانستن احمد بن یوسف تصور شود داستانی است که وی در باره پدرش نقل می‌کند و شاید ابن طاووس یا دیگران این داستان را دلیل بر تشیع این خانواده گرفته‌اند. احمد بن دایه گوید: پدرم هنگام مرگ دفتری داشت که نام یک علوی در آن ثبت شده بود. وقتی سبب را از آن علوی پرسیدند، گفت: وقتی من به این دیار آمدم وضع خوبی نداشتم، از این رواز او خواستم به احترام نسبت من با رسول‌الله مرا ملاحظه کند، او هم مقرری برای من تعیین کرد.^۲ احمد بن طولون برای یوسف بن ابراهیم طلب رحمت کرد، و از او دفاع کرد چون تصور شده بود او با علویان و شیعه مرتبط است.

در مجموع، دلیلی بر تشیع احمد بن یوسف چه با عنوان کاتب ابن طولون و چه با عنوان وزیر بنی مروان یافت نشد، بنابراین، تشیع منازی، وزیر بنی مروان مطلب درستی نیست و با شخص دیگری اشتباه شده است.

۱. ر.ک: صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۱۸۴.

۲. همان، ج ۲۹، ص ۳۴.

فصل چهارم:

دولتمردان شیعه در عصر آخر عباسی

(الف) دوران سلجوقی

ابونصر عمیدالملک کُندری (م ۴۵۶ق)

نام وی به اختلاف محمد بن منصور و منصور بن محمد ذکر شده است. وی اولین وزیر سلطان طغرل سلجوقی بود. برخی نویسندگان او را شیعه مذهب دانسته و غالباً تشیع او را به ابن کثیر نسبت می دهند، لکن چنین مطلبی در کتاب مشهور ابن کثیر، یعنی البداية و النهایه یافت نشد. قاضی نورالله می نویسد:

ابن کثیر شامی گفته که عمیدالملک، وزیر طغرل بیک و رافضی مذهب بود و شر و اذیت رئیس الرؤساء را که وزیر خلیفه و متعصب بود، از شیعه بغداد دفع می نمود.^۱

در کتاب الشیعه و فنون الاسلام نیز می خوانیم:

عمیدالملک شیعه امامی مذهب بود. این مطلب را ابن کثیر در تاریخ خود تصریح کرده است.^۲

اما آنچه در البداية و النهایه ابن کثیر وجود دارد این است که در سال ۴۴۸ق

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. سید حسن صدر، الشیعه و فنون الاسلام، ص ۱۱۷.

رئیس‌الرؤساء (علی بن حسن، وزیر القائم عباسی) دستور دارد پرچم‌های سیاه در محله کرخ بغداد نصب کنند. او شیعیان را زیاد اذیت می‌کرد و عمیدالملک کندی (وزیر سلجوقیان) از آنان دفاع می‌کرد.^۱ ابن‌کثیر فقط همین مطلب را آورده و حرفی از تشیع کندی نزده است. گویا به اعتماد آنکه محله کرخ شیعه‌نشین بوده و ابن‌کثیر هم کندی را مدافع آنان دانسته است دیگران او را شیعه قلمداد کرده‌اند. البته گزارش‌های بیشتر و شواهد دیگری دلالت دارد که عمیدالملک نه تنها شیعه نبود که با آنان دشمنی هم می‌کرد. روشن نیست این گزارش منحصر به فرد ابن‌کثیر به چه معنایی است و به فرض صحت آن، حرکت کندی چگونه توجیه می‌شود. ممکن است اختلاف و رقابت دو وزیر (وزیر خلیفه و وزیر سلجوقی) باعث دفاع یکی از آنان از شیعه شده باشد.

ابن‌کثیر گزارش دیگری آورده که گویا شاهی بر تشیع کندی به شمار آمده است. وی می‌گوید: در محرم سال ۴۴۸ خلیفه با دختر برادر طغرل‌بیک سلجوقی ازدواج کرد و در مراسم عقد او عمیدالملک کندی و بقیه علویان شرکت داشتند.^۲ عبارت این مورخ به گونه‌ای است که تصور می‌شود کندی جزء علویان بوده است که او و بقیه علویان شرکت داشته‌اند، اما مورخ پیش از او ابن‌اثیر که غالب گزارش‌های ابن‌کثیر از اوست، به گونه‌ای مفصل‌تر روایت می‌کند و می‌گوید: کندی و گروهی از امرادر این مجلس شرکت داشتند، آنگاه از چند نفر نام می‌برد و سپس می‌نویسد: در این مجلس نقیب النقباء و نقیب علویان و قاضی القضاة و... شرکت داشتند.^۳ بنابراین نباید خصوصیتی در گزارش ابن‌کثیر وجود داشته باشد

۱. ابن‌کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۲، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۶۷.

۳. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۶۱۷.

و تعبیر او، نشانه گرایش کندی نیست. مهم‌تر از این، گزارش ابن‌اثیر است که می‌نویسد: وقتی مردم بغداد با ترکان درگیر شدند اهل کرخ از ترکان حمایت کردند. طغرل بیک، عمیدالملک را فرستاد تا عدنان، فرزند سید رضی که نقابت علویان را داشت به حضور بخواند و از او به سبب این کار، سپاس‌گزاری کرد.^۱ در این گزارش، کندی فقط نماینده سلطان است و تشکر او از علویان دلیلی بر تشیع او نیست.

اما منبعی که به صراحت از تشیع عمیدالملک سخن می‌گوید آثار البلاد است. قزوینی (م ۶۸۲ق) نویسنده آن، ذیل مدخل کندر می‌نویسد: ابونصر کندی وزیر صاحب رأی و عاقل، شیعی غالی متعصبی بود.^۲ این تنها منبعی است که کندی را به صراحت شیعه می‌داند، در حالی که بقیه مورخان و شرح‌حال‌نویسان او را معتزلی و از اهل سنت می‌دانند که البته نسبت به دیگر فرقه‌های اهل سنت تعصب و عناد داشت. به نظر می‌رسد سخن قزوینی هم برداشتی از گفته مورخان و شرح‌حال‌نویسان پیش از خود است. ابن‌اثیر می‌گوید: کندی تعصب شدیدی به شافعی‌مذهب‌ان داشت. همچنین از سلطان خواست شیعیان و اشعریان را بر منابر خراسان لعن کنند و سلطان اجازه داد.^۳ این روایت را متأخران از ابن‌اثیر نیز نقل کرده‌اند.^۴

با این همه، سید محسن امین پس از نقل سخن ابن‌اثیر می‌گوید: این مطلب درست نیست، زیرا کندی به نص ابن‌کثیر شیعه بوده و این مطلب حتماً اشتباه

۱. همان، ص ۶۱۱.

۲. زکریا قزوینی، آثار البلاد، ص ۴۴۷. همچنین، همان، ص ۴۷۴: «و السلطان معتزلیاً فامر بلعن جمیع المذاهب».

۳. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۳۳ و ۲۰۹.

۴. ابن‌خلکان، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۳۸ و ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۳، ص ۵۷۹.

شده است.^۱ این در حالی است که گفته شد ابن کثیر در باره تشیع عمیدالملک سخنی نگفته است. علاوه بر این، مورخان و شرح حال نویسانی که از کندری یاد کرده اند، سخن ابن اثیر را در باره بدگویی عمیدالملک از شیعه نیز گزارش کرده اند. شاهد دیگر بر عدم تشیع او اینکه ذهبی در دو کتاب رجالی خود، عمیدالملک را معتزلی ای می داند که فقه حنفی را خوانده بود. او شافعیان را آزار می داد و مذهب ابوحنفیه را تقویت و حمایت می کرد و از شافعی بدگویی می کرد.^۲ ذهبی در جای دیگری توضیح می دهد که گروهی از حنفیان به اعتزال و تشیع گراییدند و از شافعی ها، به خصوص اشعری ها بدگویی کردند و حتی لعن بر آنان را رسمیت دادند.^۳ بدگویی این دسته از معتزلیان از اشاعره نه به معنای نزدیکی با شیعه که ناشی از دیدگاه سلفی آنان بود.^۴ شاهد دیگر بر عدم تشیع کندری، همکاری بلکه تحریک سنیان برای حمله به کرخ (محل شیعه نشین بغداد) است که به آتش زدن کتابخانه شیخ طوسی منجر شد.^۵

در مجموع باید گفت در باره این شخص، ابهام به اندازه ای است که نمی توان به راحتی اظهار نظر کرد، زیرا از طرفی گفته می شود از اهل کرخ دفاع می کرده یا گفته می شود معتزلی شیعی یا رافضی بود، از طرف دیگر گفته شده است که لعن شیعیان را در دستور کار سلطان قرار داده بود.

امین الدوله ابوطالب (م ۴۶۴ق)

وی یکی از حاکمان خاندان بنوعمار است که به عنوان دولتی شیعی شهرت

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۱۶۵.

۲. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۱۳ و همو، تاریخ اسلام، ج ۳۰، ص ۴۲۲.

۳. همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۴۲۷.

۴. ر.ک: ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۱.

۵. ر.ک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۷ و عقیقی، فقهائ نامدار شیعه، ص ۷۲.

دارند. این خانواده که از قبیله کتامه مغرب بودند، مدت هشتاد سال بر طرابلس شام (شمال لبنان امروز) حکومت کردند. در باره امین الدوله ابوطالب که قاضی و یکی از امرای این سلسله است، تعبیر «مِنْ فقهاء الشیعه» به کار رفته است.^۱ این تنها تصریحی است که در خصوص شیعه بودن یکی از امرای این خاندان به کار می‌رود. با این حال، همچنان نامشخص است که این تشیع از چه گرایشی است، به ویژه آنکه در باره تنها کتاب بر جای مانده از امین الدوله ابهام و اختلاف نظر وجود دارد، زیرا گفته می‌شود وی کتاب ترویج الارواح و مصباح (مفتاح) السرور والافراح را نوشت،^۲ حال آنکه این کتاب به دست احمد بن محمد بن علویه در موضوع طنز نوشته شده^۳ و از نام آن پیداست که با فقه یا علوم دیگر، ارتباطی ندارد. فهرست نویسان هم این کتاب را فقط به احمد بن محمد نسبت داده‌اند،^۴ ضمن آنکه از کتاب مشابهی که تألیف ابن عمار باشد سخنی در میان نیست.

سید محسن امین نتیجه تحقیقات خود را این‌گونه بیان می‌کند که کتاب امین الدوله جراب الدوله نام داشته است، ولی از آنجا که جراب الدوله نام مستعار احمد بن محمد نیز بوده نام کتاب و مؤلف اشتباه شده است.^۵ مؤید این سخن آن است که ابن خلدون مؤلف کتاب خراب الدوله را ابوطالب بن عمار می‌داند،^۶ سپس

۱. ابن خلدون، تاریخ، ج ۵، ص ۴۶۱.

۲. نویری، نهایة الارب، ج ۳۱، ص ۵۱.

۳. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۹۹.

۴. براین نمونه ر.ک: ابن ندیم، الفهرست، ص ۱۷۰.

۵. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۹. در باره لقب احمد بن علویه به جراب الدوله، ر.ک:

یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۹۹ و صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۶.

۶. ابن خلدون، تاریخ، ج ۵، ص ۶۴۱؛ (چاپ دیگر ج ۵، ص ۴۰۲). ظاهراً در هر دو چاپ، تصحیف شده و جراب درست است.

به نقل از آن، صورت خراج شهرها را گزارش کرده است که هیچ تناسبی با طنز ندارد.^۱ سید محسن امین به نقل از یکی از محققان معاصر خود می‌نویسد که جراب الدوله در موضوع اقتصاد است.^۲

ابن حتیتی (م بعد ۴۷۹ق)

نویسنده اعیان الشیعه از این شخص نام برده، ولی از تشیع و دلایل نام بردن از وی سخنی نگفته است.^۳ در منابع دیگر نیز از او به عنوان شیعی یاد نمی‌شود. گویا به دلیل آنکه او والی و رئیس شهر حلب در قرن پنجم بوده و حلب شهری شیعی است، او را نیز در ردیف شخصیت‌های شیعه ذکر کرده‌اند. ابن عدیم از او با عنوان «الشریف ابوعلی الحسن بن هبة الله الحتیتی الهاشمی» نام می‌برد،^۴ در حالی که دیگران با عنوان عباسی از او یاد کرده‌اند.^۵ می‌دانیم که از عباسیان به هاشمی تعبیر می‌کنند، ولی عنوان شریف گویا به علویان اختصاص دارد. بنابراین، روشن نیست که ابن حتیتی، علوی است یا عباسی. این احتمال هم هست که مراد از عباسی، نسبت به عباس بن عبدالمطلب نباشد.

در هر حال، مورخان یاد شده، این شخص را پیشوا و رئیس حلب می‌دانند، ولی به گرایش مذهبی وی هیچ اشاره‌ای ندارند. قراین دیگری نیز در باره تشیع وی یافت نشد و آنچه هست ارتباط او با سلجوقیان و نظام‌الملک و خلافت

۱. همان، ج ۱، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۳۹۱.

۴. ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، ج ۱، ص ۵۴.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۲، ص ۲۸ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

عباسی و مانند آن است.^۱ از سوی دیگر، ابن اثیر در باره مردم حلب گزارش کرده است که آنها از سلطان خواستند ابن حتیتی را از ریاستشان بردارد و او چنین کرد (سال ۴۷۹ق).^۲ این مطلب، نشانه مخالفت مردم این منطقه با اوست. در مجموع به نظر می‌رسد وی شیعه نیست و اگر دلیل تشیع وی ریاست حلب است، کافی نیست.

تاج الملک ابوالغنائم (م ۴۸۶ق)

ابوالغنائم مرزبان بن خسرو صاحب خزائن ملک‌شاه بود که او را بر قتل نظام‌الملک تحریک کرد و پس از مدتی از قتل نظام‌الملک، غلامان او بر سر تاج‌الملک ریختند و او را قطعه قطعه کردند.^۳ رشیدالدین فضل‌الله معتقد است که تاج‌الملک در نهان با اسماعیلیه ارتباط داشته و در حقیقت، مقدمات قتل نظام‌الملک را به دست فداییان اسماعیلی فراهم کرده است.^۴ مورخان و شرح‌حال‌نویسان از تاج‌الملک ستایش کرده و گفته‌اند او مناقب و فضایل زیادی داشت، مگر آنکه دست داشتن در قتل نظام، همه خوبی‌هایش را به فراموشی سپرد.^۵

در باره تشیع ابوالغنائم در منابع تاریخی و شرح حال‌نویسی، مطلبی یافت نمی‌شود، بلکه از برخی گزارش‌ها می‌توان گرایش غیر شیعی او را استفاده کرد، زیرا

۱. همان.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

۳. کاشانی، زبدة التواریخ، ص ۱۴۱ و دیگر منابع دوره سلجوقی. همچنین ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۳، ص ۱۸۹.

۴. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تصحیح احمد آتش، ص ۲۹۶.

۵. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۱۶ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۳، ص ۲۶.

گفته می‌شود او مقبره ابواسحاق شیرازی را که از بزرگان مذهب شافعی است،^۱ ساخت و مدرسه‌ای در کنار آن بنا کرد که به مدرسه تاجیه شهرت یافت و محل آموزش شافعیان شد.^۲ بنابراین در باره شیعه بودن مرزبان نمی‌توان اطمینان داشت، بلکه قرینه بر عدم تشیع او وجود دارد. تنها کسی که نام وی را در ردیف وزرای شیعه آورده، قاضی نورالله است^۳ که خود از تشیع او حرفی نمی‌زند. نسبت «قمی» در باره او را هم فقط قاضی به نقل از حبیب السیر^۴ ذکر کرده است و دیده نشد در جای دیگری او را قمی بدانند، بلکه او شیرازی است و گرنه ممکن بود به دلیل انتساب او به قم، او را شیعه دانست.

سعدالملک آبی (م ۵۰۰ ق)

ابوالمحسن سعدالملک سعد بن محمد آبی اهل آوه بود، ولی با عنوان رازی هم از او یاد شده است.^۵ سعدالملک وزیر سلطان محمد سلجوقی بود که هنگام نزاع سلطان با برادرش برکیارق به او خدمات شایانی کرد، از این رو به وزارت گماشته شد، با این حال به دلیل شایعات و اتهامات مکرر، به دست همان شاه به دار آویخته شد. صاحب کتاب نقض معتقد است که ابوالمحسن شیعه امامی و صحیح الاعتقاد بود که خواجهگان دولت سلطان محمد بر او حسد برده و سلطان را بر او متغیر ساختند تا حکم به صلب او نمود و همان روز پشیمان شد.^۶ قاضی نورالله

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۲، ص ۱۴۹.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۱۶ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۳، ص ۲۶.

۳. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۱.

۴. خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۹۳.

۵. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.

۶. عبدالجلیل رازی قزوینی، النقض، ص ۱۱۹.

سخن عبدالجلیل رازی را تأیید کرده و به نویسنده جامع التواریخ و تاریخ الوزراء اعتراض می‌کند که به سعدالملک نسبت الحاد و غدر داده‌اند.^۱ صاحب نسائم الاسحار هم می‌نویسد:

قاضی اصفهان و صدرالدین خنجری و ابوسعید هندو و شمس الملک عثمان بن نظام الملک بقصد او آستین چدّ و سعی باز نوشتند و تقبیح او به جان کوشیدند و فرا سلطان نمودند که وزیر با ملاحظه مخاذیل اتفاق و مطابقه کرده است و قصد جان سلطان را متشمر شده و در این باب روایات مختلف است. بعضی نوشته‌اند که این سخن به صدق، موسوم بود و قتل و صلب او مقتضای شرع آمد و طایفه‌ای آورده‌اند که از آن تهمت بری الساحة بود.^۲

ابن اثیر ذیل حوادث سال ۵۰۰ق می‌نویسد: سلطان محمد وزیرش سعدالملک را دستگیر و اموال او را مصادره نمود و بر دروازه اصفهان به دارش آویخت. چهار نفر از یاران او نیز دار زده شدند که به باطنی‌گری متهم بودند، اما وزیر به اتهام خیانت به سلطان کشته شد.^۳ با اینکه کسی جز صاحب نقض در باره تشیع سعدالملک تصریح نکرده است،^۴ سخن وی به دلیل نزدیکی زمان او با سلجوقیان پذیرفته می‌شود، به خصوص که منابع تاریخی هم اتهام آبی را روشن بیان نکرده و در مورد اصل و موضوع آن اختلاف نظر دارند. اگر به نام چهار نفری

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸. خواجه فضل‌الله هم مانند دیگران می‌گوید که سلطان او را به تهمت دوستی الحاد کشت (جامع التواریخ، بخش اسماعیلیان، ص ۹۷) و خودش در باره او اظهار نظری نمی‌کند.

۲. ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۵۴.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

۴. البته سیدمحسن امین نیز نام او را در شمار وزرای شیعه آورده است (ایمان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۲) ولی آن را تبعیت از کتاب نقض می‌دانیم و نظری مستقل محسوب نمی‌کنیم.

که همراه سعدالملک کشته شده‌اند دست می‌یافتیم ممکن بود به وسیله مذهب آنان، اظهار نظر محکم‌تری در باره گرایش سعدالملک داشته باشیم. اما اتهامات معمول در میان درباریان و حذف رقیب شیعی با اتهامات واهی، مؤید صاحب نقض است.

مجدالملک براوستانی

ابوالفضل مجدالملک اسعد بن محمد بن موسی براوستانی قمی (م ۴۷۲ یا ۴۹۲ ق) از وزرای شیعی مذهب دولت سلجوقی بود. نام وی را به اشتباه «بلاسانی» و غیر آن آورده‌اند، لکن براوستان درست است که روستایی در قم بوده و در کتاب تاریخ قم از آن فراوان یاد شده‌است. یاقوت حموی ذیل براوستان می‌گوید: روستایی از قم است که مجدالملک اسعد بن محمد اهل آنجاست.^۱ سید محسن امین می‌گوید: جایی به نام بلاسان نمی‌شناسیم و بلاس نزدیک دمشق است که نسبت به آن «بلاسی» می‌شود.^۲ ابن اثیر، ذهبی و برخی دیگر به تشیع وی تصریح کرده‌اند.^۳ مجدالملک را شخصی خیر، عابد و متعهد، بخشنده، به خصوص بر علویان وصف کرده و گفته‌اند از خون‌ریزی ابا داشت. با اینکه شیعه بود صحابه را به بدی یاد نمی‌کرد و سبّ‌کننده آنها را لعن می‌کرد. او همیشه در حضر و سفر، کفن خود را همراه داشت.^۴ اصل او را از فرزندان کاتبان دانسته‌اند.^۵ مجدالملک در ابتدای دولت سلطان برکیارق سلجوقی، موقعیت

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳ ص ۲۹۹.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۹۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۴، ص ۱۳۵.

۴. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۹۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۴، ص ۱۳۵.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۴، ص ۱۱۳۵.

بالایی داشت، لکن به دلیل اتهام ارتباط با اسماعیلیه به قتل رسید.^۱ وی قبور ائمه بقیع را ساخت.^۲

ابن المطلب (م ۵۰۹ق)

ابوالمعالی هبة الله بن محمد بن علی، معروف به ابن المطلب، وزیر المستظهر عباسی بود. سلطان محمد بن ملکشاه به خلیفه نامه نوشت که نباید خلیفه تو شیعه باشد. پس وزیر نزد سلطان و وزیرش سعدالملک رایزنی کرد و رضایت آنان را جلب کرد و بنا شد بر وزارت بماند مشروط بر اینکه روش اهل سنت را اعمال کند.^۳ شرح حال نویسان و مورخان عرب مانند ابن اثیر در باره تشیع او حرفی نزده اند، بلکه ذهبی تصریح می کند که او فقیهی شافعی بود.^۴ همچنین در مورد فرزندش محمد می گوید: «کان متشیعاً».^۵ ابن خلدون بر خلاف آنچه دیگران گفته اند می نویسد: پس از ابوالحسن دامغانی در سال ۵۰۱ق ابوالمعالی وزیر شد و پس از یک سال به اشاره سلطان محمد و به شرط آنکه بر عدالت و بر روش نیکو عمل کند و هیچ کس از اهل ذمه را بر کار نگمارد به وزارت بازگشت و در سال ۵۰۲ق عزل شد.^۶ بنا به نقل جامع التواریخ او شیعه بود و قرار شد از مذهب سنت خارج نشود و ظلم نکند و اهل ذمه را به کار نگمارد.^۷ در مجموع به نظر می رسد

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۹۰.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۳۵۲.

۳. ناصر الدین منشی کرمانی، نوائم الاسحار، ص ۳۱.

۴. ذهبی، میراعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۸۴ و همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۵، ص ۲۳۷.

۵. همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۷، ص ۲۸۳.

۶. ابن خلدون، تاریخ، ج ۳، ص ۴۹۰.

۷. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۳۸ به نقل از: جامع التواریخ.

که سخن منابع معاصر سلجوقی را بپذیریم و ابن مطلب را شیعه بدانیم. تلاش وی برای به دست آوردن مجدد وزارت، مهم و قابل توجه است.

مؤیدالدین طغرایی (م ۵۱۴ق)

ابواسماعیل (ابوالفتح) حسین بن علی طغرایی اصفهانی شاعر مشهور عجم و وزیر سلطان مسعود سلجوقی بود و از آنجا که طغرا (نوعی نشان خاص حکومتی) را در نامه‌ها می‌نوشت، طغرایی لقب گرفت.^۱ وی پس از نزاع مسعود و محمود سلجوقی و پیروزی محمود به اسارت در آمد و به اتهام الحاد و زندقه کشته شد.^۲ در باره مقام علمی و فضل و کتابت و انشای او بسیار سخن گفته شده و نویسندگان شیعه و سنی از او تجلیل کرده‌اند به گونه‌ای که از او به استاد تعبیر شده است.^۳ اما در مورد تشیع او تنها چند نفر سخن گفته‌اند. شیخ حر در امل الآمل او را صحیح المذهب و افندی در ریاض العلماء، امامی مذهب می‌داند.^۴ گویا دلیل اصلی اینان شعری است که ابن شهر آشوب چنین از او نقل می‌کند:

نجوم العلی فیکم تطلع و غائبها نحوکم یرجع
فلا یستقل و لایستقر به لهما دونکم مضجع^۵

این شعر در جای دیگری یافت نشد و با توجه به اینکه در هیچ یک از منابع دیگر از تشیع یا دست کم گرایش وی به اهل بیت، گزارشی دیده نمی‌شود، این شعر

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۵، ص ۳۶۵.

۲. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۲، ص ۲۶۸.

۳. ر.ک: ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۰. همچنین ر.ک: ذهبی، سیر اعلام النبلاء ج ۱۹، ص ۴۵۴.

۴. حُرّ عاملی، امل الآمل، ج ۲، ص ۹۵ و افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۱۶۶.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۳؛ مضمون شعر این است که ستارگان برای شما طلوع می‌کنند و شما محل بازگشت آنها هستید.

به تنهایی نمی‌تواند دلیلی بر تشیع او باشد، علاوه بر اینکه اولاً: شعر بالا به اندازه لازم گویا نیست و ثانیاً: مناقب ابن شهر آشوب کتاب معتبری نیست. در اعیان الشیعه دو شعر دیگر از طغرایی نقل شده است که اگر انتساب آن به وی درست باشد می‌تواند شیعه بودنش را به معنای عام ثابت کند.^۱ ولی آن دو شعر هم در جای دیگر یافت نشد، بلکه یکی از آنها^۲ را از ابوحنیفه می‌دانند.^۳ با آنکه نام او در منابع بسیاری آمده و افرادی چون ذهبی، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، ابن خلکان و بسیاری از فهرست نویسان - به دلیل نام بردن از آثار او - از وی یاد کرده‌اند، لکن به تشیع او هیچ اشاره‌ای نشده و آثاری که برای او نام برده شده است نیز بر چنین مطلبی دلالت نمی‌کند. کشته شدن طغرایی نیز به دلیل مذهبی نبوده است، بلکه حسادت دیگران باعث شد وی به قتل رسد و چون مستمسکی برای قتلش نبود او را متهم به الحاد و زندقه کردند.^۴ مورخان در تفسیر و بیان این موضوع هم به مذهب وی اشاره نکرده‌اند.

عبدالمجید ابن عبدون (م ۵۲۷ ق)

ذهبی نام پدر وی را عیذون ثبت کرده است،^۵ اما ابن عبدون شهرت بیشتری دارد. وی در دولت محلی بنی‌افطس در غرب اسلامی وزارت یافت و شهرت او به قصیده‌اش در مرثیه بزرگان این دولت است که به دست یوسف بن تاشفین کشته

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۳۰.

۲. «و اذا تولى آل احمد مسلم * قتلوه او سموه بالالحاد * لم يحفظوا حق النبی محمد * فی آله و الله بالمرصاد».

۳. مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۹، ص ۶۸۸.

۴. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۰.

۵. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۵۹۸.

شدند. از آنجا که نام او در کتاب نسمة السحر فی من تشیع و شعر آمده است،^۱ سید محسن امین نیز در اعیان الشیعه از او یاد کرده^۲ و طبعاً او را شیعه دانسته است، در حالی که محدث قمی در الکنی و الالقب او را از علمای عامه می‌داند.^۳ مورخان و شرح حال‌نگاران نیز در باره گرایش مذهبی و تشیع او سخنی نگفته‌اند، لکن از شعر معروف وی می‌توان به گرایش او پی برد. بخشی از این قصیده چنین است:

و خضبت شیب عثمان دماً و خطت	الی الزبیر و لم تستحی من عمر
و اجزرت سیف اشقاها ابا حسن	و امكنت من حسین راحتی شعر
و لیستها اذ فدت عمراً بخارجة	فدت علیا بمن شاء من البشر
و فی این هند و فی ابن المصطفی حسن	ات بمعضلة الالباب و الفکر
و اردت ابن زیاد بالحسین فلم	یبؤ بشسع له قد طاح او ظفر
و انزلت مصعباً من رأس شاهقة	كانت بها مهجة المختار فی وزر
و لم تراقب مکان ابن الزبیر و لا	راعت عیاذته بالیبت و الحجر
و احرقت شلوزید بعد ما احترقت	علیه وجدا قلوب الآی و السور
و اظفرت بالولید بن الیزید و لم	تبق الخلافة بین الکأس و الوتر
و اسبلت دمعة الروح الامین علی	دم بفرخ لآل المصطفی هدر ^۴

در این اشعار، همان‌گونه که نام امیرالمؤمنین و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیه السلام آمده، از دشمنان آنان مانند معاویه و عمرو بن عاص و ابن زیاد نیز نام برده شده است. اگر چند بیت از اشعار ابن عبدون ما را به گرایش شیعی وی

۱. صنعانی، نسمة السحر، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۷. امین نام وی را عبدالحمید آورده است.

۳. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقب، ج ۱، ص ۳۵۳.

۴. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۹، ص ۸۹.

رهنمون کند، یاد کردن از قتل عثمان و زبیر و فرزندش این احتمال را دور می‌دارد. همین طور با توجه به ذکر زید و شهید فخر بعد از نام اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام، و از طرفی نام بردن از ائمه معصومین علیهم‌السلام بعد از اهل بیت خمسه طیبه، می‌توان احتمال داد که اگر این عبدون به خاندان پیامبر علاقه و گرایش داشته از نوع زیدی بوده است، هر چند زیدیه این چنین علاقه‌ای به عثمان و زبیر و ابن زبیر نشان نمی‌دهند. در هر صورت، تشیع امامی وی دلیلی ندارد.^۱

انوشیروان بن خالد (م ۵۳۲ ق)

شرف‌الدین انوشیروان بن خالد بن محمد فینی کاشانی وزیر سلجوقیان و همچنین وزیر خلیفه عباسی المسترشد بالله (۵۱۲-۵۲۹) بود. جنبه فرهنگی او با سیاست توأم شده و شهرتش به فضل و علم، کمتر از شهرتش به وزارت نیست.^۲ انوشیروان به سال ۴۵۹ ق در شهر ری به دنیا آمد.^۳ تمامی کسانی که از انوشیروان کاشانی نام برده‌اند، از عظمت، فضل، علم، تواضع، اخلاق کریمانه و عدم ظلم به دیگران، حتی در منصب وزارت یاد کرده‌اند. معاصرانش، مانند ابوالرجاء قمی، سماعی، ابن جوزی، عماد کاتب، ابوالرضا راوندی و عبد الجلیل رازی او را ستوده‌اند.^۴ در کتاب نسائم الاسحار که از منابع تاریخ سلجوقیان است، از وی با

۱. ر.ک: یوسف رحیم‌لو، «ابن عبدون»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲۰۴.

۲. متعجب‌الدین در الفهرست (ص ۱۲۷) از او نام برده و با عنوان فاضل از وی یاد کرده است.

۳. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۴۲۷. البته در این باره، گزارش‌های زیادی در دست نیست و فقط ابن فوطی و صفدی به آن قائل‌اند. اصل وی از فین کاشان بوده و سماعی نام وی را ذیل مدخل «فینی» آورده و تصریح کرده است که او اهل آنجا بود (الانساب، ج ۱۰، ص ۲۸۳).

۴. ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزراء، ص ۴۷-۵۲؛ سماعی، الانساب، ج ۱۰، ص ۲۸۳؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۷، ص ۳۳۳؛ رازی قزوینی، النقص، ۲۱۷، ۲۲۱ و ۲۲۲ و سید ابوالرضا راوندی، دیوان ص ۱۵.

عنوان امام و علامه یاد شده و آمده است:

خورشید فلک وزارت و جمشید ملک صدارت و علامه وزرای دهر و یگانه کبرای عصر بود. در فضل و ادب و تبحر به لغات عرب بارع، و در دیگر علوم قیام معقول و منقول، اعلام آن را فارغ و بر جاده تقوی و امانت و عفاف و صیانت، مستمر و از تهور و تجیر و نخوت و تکبر محترز.^۱

همچنین به گفته نویسنده این اثر، انوشیروان هفت سال وزارت سلطان مسعود سلجوقی را داشت، ولی به سبب زهد و شدت تواضع از آن کناره گرفت. انوشیروان خالد کاشانی وزارت سه پادشاه (محمود بن محمد، مسترشد عباسی و سلطان مسعود بن محمد) را داشت.^۲

صفدی گزارش جامع و مختصر وزارت انوشیروان کاشانی و برکناری او را چنین آورده است: در سال ۵۱۷ق سلطان محمود سلجوقی او را به وزارت منصوب کرد، از این رو انوشیروان به بغداد آمد و در آنجا ساکن شد. [در سال ۵۲۱ق] از وزارت عزل و بار دیگر منصوب شد و سلطان از او خواست به مُعسکر، نزد خودش برود و او چنین کرد. بار دیگر عزل و بلکه دستگیر و زندانی شد، سپس آزاد شد و به بغداد بازگشت، آنگاه مسترشد خلیفه عباسی (۵۱۲-۵۲۹ق) به سال ۵۲۶ق او را به وزارت گماشت. اما در سال ۵۲۸ق عزل شد و با احترام به منزلش برگشت تا از دنیا رفت.

انوشیروان دوستدار اهل علم بود و ابوالقاسم بن حصین فرزندانش را برای خواندن مسند احمد نزد او می‌فرستاد و همراه آنان عده زیادی به سماع حدیث او

۱. ناصر الدین منشی کرمانی، نسائم الاسرار، ص ۷۷.

۲. همان. البته تعبیر از پادشاه در باره مسترشد، مسامحه است، هر چند رفتار خلفا همانند شاهان بوده است.

می‌رفتند. شخصی در مدح او گفته است: از من پرسیدند با شخصیت‌ترین مردم کیست؟ گفتم: بزرگ ایشان انوشیروان.^۱ مدتی که شرف الدین از وزارت برکنار بود در رودآور^۲ ساکن بود، چون پسرش داماد ابوالعلاء عزالدوله حاکم آنجا بود.^۳ به نظر می‌رسد که حضور وی در بغداد به مناسبت وزارت بوده است، از این رو در مورد حضور او پیش از وزارتش در آنجا خبری در دست نیست و علی‌القاعده در ری یا کاشان سکونت داشته است.

در باره تشیع انوشیروان آنچه تصریح شده چیزی بیش از گرایش عمومی او به تشیع نیست،^۴ البته قرآینی بر امامی بودن او هم وجود دارد، از جمله کاشانی بودن وی، بنای مدرسه‌ای در این شهر که ریاست و تدریس آن بر عهده عالم بزرگ شیعه امامی سید ابوالرضا راوندی بوده است،^۵ به خاک سپاری او در بارگاه امیرمؤمنان علی (علیه السلام)^۶ و همچنین تجلیل و ستایش راوندی از او در دیوان اشعارش^۷ دلایلی بر تشیع امامی اوست.

مختص الملوك (م ۵۳۱ق)

معین الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی فردی از خاندان‌های

۱. «سألونی من اعظم الناس قدراً» *** فقلت مولاهم انوشیروان» (صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۴۲۷).

۲. محلی نزدیک نهاوند (یا قوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۸، ذیل مدخل رودآور).

۳. ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزراء، ص ۷۹.

۴. صفدی می‌نویسد: «كان يتشيع» (الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۴۲۸) و ذهبی گوید: «يميل الى التشيع» (تاریخ الاسلام، ج ۳۶، ص ۳۰۴).

۵. هندو شاه نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۶۷.

۶. سمعانی، الانساب، ج ۱۰، ص ۲۸۳ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۷، ص ۳۳۴.

۷. سید ابوالرضا راوندی، دیوان، ص ۱۵ تا ۱۹.

مشهور کاشان است. وی که با لقب مختص الملوک نیز شناخته می‌شود، در سال ۵۱۸ق به وزارت دولت سلجوقی رسید.^۱ برادرش مجدالدین عبیدالله از رجال سیاسی و با نفوذ دولت سلجوقی بود که ابوالرضا راوندی به نیکی و عظمت از او یاد می‌کند.^۲ اولین بار به واسطه دایی‌اش صفی‌الحضرة کاشی که نزد سلاجقه موقعیت داشت، به دربار آنان راه یافت. ابتدا مسئول دیوان انشاء و سپس مستوفی شد. مدتی حاکم ری و کاشان بود. هنگامی که به او پیشنهاد وزارت شد، نپذیرفت و پس از زمانی تعلل، سلطان سنجر کسی را به وساطت نزد او فرستاد و برای او نوشت که اگر دوری تو از وزارت به سبب عزل و نصب‌های قبلی است، آنان در کار خود خیانت کردند، اما تو «ممدوح همه زبان‌ها و شایسته همه کارهایی و آثار جمیل در هر عمل که تصدی آن نمودی ظاهر گردانیدی و در دیوان و درگاه و حضرت و بارگاه برادرم مستشار و مؤتمن و صاحب صدر ممکن بوده‌ای؛ به فُسحت امل، متعهد این امر شو». به هر حال، معین‌الدین به وزارت رسید و به عدالت رفتار می‌کرد و آثار خیر از خود بر جای گذاشت. وی در مبارزه با اسماعیلیان الموت تلاش می‌کرد و سرانجام جان خود را بر سر آن گذاشت و دو نفر از آنان در روز نوروزی که دیدار عمومی داشت او را ترور کرده، کشتند.^۳

ابونصر کاشانی

ابونصر معین‌الدین دوم احمد بن اسماعیل، نوه معین‌الدین مختص الملوک، وزیر سلطان سنجر بود که وزارت آخرین سلطان سلجوقی طغرل بن ارسلان را بر

۱. نویسنده نامعلوم، مجمل التواریخ و القصاص، ص ۴۱۲. در باره وی همچنین ر.ک: ابوالرجاء قمی، تاریخ الوزراء، ص ۲۱۵.

۲. سید ابوالرضا راوندی، دیوان، ص ۳۲-۳۵، ۵۳، ۸۷ و ۹۷.

۳. ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار، ص ۶۷.

عهده داشت. وی بر اثر سعایت، عزل شد و مدتی نیابت وزیر را عهده دار بود.^۱
گفته‌اند او هم مانند پدر بزرگش [به دست اسماعیلیان] کشته شد.^۲

ب) دوره ناصر تا سقوط بغداد

مجیرالدین و قطب‌الدین سنجر

مجیرالدین طاشتکین بن عبدالله مستنجدی والی حله و شانزده سال از سوی خلیفه عباسی امیر الحاج بود و مدتی امارت خوزستان را بر عهده داشت.^۳ در منابع به تشیع او تصریح شده و گفته‌اند به وصیت خودش در بارگاه امیر المؤمنین علیه السلام دفن شد.^۴ ابن اثیر مرگ او را به سال ۶۰۲ قق نوشته و با اشاره به تشیع و اوصاف پسندیده او می‌نویسد: امیر خوبی بود.^۵ وی را به حلم، شجاعت، کم‌گویی زیاد، بخشنده‌گی، حُسن معاشرت، عبادت زیاد و... ستوده‌اند.^۶ زمانی او را به اتهام ارتباط با صلاح‌الدین، حبس کردند و پس از اثبات بی‌گناهی‌اش، آزاد شد.^۷

پس از او دامادش قطب‌الدین سنجر والی خوزستان شد و همچنین مدتی امیر الحاج بود. هر دو نفر از وابستگان خلیفه ناصر عباسی بودند. اگر در باره طاشتکین تصریح برخی بر تشیع او و دفنش در نجف وجود دارد، در مورد سنجر

۱. راوندی، راحة الصدور و آية السرور، ص ۳۷۰ و ۳۸۹.

۲. ناصرالدین منشی کرمانی، نائم الاسحار، ص ۹۲. در باره او همچنین ر.ک: ابو الرجا قمی، تاریخ الوزراء، ص ۲۴۵.

۳. ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۳، ص ۴۵.

۴. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۶، ص ۲۲۲ و ابن کثیر، همان.

۵. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۳۶۷، ۱۲، ص ۲۴۱.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۳، ص ۹۲ و ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۴۱.

۷. ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۳، ص ۴۵ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۱، ص ۷۸.

گزارش یا سخنی در این باره یافت نمی‌شود. آنچه هست گزارش‌های معمول در باره والیان و رجال سیاسی و کشمکش‌های آنان با یکدیگر و همچنین شورش هر دوی آنان بر خلیفه و عزل و نصب‌هاست.

سنقر ترکی

در اعیان الشیعه به نقل از کتاب السنین الضائعة من الحوادث الجامعه نوشته مصطفی جواد آمده است: فلک الدین آق سنقر بن عبدالله ترکی وزیری، به سال ۶۰۴ق در بغداد از دنیا رفت و او را در کربلا دفن کردند. عنوان «وزیری» منسوب به ناصر بن مهدی علوی، وزیر ناصر عباسی است.^۱ این آگاهی‌ها در منابع دیگر دیده نشد. تشابه و تعدد نام و کنیه و لقب هم ابهام زیادی ایجاد کرده است. برای مثال از شخصی به نام آق سنقر بن عبدالله ناصری با لقب قسیم الدوله جدّ خاندان اتابکی موصل که مدتی والی حلب بود و در سال ۴۸۷ق کشته شد، در تاریخ یاد شده است. همچنین شخص دیگری به نام آق سنقر برسقی غازی با همان لقب، والی موصل و رئیس پلیس بغداد بود که به سال ۵۲۰ق توسط اسماعیلیه کشته شد.^۲ شخص دیگری با نام فلک الدین سنقر در سال ۵۹۱ق والی ری از سوی وزیر ناصر بالله عباسی بود، اما در همین سال، ممالیک پهلوانیه بر او غلبه کرده و او را از ری اخراج کردند.^۳ گویا همین شخص است که در سال ۵۹۲ق والی اصفهان بود و محمود خجندی، بزرگ شافعیان این شهر را می‌کشد.^۴ با توجه به سال درگذشت وی باید گفت همین شخص، مورد نظر مصطفی جواد است، لکن وی

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۸۸.

۲. در مورد این دو نفر ر.ک: ابن خلّکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۲، ص ۵ و ۶.

۴. همان ص ۱۰۵ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۱۲۴.

ابن عبدالله نیست و آگاهی‌های آنها با یکدیگر تطبیق ندارد. در مجموع با توجه به آنچه گفته شد نمی‌توان در این باره که حاکم شیعی کدام یک از اینان بوده است، اظهار نظر کرد.

ابن دؤاس حلی (م ۷۰۷ ق)

عزالدین حسین بن جعفر ابن دؤاس (داوس) حلی از دولتمردانی است که تنها ابن فوطی در مجمع‌الآداب از او یاد می‌کند. ابن فوطی او را از بزرگان حله و والی برخی مناطق دانسته و می‌گوید که او را در سال ۶۹۰ ق دیده است.^۱ در منابع تاریخی از ابن دؤاس (داوس) کتامی مصری فراوان یاد می‌شود، ولی از حلی هیچ ذکری به میان نیامده است. امین و طباطبایی از او یاد کرده‌اند و منبع آنان هم فقط ابن فوطی است.^۲ گویا دلیل طباطبایی بر تشیع وی حلی بودن اوست، لکن شایسته است دلایل و قراین دیگری بر شیعه بودن وی یافت شود که تاکنون به آن دسترسی پیدا نشد.

ناصر بن مهدی علوی (م ۱۷۶ ق)

ابوالحسن نصیرالدین ناصر بن مهدی بن حمزه حسنی اهل مازندران بود و در ری بزرگ شد و به بغداد آمد^۳ و از سوی ناصر خلیفه عباسی به وزارت رسید. هر چند در منابع تاریخی از مواضع شیعی او سخنی نیست، لکن قراین کافی بر تشیع وی وجود دارد که عبارت‌اند از:

اولاً: علوی و از سادات حسنی بود، ثانیاً: وقتی از وزارت عزل شد (سال ۶۰۴ ق)

۱. ابن فوطی، مجمع‌الآداب، ج ۱، ص ۱۵۸.

۲. سید محسن امین، اعیان‌الشیعه، ج ۵، ص ۴۶۶ و عبدالعزیز طباطبایی، معجم‌الاعلام‌الشیعه، ص ۱۷۰.

۳. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۱۱.

از خلیفه خواست در کنار بارگاه کاظمین علیه السلام مقیم شود،^۱ ثالثاً: وقتی از دنیا رفت، در همان بارگاه دفن شد،^۲ رابعاً: او جانشین نقیب علویان، عزالدین مرتضی قمی بود و پس از قتل وی نقیب طالبیان شد،^۳ خامساً: ذهبی ذیل شرح حال فرزند وی عمادالدین نصرالله می‌گوید: او شیعه بود که در حله از دنیا رفت و در بارگاه علی علیه السلام به خاک سپرده شد.^۴ از اینها مهم‌تر آنکه سید بن طاووس عالم مشهور شیعه، داماد اوست.^۵

مورخان و شرح حال نویسان شیعه و سنی از وی به نیکی یاد کرده و او را ستوده‌اند. ابن عنبه در شرح حال این وزیر شیعی ضمن تجلیل و توصیف او به فضل و عظمت می‌نویسد: شبی که قرار بود از وزارت عزل شود، همه اموال خود را جمع کرد و حتی لباسی که پوشیده بود بیرون آورد و بر پشت آن نوشت: این بنده وقتی به این شهر (بغداد) آمد چیزی از خود نداشت، آنچه دارم از صدقات امامیه است.^۶ ابن اثیر گزارش می‌کند که وقتی او خواست در کاظمین ساکن شود، خلیفه گفت: عزل تو به دلیل ناشایستگی‌ات نبوده، بلکه به سبب دشمنان است و باید در جایی زندگی کنی که در امان باشی. از این رو در دارالخلافه اقامت گزید.^۷

مؤیدالدین قمی (م ۶۳۰ق)

مؤیدالدین محمد بن محمد بن عبدالکریم قمی (۵۵۷ - ۶۳۰ق) وزیر سه

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۲۷۷.

۲. همان، ۱۲، ص ۴۰۰. البته ابن اثیر در هر دو مورد به بارگاه امام اشاره نکرده و فقط لفظ «مشهد» را می‌گوید، اما از قرائن پیداست که مقصود وی جایی جز کاظمیه نیست.

۳. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۱۱.

۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۴۳۱.

۵. ابن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۱۱.

۶. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۷۷.

۷. ابن اثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۷۷.

خلیفه ناصر، ظاهر و مستنصر بود. او را از نسل مقداد صحابی و اهل قم دانسته‌اند.^۱ ذهبی و دیگر تذکره‌نویسان و مورخان از او به نیکی یاد کرده و او را بسیار ستوده‌اند.^۲ وی پس از ۲۳ سال وزارت، در سال ۶۲۹ق مورد خشم خلیفه مستنصر قرار گرفت و همراه فرزندش دستگیر شده، به زندان افتاد.^۳ او در سال بعد در زندان از دنیا رفت و برخی اعضای خانواده و دوستانش که به تبع او گرفتار شده بودند، آزاد شدند. هر چند به علت بازداشت او تصریح نشده است، اما به نظر می‌رسد اتهام ارتباط با خوارزمشاه و همچنین ستم‌های فرزندش احمد سبب عزل و حبس او شده باشد.^۴

متأخرین علمای شیعه، او را شیعه دانسته‌اند^۵ و شهرت وی به تشیع فراوان است. ذهبی در عبارتی از او با عنوان «نائب الوزارة الامامیه» یاد می‌کند^۶ و در کتاب منسوب به ابن فوطی چنین آمده که در مشهد کاظمین دفن شده است.^۷ قمی بودن او و دوستی‌اش با سید بن طاووس، عالم مشهور امامیه، قراین دیگری بر

۱. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۱۲.

۲. برخی اوصاف چنین است: «کان کاتباً سدسداً فاضلاً لیبياً، ادیباً عاقلاً، یکتب بالعربی و العجمی کیف اراد، مهیباً وقوراً، حسن الاخلاق، حلو الکلام، ملیح الوجه، محباً للفضلاء» (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۵، ص ۴۰۹).

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۱۶۲.

۴. ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۳۶۴ و ابن فوطی (منسوب)، کتاب الحوادث، ص ۵۷. پاورقی به نقل از: ابن کازرونی، مختصر التاريخ.

۵. سید محسن امین، مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۴ و مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۱۴۴. همچنین محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل (ج ۲، ص ۴۲۴) وی را «از اکابر فضلالی شیعه در زمان خود» معرفی کرده است.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۳۶۴. به نظر می‌رسد چنین تعبیراتی مختص ذهبی است و در جای دیگری نیامده باشد.

۷. ابن فوطی، همان، ص ۳۸۶.

تشیع امامی اوست،^۱ هر چند برخی او را از غیر امامیه دانسته‌اند.^۲

قشتمر ترکی (م ۳۷۶ق) و خاندانش

جمال‌الدین قشتمر بن عبدالله ترکی از موالی ناصر خلیفه عباسی بود که پس از مرگش در کربلا دفن شد، چنان‌که دیگر خانواده او هم در این بارگاه دفن شدند.^۳ سید محسن امین و عبدالعزیز طباطبایی به همین دلیل، او را شیعه می‌دانند.^۴ قشتمر نام افراد متعددی است. ذهبی با عنوان «قشتمر ناصری مستنصری مقدم الجیوش الامامیه کان امیراً» از فرد مورد نظر ما یاد کرده، مرگ او را در حوادث سال ۳۷۶ق ذکر می‌کند.^۵ تعبیر «مقدم الجیوش الامامیه» در جای دیگری یافت نشد، حتی شخص ذهبی در جای دیگری چنین واژگانی به کار نبرده است. با توجه به عبارت‌های مشابهی، مانند مقدم الجیوش الحلبیه،^۶ مقدم الجیوش العادلیه^۷ و مقدم الجیوش الصالحیه^۸ و از آنجا که لفظ امامیه نمی‌تواند معنای دیگری داشته باشد، به نظر می‌رسد مراد از این عبارت ذهبی تشیع امامی وی است، ضمن اینکه در این عبارت نمی‌توان «امامیه» را به گونه‌ای جلودار معنا کرد، زیرا لفظ «مقدم» به همین معناست. در کتاب منسوب به ابن فوطی از قشتمر فراوان یاد شده است.^۹

۱. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۸، مقدمه مصحح.

۲. کولبرگ، کتابخانه سید بن طاووس، ص ۲۵.

۳. ابن فوطی (منسوب)، کتاب الحوادث، ص ۱۶۰ و ۱۳۴.

۴. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۱۸ و ۵۸۷ و عبدالعزیز طباطبایی، معجم اعلام الشیعه، ص ۳۵۵.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۶، ص ۳۳۹.

۶. همان، ۴۴، ص ۶۹ و ج ۴۷، ص ۲۲۹.

۷. همان، ج ۴۶، ص ۱۰۱.

۸. همان، ج ۴۷، ص ۳۷۲ و ج ۴۶، ص ۴۲۷.

۹. ر.ک: ابن فوطی (منسوب) کتاب الحوادث، فهرست اعلام.

لکن بر شیعه بودن او یا خاندانش تصریحی وجود ندارد، چنان‌که نشانه‌ای بر عدم تشیع او هم یافت نشد. بنابراین، دفن او و خانواده‌اش در عتبات می‌تواند دلیل بر تشیع او باشد، به خصوص که شیعیان در این دوره در خلافت عباسی نفوذ بسیاری داشتند.

احمد بن محمد بن ناقد (م ۴۲۲ق)

وی پس از مؤیدالدین قمی و پیش از ابن علقمی، وزیر مستنصر عباسی بود. به او سمت و عنوان «استاد دار» داده‌اند که به منزله رئیس تشریفات یا امور دربار است.^۱ منابع تاریخ و رجال شیعه و اهل سنت از او یاد کرده‌اند. تنها دلیلی که در خصوص تشیع او گفته می‌شود دفن وی در حرم کاظمیه است.^۲ اما دلیل دیگری، نه از سخنان بر جای مانده از وی و نه از نویسندگان شیعه و سنی بر شیعه بودن او یافت نشد، بلکه به نظر می‌رسد اشعار بر جای مانده از او که صفدی گزارش کرده است، دلیل بر عدم تشیع اوست. شاید کسانی که او را شیعه دانسته‌اند اشعار وی را در مورد اهل بیت تصور کرده‌اند. برخی از ابیات این شعر چنین است:

مرحباً مرحباً و اهلاً و سهلاً	بامام قد طبق الارض سهلاً
انت من معشر هم اهل بیت اله	حقاً و زمزم والمصلی
انزل الله فیهم فی الحوامیم و فی	هل اتی مدائح تتلی
بالامام المهدي والقائم الطاهر	اضحی الاغر یخشی الاذلا ^۳

۱. برای اطلاع بیشتر ر. ک: صادق سجادی، «استاد الدار»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ص ۱۳۹ و همچنین ر. ک: ابن طقطقی، الفخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، ص ۴۵۷.
 ۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه ج ۳، ص ۷۷ به نقل از: ابن فوطی، کتاب الحوادث، ص ۲۲۳.
 ۳. صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۴۳ - ترجمه اجمالی اشعار چنین است: درود بر امامی که زمین را از دشت پوشانده است. تو از گروه و خاندانی الهی هستی که سوره‌های حم و هل آتی در مدح آنان نازل شده است. دشمنان با مهدی و قائم، ذلیل خواهند شد.

به نظر می‌رسد شاعر بر خلاف نظر شیعه، اهل بیت را عام گرفته که عباس عموی پیامبر ﷺ را هم شامل می‌شود و خطاب به خلیفه این مطالب را گفته است.

ابن صلیا (م ۵۶۷ق)

تاج‌الدین ابوالمکارم محمد بن نصر بن یحیی بن صلیا علوی، والی اربیل (اربیل) از سوی مستنصر خلیفه عباسی بود. ابن صلیا در بحران سقوط بغداد، امارت داشت و با ابن علقمی در ارتباط بود و اتهاماتی به هر دوزده‌اند. ذهبی از او با عنوان «شیعی» یاد کرده و او را به اوصافی چون مرد علم، عقل، رأی، حزم، بخشنده‌گی و عظمت ستوده است. وی می‌گوید: به دلیل اختلاف و رقابتی که بین او و لؤلؤ، صاحب موصّل بود، پس از غلبه هولاکو بر عراق، لؤلؤ از ابن صلیا بدگویی کرد و هولاکو را از او بر حذر داشت و این باعث کشته شدن ابن صلیا شد.^۱ ذهبی از عموی وی علی بن یحیی بن صلیا هم نام برده و او را ناظر بر ولایت دجیل معرفی کرده است.^۲

ابن علقمی (م ۵۶۷ق)^۳

مؤیدالدین ابوطالب محمد بن احمد (محمد) بن علی اسدی مشهور به ابن علقمی، آخرین وزیر در خلافت عباسی است که همزمان با وزارت او حکومت عباسیان برچیده شد و مستعصم آخرین خلیفه این خاندان به دست مغولان کشته

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۲۹۶ و ۴۰.

۲. همان، ج ۴۲، ص ۳۶۲.

۳. اینکه بحث ابن علقمی قدری مفصل‌تر از دولتمردان پیشین شده، بدان سبب است که اولاً: آگاهی‌های ما از وی در مقایسه با دیگران بیشتر است، ثانیاً: او شخصیتی است که به دلیل سقوط خلافت عباسی در دوره وزارتش، بحث و بررسی بیشتری می‌طلبد.

شد. وی ابتدا سمت استاددار را در خلافت مستنصر بر عهده داشت (سال ۶۲۹ق)^۱ و مدتی طولانی (تا دوران خلیفه بعد) بر این سمت باقی بود تا آنکه ابن ناقد، وزیر مستعصم از دنیا رفت و ابن علقمی به وزارت رسید.^۲ وزارت او از سال ۶۴۲ق آغاز شد^۳ و تا سقوط بغداد (۶۵۶ق) یعنی چهارده سال ادامه یافت. به گفته ابن کثیر، ابن علقمی در ادب و انشاء (منشی‌گری) فضل و برتری داشت و در زمان مستعصم مقامی یافت که هیچ وزیر دیگری بدان نرسیده بود.^۴ ذهبی از او با عنوان وزیر کبیر یاد کرده و او را مدیر و مدبّر، توانا بر ایجاد نظم و آگاه به کشورداری معرفی کرده است.^۵ ابن علقمی پیش از آنکه شهرت سیاسی پیدا کند، عالمی متبحر بود و به همین دلیل، اهل علم را در دوره وزارتش گرامی می‌داشت. گروهی، از جمله ابن ابی الحدید کتاب خود را به او تقدیم کردند و خود هم کتابی در مناقب ائمه داشته است.^۶ همین علاقه سبب شد دو سال پس از وزارتش کتابخانه‌ای نفیس در بغداد ایجاد کند که حتی مخالفانش آن را «در نهایت حُسن و مشتمل بر کتاب‌هایی فراوان، گران سنگ، سودبخش و مورد ستایش شعرا» دانستند.^۷

در تشیع ابن علقمی تردیدی نیست، به گونه‌ای که این مطلب از سوی همه مورخان و معاصرانش تأیید شده و نویسندگان سنی‌مذهب، مکرر واژه رافضی را در مورد او به کار برده‌اند. یکی از شواهدی که شیعه بودن وی را تأیید می‌کند، این

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۵، ص ۴۷.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

۳. همان، ص ۱۶۴.

۴. همان، ص ۲۱۲.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۲۹۰.

۶. اربلی با واسطه از این کتاب روایت کرده است، ر.ک: کشف الغمّه، ج ۲، ص ۳۵۳.

۷. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۳، ص ۱۷۲. تعداد کتب آن را ده هزار نوشته‌اند: (ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۲۱).

است که وی کتابی در مناقب - علی القاعده مناقب اهل بیت - داشته است. علاوه بر این، امامی بودن شیعیان آن دوره بغداد و نامه‌اش به ابن صلیا در باره حوادث تلخ کرخ و کشتار شیعیان، قرینه دیگری بر تشیع اوست.^۱

ابن علقمی به دلیل آنکه در شرایط بحرانی سقوط بغداد وزارت را بر عهده داشت از سوی معاصران و سپس مورخان و نویسندگان سنی مذهب مورد ظلم و جفای زیادی قرار گرفته است. غالب مورخان و شرح حال‌نویسان او را به دخالت در سقوط خلافت عباسی و ارتباط با مغولان متهم کرده و با تعصب و عصبانیتی خاص بر او حمله ور شده و با الفاظی تند و زننده که در شأن یک نویسنده نیست، از او یاد کرده‌اند. ذهبی هر چند وزارت و کارآمدی او را ستوده است، اما با واژه «خنزیر» از او یاد می‌کند.^۲ ابن‌کثیر دیگر سنی متعصب هم نتوانسته حقد و دشمنی خود را با شیعه پنهان کند و با اینکه به فضایل این وزیر اعتراف دارد، با الفاظی چون «قَبْحَةُ اللَّهِ»، «رافضی خبیث» و مانند آن از او یاد می‌کند.^۳ منهاج سراج هم پیوسته وزیر را لعن کرده و اتهامات فراوانی به او زده است.^۴

با اینکه این نوشتار، علمی و پژوهشی است و باید از پاسخ این یاوه‌ها به دور باشد، لکن بد نیست پیش از پاسخ‌گویی علمی، به این نویسندگان متعصب بگوییم به فرض آنکه ابن علقمی در صدد براندازی خلافت عباسی بود و به این نیت با مغولان همکاری کرد، بسیار کار شایسته‌ای کرد که حکومت چندین صد ساله ظلم و جور را برانداخت و راه را برای سربرآوردن شیعه که به دلیل دوستی خاندان

۱. برای آگاهی از نامه، ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۲۹۱.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. ابن‌کثیر، البدایه و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۱۲.

۴. منهاج سراج، طبقات ناصری، ص ۱۹۰ به بعد.

پیامبر ﷺ و اطاعت واقعی از سنت او، شش قرن ظلم و ستم و قتل و غارت و شکنجه را متحمل شده بودند، باز کرد و راه را برای ادامه دشمنی با اهل بیت ﷺ بست. بنابراین باید به ابن علقمی و خواجه نصیرالدین طوسی دست مرزاد گفت و برای آنان طلب رحمت و علو درجات کرد و به متعصبان جاعل و جاهل و بدگو و عصبانی از شیعه گفت: «موتوا بغیظکم»! همچنین به آنان یادآوری کرد که لعنت کردن اختصاص به شیعیان ندارد و اگر قرار است بدگویی از افراد و ناسزایه آنان ممکن باشد، لعن پیشوایان شما همچون معاویه و یزید که ظلم آنان آسمان و زمین را فراگرفته، بسیار به صواب و ثواب، نزدیک تر است.

با این همه باید دانست که داستان همکاری ابن علقمی با هولاکو و تصمیم براندازی خلافت، شایعه‌ای بود که دشمنان او، یعنی ایبک دواتدار، فرمانده نظامی بغداد و احمد فرزند مستعصم منتشر کردند و این دروغ به سرعت از سوی متعصبان سنی پذیرفته شد و مورخان یکی پس از دیگری آن را به عنوان واقعیته تاریخی نقل کردند. دواتدار که با خلیفه و وزیرش اختلاف داشت، می‌خواست خلیفه را عزل و پسرش را به جای او بنشانند، اما ابن علقمی این توطئه را کشف کرد و به خلیفه اطلاع داد و دواتدار بازخواست و سرزنش شد. پس به منظور انتقام، چنین شایع کرد که وزیر با مغولان ارتباط دارد و برای دفع تهمت از خود، مرا متهم کرده است. خلیفه که از دواتدار هراس داشت از او اعاده حیثیت کرد و حتی نامش را در خطبه‌ها آورد.^۱ مورخان که تقریباً همه آنان سنی مذهب‌اند، با توجه به شیعه بودن وزیر و ناراحتی از سقوط خلافت، انگیزه‌ای جدی برای پذیرش این اتهام و پی‌گیری آن داشته‌اند، از این رو، این شایعه به گزارشی اصیل و درست تبدیل شده

۱. رشید الدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، تصحیح روشن و موسوی، ج ۲، ص ۹۹۶. در باره اتهام وزیر از سوی دواتدار، ر.ک: ابن‌کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۰۰.

است. حتی مؤلف طبقات ناصری، حقایق را کاملاً وارونه کرده و گزارش افشای توطئه دواتدار را پس از متهم شدن وزیر به رابطه با هولاکو و برای پوشاندن و جبران آن دانسته است.^۱

در مورد ابن علقمی و سقوط بغداد فراوان سخن گفته شده و حتی کتاب و مقاله تألیف کرده‌اند.^۲ در این میان، دکتر مصطفی جواد در مدخل ابن علقمی در اعیان الشیعه به تفصیل در باره دلایل ردّ این اتهام، سخن گفته است. همچنین محقق و مورخ معاصر، استاد جعفریان به این موضوع پرداخته و عوامل جعل این اتهام و دلایل ردّ آن را بیان کرده است.^۳ در اینجا فقط به رئوس مطالبی که محققان، بلکه مورخان غیر متعصب بیان کرده‌اند، اشاره نموده و تفصیل بیشتر را به آن نوشته‌ها ارجاع می‌دهیم:

۱. مهم‌ترین دلیل سقوط بغداد، بی‌توجهی، بی‌کفایتی و غفلت خلیفه بود که در بحبوحه بحران به خوش‌گذرانی مشغول بود. ذهبی پس از اشاره به شورش نظامیان و متهم کردن ابن علقمی می‌گوید: در این هنگام خلیفه از امور بی‌اطلاع و به خوش‌گذرانی خود سرگرم بود و مصلحت اندیشی نمی‌کرد.^۴

۲. اتفاق مورخان بر این است که ابن علقمی شخصی با کفایت و در اداره امور موفق بود و به کسی ظلم نکرد و تشیع او به گونه‌ای نبود که وزارت و خلافت را تحت الشعاع قرار دهد. ذهبی که از دشمنان متعصب اوست می‌گوید: او چندان

۱. منهاج سراج، طبقات ناصری، ۱۹۱ و ۱۹۳.

۲. برای نمونه، مهدی سیزواری (م ۱۳۵۰ ق)، کتاب اتهام ابن‌العلقمی بما هو براء منه، به نقل از: زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص ۱۱۵؛ محمد طاهر یعقوبی، مقاله «ابن‌العلقمی و سقوط بغداد»، مجله تاریخ اسلام، ش ۲۴، زمستان ۱۳۸۴.

۳. ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۶۲۳.

۴. ذهبی، تاریخ الاملا، ج ۴۷، ص ۶۳.

تشیع خود را آشکار نمی‌کرد و خیرخواه خلیفه بود.^۱

۳. پس از رفتن وزیر نزد مغولان و کشته شدن خلیفه، تنها وزیر نبود که نجات یافت، بلکه عده زیادی از بزرگان وقت که سنی‌مذهب نیز بودند، بر مسئولیت خود باقی ماندند.^۲

۴. مشکلات اعزام سپاه و اتهام کاهش نظامیان سپاه نه درست است و نه به وزیر ارتباط داشت، بلکه مسئول آن دواتدار بود. یکبار هم که ابن‌علقمی از خلیفه خواست سپاه را تقویت کند، خلیفه توجهی نکرد.^۳

۵. کشته شدن وزیر به دست مغولان درست نیست، بلکه وی به دلیل آنکه در پی صلح بود و به مافوق خود هم خیانت نکرد، از سوی مغولان به ریاست بغداد گمارده شد، ولی پس از مدت کوتاهی درگذشت و پسرش جانشین او شد. این موضوع، نشانه سلامت نفس و کفایت وی است.^۴

۶. در منابع تاریخ مغول مانند جامع التواریخ رشیدی از این اتهامات خبری نیست با آنکه انگیزه‌ای برای دفاع از وزیر نبوده است.

۷. شدت عصبانیت، دشمنی و تعصب برخی نویسندگان سنی سبب شده است علاوه بر موضوع مکاتبه وزیر با مغولان، به جعل افسانه‌هایی شگفت دست بزنند که مصداق «مما یضحک به التکلی» است.

۱. «اظهر الرض قلیلاً و کان ناصحاً لمخدومه» (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۸، ص ۲۹۰). همچنین ر.ک: صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۵۱. یکی از نویسندگان معاصر گفته است که او در تشیع تعصب داشت، چون نماز جمعه را از میان اهل سنت به میان مدرسه شیعیان آورد (سیدعلی آل‌دادود، «ابن‌علقمی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۲۷). البته چنین برداشتی قابل تأمل است.

۲. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۸۷ و رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۶۲۶.

۳. رسول جعفریان، همان، ج ۲، ص ۶۳۳ به نقل از: خواجه رشید الدین فضل‌الله، جامع التواریخ.

۴. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۲۲.

۸. گفته‌اند وزیر می‌خواست خلیفه را برکنار کرده و کسی از علویان را به خلافت نشانند. این مطلب، نه مؤید تاریخی دارد و نه با افکار ابن‌علقی و شیعه امامیه سازگار است، زیرا او به امام عصر، باور دارد و خلافت یک علوی آن هم در عصر غیبت، ایده آنان نیست.

۹. وزیر که از قدرت مغولان و ضعف سپاه عباسیان خبر داشت و دیده بود قلعه اسماعیلیان پس از دویست سال به دست آنان سقوط کرد، به خلیفه پیشنهاد صلح داد تا اصل خلافت اسلامی و نام خلیفه باقی بماند.^۱

۱۰. چنان‌که خود مخالفان هم گزارش می‌کنند، دو سال پیش از سقوط بغداد عده زیادی از شیعیان کرخ با فتنه‌انگیزی دواتدار و فرزند خلیفه کشته شدند. در این واقعه به شیعیان و خانواده‌های آنان اهانت شد و یکی از تلخ‌ترین نزاع‌های فرقه‌ای به وقوع پیوست، از این رو تصور کرده‌اند وزیر که شیعه بود در پی انتقام آن حادثه بوده است.

در پایان یاد آور می‌شود که فرزند این وزیر شیعی، ابوالفضل محمد بن محمد و برادرش ابوجعفر علم‌الدین احمد بن احمد نیز از رجال سیاسی این دوره بودند. علم‌الدین از خلیفه خلعت گرفت و اهل خیرات و بخشش‌های فراوان بود. فرزندش هم پس از پدر به وزارت رسید. به قولی مرگ هر سه نفر در یک سال اتفاق افتاد.^۲

۱. در این باره رک: ابن‌عبری، تاریخ مختصر الدول، ص ۲۷۰ که معاصر آن دوره است.

۲. ابن‌فوطی، مجمع الآداب، ج ۱، ص ۵۰۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۶، ص ۶ و ج ۴۸، ص ۲۹۲ و ابن‌کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۳، ص ۲۱۳.

فصل پنجم:

خاندان‌ها

الف) خاندان‌های دولتی

خاندان ابن‌اشعث خزاعی (قرن دوم هجری)^۱

در منابع شیعه و سنی دست‌کم از سه نفر این خانواده، یعنی محمد بن اشعث، فرزندش جعفر و نوه‌اش عباس بن جعفر یاد شده و شهرت دارند و هر سه از سوی خلفای عباسی مسئولیت‌های نسبتاً مهمی بر عهده داشتند. محمد بن اشعث از فرماندهان مهم دوران نهضت عباسی و همچنین والی فارس از سوی سفاح^۲ و والی افریقیه (تونس فعلی) و مصر از سوی منصور بود.^۳ البته دینوری وی را کارگزار خراسان از سوی هارون هم می‌داند^۴ که اشتباه کرده و درست آن جعفر بن محمد فرزند اوست، چنان‌که دیگر مورخان گفته‌اند جعفر والی خراسان از سوی هارون بود.^۵

۱. سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۹، ص ۱۲۵، ج ۴، ص ۱۵۳، ج ۷، ص ۴۱۳ و ج ۵، ص ۳۷۱) از این خانواده سخن گفته است.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۵۸.

۳. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ۲۷۵ و ۲۸۶.

۴. دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۸۷.

۵. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، ص ۳۰۶ و ۳۰۸ و طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۲۳۸ و ۳۴۷.

همچنین وی صاحب خاتم^۱ و رئیس محافظان هارون بود.^۲ برادرش نصر بن محمد بن اشعث نیز عامل منصور عباسی بر یمن و کارگزار مهدی عباسی بر سند و فلسطین بود.^۳ عباس بن جعفر بن اشعث هم پس از پدر مدتی ولایت خراسان را بر عهده داشت^۴ و سپس عزل شد.^۵ مورخان در باره سبب عزل او مطلبی نگفته‌اند.

در تمامی این گزارش‌ها که مورخان اهل سنت در باره خاندان محمد بن اشعث خزاعی آورده‌اند، سخنی از تشیع آنان نیست. البته دلایلی برای تشیع این خاندان وجود دارد که عبارت‌اند از:

اول، کلینی به سند خود از صفوان بن یحیی نقل می‌کند که جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: داستان ورود ما به این امر (کنایه از تشیع) و شناختن آن چنین بود که وقتی منصور عباسی از پدرم شخصی را خواست تا برای او کاری انجام دهد، پدرم دایی خود ابن مهاجر را معرفی کرد و منصور از او خواست پولی را برای علویان، از جمله عبدالله محض و امام صادق علیه السلام ببرد و خود را شیعه آنان معرفی کند، آنگاه دست‌خطی از آنان بگیرد. وی چنین کرد، اما وقتی نزد امام رفت، آن حضرت او را بر حذر داشت و فرمود: از خدا بترس، سپس جاسوسی او را بر ملا

۱. خلیفه بن خیاط، همان، ص ۳۰۸. صاحب خاتم یا رئیس دیوان مهر داری، کسی بود که مهر خلیفه و حق امضا به دست او بود.

۲. همان و ابن‌واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۹.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۳۲۶ و طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۴۳۸ و ۸، ص ۱۴۰. البته امارت او بر یمن و فلسطین قابل بررسی است و به نظر می‌رسد یکی از آنها درست باشد.

۴. طبری، همان، ج ۸، ص ۲۳۸.

۵. همان، ص ۲۴۱.

کرد. محمد بن اشعث که هنگام ارائه گزارش ابن‌مهاجر نزد منصور بود، از منصور شنید که در هر خاندان نبوتی، یک محدث وجود دارد و محدث امروز جعفر بن محمد علیه السلام است. این جریان باعث استبصار وی شد.^۱ البته در روایت کلینی به موضوع تشیع و مانند آن تصریح نشده است، ولی عالمان و نویسندگان، از این روایت، شیعه شدن محمد و خانواده‌اش را برداشت کرده‌اند، چون در آن آمده است که جعفر بن محمد بن اشعث به صفوان گفت: «سبب دخولنا فی هذا الامر و معرفتنا به» یا «کانت هذه الدلالة سبب قولنا بهذه المقالة». در عین حال به نظر می‌رسد که خود محمد شیعه نشده و فرزندش جعفر از این رویداد که پدرش برای او نقل کرده، مستبصر شده است.

دوم، ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: علت دستگیری موسی بن جعفر علیه السلام نقشه یحیی برمکی بود و علت آن حسادت وی به جعفر بن محمد بن اشعث بود، چون هارون سرپرستی و استادی فرزندش امین را به جعفر داده بود و یحیی می‌گفت: پس از هارون که خلافت به امین برسد موقعیت ما از بین خواهد رفت، چون جعفر قائل به امامت است. به همین سبب یحیی با محمد فرزند برادر امام ارتباط برقرار کرد و از او خواست علیه امام نزد هارون سعایت کند....^۲ تصریح ابوالفرج به اینکه «جعفر بن محمد قائل به امامت بوده»، در منابع بعدی با تعبیر شیعه بودن وی جایه‌جا شده است.

سوم، نام جعفر بن محمد بن اشعث در ردیف یاران امام صادق علیه السلام ذکر شده و اگر بدون قراین پیشین، این نام در کتاب رجال شیخ طوسی آمده بود،^۳ می‌گفتیم از اهل سنت است که از آن حضرت روایت دارد، لکن روایت او از اصحاب امام و

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۷۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ۴۱۴ و شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳. شیخ طوسی، رجال، ص ۱۷۵.

راویان امامیه نشانه تشیع اوست، چنان‌که برقی به سند او از ابن قداح از امام ششم روایتی در باره نماز آورده^۱ و همچنین عباس بن جعفر به واسطه از امام رضا علیه السلام خواسته است وقتی نوشته‌اش را خواند آن را آتش بزند که به دست اغیار نیفتد.^۲ با این همه به نظر می‌رسد که یا این خانواده به سختی تقیه می‌کرده‌اند و یا ارتباط آنان با حاکمیت در عین تشیع، ناشی از تسامح و تفکر خاص آنهاست.

آل نوبخت (قرن دوم و سوم هجری)

آل نوبخت از رجال مشهور شیعه در دوره خلافت عباسی بودند که بخشی از آنها در دستگاه حکومت و بخشی در جبهه فرهنگی تلاش زیادی کردند. اصل آنان ایرانی و نیایشان نوبخت به دست منصور عباسی مسلمان شد. اما شیعه بودن وی و فرزندش ابوسهل که هر دو برای خلفای دوره نخست عباسی ستاره‌شناسی می‌کردند، پذیرفته نیست، چون دلیلی بر تشیع آن دو وجود ندارد. علاوه بر این، ابوسهل در جریان ابراهیم بن حسن، منصور را با علم نجوم یاری کرد و پیروزی‌اش را بر ابراهیم نوید داد.^۳ بنابراین اگر وی به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله گرایش داشت، خلیفه را این‌گونه کمک نمی‌کرد. البته یکی از نویسندگان معاصر معتقد است که در خدمت خلیفه بودن شاهی بر عدم تشیع نیست، چون شیخ مفید بدون اینکه فردی از این خاندان را استثنا کند، آنها را شیعی خوانده است.^۴ در پاسخ باید گفت: اولاً؛ دلیل بر عدم تشیع، صرف خدمت خلیفه نیست، بلکه ابوسهل زمانی منصور را بر جنگ با ابراهیم ترغیب کرد که به گفته خود نویسنده،

۱. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳. الطبری، تاریخ الامم و الملوک، ۷، ص ۶۴۸.

۴. سیداحمد خضری (به کوشش)، تاریخ تشیع، ج ۲، ص ۱۸۵.

منصور به کلی ناامید بود و می‌خواست فرار کند، ثانیاً: سخن شیخ مفید کلی است^۱ و به معنای تشیع همه این خاندان نیست، همان‌گونه که سخن ابن ندیم هم کلی است که می‌گوید آل نوبخت در ظاهر، مشهور به ولایت علی علیه السلام و فرزندانش هستند.^۲ به نظر می‌رسد که خاندان نوبخت پس از ابوسهل بن نوبخت نیای دومشان، به تشیع گراییده‌اند، لکن شهرت همه ایشان به شیعه بودن بیش از آن است که بخواهیم از تصریحی از خود ایشان یا رفتارشان در این باره استفاده کنیم. سخن ما در مورد برخی افراد این خاندان است که در خلافت عباسی سمتی داشته‌اند و مانند دیگر وزرا و دبیران دربار عمل کرده و حرکتی که نشانه تشیع آنان باشد انجام نداده‌اند، اما در باره برخی دیگر مانند ابوسهل نوبختی متکلم مشهور امامی مذهب یا حسین بن موسی مؤلف کتاب فرق الشیعه، تردیدی نیست. به قولی، نزدیکی آرای آنان به معتزله علت تردید در مذهب آنان شده است.^۳ شاید هم نوبختیانی که با حکومت همکاری داشته‌اند، مذهب واقعی خود را به دلیل شرایط تقیه آشکار نمی‌کردند.

بسیاری از افراد این خاندان که در دستگاه خلافت عباسی بودند، سمت منشی داشته و برخی هم بسیار صاحب نفوذ بودند. مهم‌ترین این افراد به ترتیب نسل عبارت‌اند از:

۱. عبدالله فرزند ابوسهل بن نوبخت که از منجمان مأمون بود. فقطی گزارش می‌کند که وقتی فضل بن سهل ذوالریاستین زمانی را برای بیعت ولیعهدی امام رضا علیه السلام مشخص کرد، عبدالله به منظور آزمودن مأمون که آیا قصدش از این کار

۱. شیخ مفید به مناسبت مباحثی کلامی، می‌نویسد: «و بنی نوبخت از شیعه چنین می‌گویند...» (المسائل السرویه، ص ۵۹).

۲. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵.

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۴۱.

واقعی است یا نه، به او نوشت که ذوالریاستین در تعیین زمان، خطا رفته و این وقت، نحس است و بیعت تمام نخواهد شد. مأمون از او تشکر کرد، ولی تأکید کرد که مطلب را به فضل نگوید، از این رو عبدالله فهمید که مأمون نقشه‌ای دارد، اما توان مقابله هم نداشت.^۱ این برخورد عبدالله اگر اعتقاد به امامت تلقی نشود، می‌توان آن را به معنای دوستی با امام دانست.

۲. فضل فرزند ابوسهل بن نوبخت که گفته می‌شود اداره بیت‌الحکمه هارون الرشید را بر عهده داشت.^۲

۳. ابویوب سلیمان فرزند دیگر ابوسهل که از یک قطعه اشعار ابونواس استفاده می‌شود وی زمانی حکومت زاب را داشته است.^۳ نام این سه برادر در منابع تاریخی شهرت ندارد.

۴. اسماعیل بن علی ابوسهل نوبختی، متکلم مشهور امامی (م ۳۱۱ق) که مدتی والی مبارک (مابین واسط و بصره) از سوی ابن فرات بود و همچنین بررسی اموال حامد، وزیر معزول را بر عهده داشت.^۴ نجاشی می‌نویسد: او از نظر جایگاه در میان منشیان به منزله وزیر بود. همچنین وی از نوشته‌های فراوان اسماعیل که تعدادی از آنها در موضوع امامت است، نام می‌برد.^۵

۵. ابوجعفر برادر ابوسهل متکلم، که از مدایح ابن الرومی شاعر در حق وی

۱. علی بن یوسف قفطی، تاریخ الحکماء، ص ۱۵۰.

۲. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۰. مرحوم اقبال معتقد است که این فضل می‌خواست مأمون را در جریان بیعت امام هشتم بیازماید. البته در چنین مواردی باید به شباهت و نزدیکی دو نام «فضل بن ابی‌سهل» و «فضل بن سهل» توجه داشت.

۳. همان، ص ۱۸.

۴. همدانی، تكملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

۵. نجاشی، رجال، ص ۳۱ ش ۶۸.

استفاده می‌شود او مدتی حاکم قرية النعمان بوده است.^۱

۶. ابویعقوب اسحاق فرزند ابوسهل متکلم که مورخان از وی به عنوان کسی که القاهر بالله عباسی را به خلافت رساند، یاد کرده‌اند^۲ و این نشان دهنده نفوذش در دستگاه خلافت است. در عین حال گفته‌اند او با این کار، ناخواسته مرگ خود را سبب شد، زیرا قاهر پیش از خلافت خواسته بود کنیز آوازه خوانی بخرد که نوبختی پول بیشتری داد و آن را گرفت. قاهر پس از رسیدن به قدرت او را دعوت کرد و به سرچاهی برد و داخل آن انداخت و خود تماشا کرد (۳۲۲ق).^۳

۷. ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل (م ۳۲۴ق)، نوه ابوسهل متکلم از رجال مرتبط با حکومت عباسی است که صاحب نفوذ و وکیل فروش اموال خلیفه بود.^۴ ذهبی او را از کاتبان بزرگ دانسته^۵ و ابن‌نجار از شراب‌خواری او سخن گفته است.^۶

۸. ابوعبدالله حسین بن علی نوبختی (م ۳۲۶ق) که در خدمت ابن‌رائق بود به طوری که از او به عنوان وزیر ابن‌رائق یاد می‌شود.^۷ همدانی او را به عقیف بودن و حُسن اداره امور، ستایش کرده و گزارش می‌کند که او مدتی عامل واسط و صلح و مبارک از طرف هارون بن غریب بود.^۸

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۲۴.

۲. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۲۷۳ و ابن‌اثیر،

الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۴۴.

۳. ابن‌اثیر، همان، ج ۸، ص ۲۹۶.

۴. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۳۳۱.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۴، ص ۲۱۱.

۶. ابن‌دیماطی، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۱۴۴.

۷. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۴۵۲ و ابن‌اثیر، همان، ج ۸، ص ۳۳۱.

۸. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۲۸۸. صلح و مبارک دو محل در نزدیکی واسط بوده‌اند.

۹. ابوعلی نوبختی که در سال ۳۳۱ق نیابت حکومت رجبه و اطراف فرات را از سوی درباریان عهده دار بود.^۱
در مجموع به نظر می‌رسد به رغم تشیع امامی نوبختیان که کاملاً مشهور است، آنان در اداره امور همانند دیگر مسلمانان رفتار کرده و باورهای خود را هیچ‌گاه در امور اجرایی نشان نداده‌اند.

خاندان ابودلف (قرن سوم هجری)

احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عَجَلی (م ۲۸۰ق) و خانواده‌اش از امرای مشهور دوره دوم بنی عباس به شمار می‌روند. پدر بزرگش ابودلف قاسم بن عیسی از هواداران امین عباسی بود و کرج ابی دلف^۲ به نام او مشهور بود. همین طور پدرش عامل عباسیان بر منطقه جبال ایران بود.^۳ احمد، زمانی از سوی معتضد خلیفه عباسی مأمور سرکوبی رافع بن هرثمه شد.^۴
عده‌ای از عالمان و نویسندگان، بر این باورند که این خاندان شیعه بودند. عبدالجلیل رازی از احمد بن عبدالعزیز با عظمت یاد کرده و استقبال او از موسی میرقع را دلیل دوستی‌اش نسبت به خاندان پیامبر ﷺ می‌داند.^۵ یکی از نویسندگان معاصر هم می‌نویسد: «ابودلف عَجَلی که فرزندش عبدالعزیز یکی از بزرگ‌ترین

۱. همدانی، همان، ج ۱۱، ص ۳۳۶.

۲. کرج ابی دلف به شهر کرج کنونی ارتباطی ندارد و به عنوان شهری از ناحیه جبال، در منابع شهرت دارد. نام کنونی آن «کره رود» است. ر.ک: دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۰۸۳ و ۱۶۱۳۷.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۳۷۲.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۳۱. مسعودی نام پدر رافع را لیث ضبط کرده که به نظر می‌رسد با رافع بن لیث، شورش‌ی زمان هارون در خراسان خلط کرده است (مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴).

۵. عبدالجلیل رازی قزوینی، النقض، ص ۳۰۴.

امرای شیعه محسوب می‌شد...»^۱.

در باره گرایش مذهبی این خانواده به مطلبی صریح و معتبر دست نیافتیم، ولی علی‌القاعده بایستی آنان را از نظر مذهبی، تابع حکومت و مذهب عامه و غالب آن وقت دانست. البته انتساب این خاندان به تشیع را می‌توان به دو دلیل دانست: یکی آنکه هنگام مهاجرت موسی مبرقع فرزند امام جواد علیه السلام به کاشان، ابن‌ابی‌دلف از او به گرمی استقبال کرد، دیگر گزارشی از مسعودی است که در پی می‌آید.

اما استقبال از موسی بیش از آنکه دلیل تشیع ابن‌ابی‌دلف باشد، دلیل همراهی موسی با خلافت عباسی است. بنا به روایتی که در منابع شیعه آمده است، موسی بن جواد علیه السلام متهم به برخی انحرافات و سرپیچی از ارشادات امام هادی علیه السلام است.^۲ همچنین او لباس سیاه [که نشان مخصوص عباسیان بود] بر تن می‌کرد و همنشین متوکل بود.^۳ اخراج او از قم^۴ با آنچه از دوستی قمی‌ها نسبت به ائمه سراغ داریم، می‌تواند قرینه دیگری بر ابهام در شخصیت موسی باشد. زمانی که این علوی به کاشان رفت، احمد بن عبدالعزیز بن ابی‌دلف عجلای از او به گرمی استقبال کرد و به او هدایای گران‌بها داد و سالی هزار مثقال طلا برای او مقرر کرد.^۵

۱. ابن‌اثیر، ترجمه کامل ابن‌اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۸، ص ۴۳؛ در جای دیگر (ج ۱۸، ص ۲۹۸) احمد و برادرش عمر فرزندان ابودلف را از امرای بزرگ شیعه می‌داند. این دو مطلب افزوده و نظر مترجم است و در خود الکامل نیست.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۰۷ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۲. شیخ مفید این خبر را از کلینی نقل کرده، اما در ارشاد کامل‌تر آمده است.

۳. بخاری، سُرُّ السِّلْسِلَةِ الْعُلَوِيَّةِ، ص ۴۱. تعبیر وی چنین است: «اخص بخدمة المتوكل و منادمته».

۴. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۵. البته گفته می‌شود آنکه به قم آمده محمد فرزند این موسی است (ر.ک: مدرسی طباطبایی، تربت پاکان، ج ۲، ص ۷۸)، اما در هر صورت، نتیجه این بحث تفاوتی نخواهد داشت.

۵. حسن بن محمد قمی، همان.

استقبال گرم احمد از موسی با توجه به اینکه وی نماینده خلافت در منطقه بود، همچنین بخشش‌های او، حکایت از دوستی فرزند امام جواد علیه السلام با حکومت وقت دارد نه دوستی احمد با شیعه و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.

گزارش مسعودی می‌تواند دلیلی بر تشیع پدر این خانواده باشد، لکن موضع فرزندان او متفاوت است و نمی‌تواند تشیع فرزندان را اثبات کند. مسعودی می‌نویسد: عیسی بن ابی دلف گفته است که برادرش دلف^۱ بر علی علیه السلام خُرده می‌گرفت و با شیعیان مخالفت می‌کرد. زمانی پدرش به او گفت که علت این دشمنی، ناپاک بودن نطفه اوست.^۲

درباره عبد العزیز بن ابی دلف دلایل کافی برای عدم تشیع وی، بلکه دشمنی‌اش با علویان و شیعیان وجود دارد. اعدام یکی از علویان در آوه^۳ و شلاق زدن یکی از شیعیان به دلیل مخالفت با خلیفه اول^۴ از اقدامات اوست. شکایت یکی از شیعیان از او نزد امام عسکری علیه السلام و نفرین امام به عبد العزیز^۵ نمونه دیگر است.

آل فرات (قرن سوم و چهارم هجری)^۶

این خاندان از دولتمردان مشهور شیعه هستند که نزدیک به صد سال، امور و

۱. نام عیسی و دلف با آنچه از افراد این خانواده سراغ داریم مطابق نیست و به نظر می‌رسد افتادگی یا اشتباهی در این نسب رخ داده باشد.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۵.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ص ۵۳۷؛ در تاریخ قم (ص ۲۳۱) می‌خوانیم: «وقتی خواستند او را گردن بزنند عبد العزیز را به حرمت پیامبر سوگند داد، او گستاخانه گفت: اگر به جای تو جدت هم بود، او را می‌کشتم».

۴. ابن حیان انصاری، طبقات المحدثین بابصهان، ج ۲، ص ۳۲۹ و سماعی، الانساب، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

۶. در باره این خانواده، رک: صادق سجادی، «ابن فرات»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۲. اطلاعات کامل این مقاله، ما را از بیان جزئیات حوادث تاریخی درباره ایشان بی‌نیاز می‌کند.

مناصب حکومتی از وزارت و منشی‌گری و مسئولیت امور مالی در خلافت عباسی را بر عهده داشتند. شخصیت مشهور این خاندان، ابوالحسن علی بن محمد بن موسی بن فرات (م ۳۱۲ق) و پس از او نواده برادرش جعفر، یعنی ابوالفضل جعفر بن فضل بن جعفر بن محمد (م ۳۹۱ق) است که هر دو مدت‌ها وزیر عباسیان بودند و بارها مورد لطف و غضب خلیفه و درباریان قرار گرفتند. در باره نیای این خاندان، یعنی فرات و ارتباط سرشاخه‌های این نسل با فرات بن احنف و عمر بن فرات نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد، همان‌گونه که به قطع نمی‌توان ارتباط اینان را با نوفل بن فرات، والی منصور عباسی بر مصر در سال ۱۴۱ق^۱ نادیده گرفت، به‌خصوص که این‌اثر در یک مورد از وی با عنوان نوفل بن محمد بن فرات یاد کرده و ابن‌خلدون هم آن را تأیید کرده است.^۲ به همین دلیل زامباور برای فرات فرزندی به نام محمد و برای محمد، نوفل را در نظر گرفته است.^۳

در منابع تاریخ و حدیث شیعه و سنی از افراد بسیاری نام برده می‌شود که نسب نزدیکی با عنوان فرات جدّ این خاندان دارند، حتی برخی از آنان راوی شیعه یا از یاران ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند. از این جمله نام احمد بن فرات، مشهور به ابومسعود رازی ضبّی (م ۲۵۸ق) است که کسی از نسبت او با این خانواده سخن نمی‌گوید.^۴ اما خویشاوندی افرادی چون یحیی بن حسن بن فرات، برادرش زیاد بن حسن، فرات بن مسلم و فرزندش نوفل بن فرات رقی عامل عمر بن

۱. ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۵۱۱-۵۱۴.

۲. ابن‌اثر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۰۸ (مقایسه کنید با صفحات ۵۱۰ و ۵۱۲) و ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۳، ص ۴۲۲.

۳. زامباور، معجم الانساب و الاسرات الحاكمة، ص ۱۷.

۴. او یکی از محدثان ساکن اصفهان بوده و نسبت رازی و ضبّی بودنش با آل فرات نمی‌خواند. ر.ک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۰۴.

عبدالعزیز^۱ و محمد بن موسی بن فرات^۲ با این خانواده قابل گفت و گو است. تناسب زمانی و شغلی برخی از اینها ارتباط آنان را تقویت می‌کند. برای مثال، زیاد بن حسن بن فرات از اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده شده^۳ و با توجه به اینکه برادر دیگری به نام یحیی دارد^۴ که در قیام شیعی ابوالسرایا شرکت داشته است،^۵ و به قرینه تناسب نام انبیا در میان برادران (یحیی و موسی)، می‌توان او را هم از این خانواده دانست.

اما در باره موسی تنها این مطلب وجود دارد که فاطمه دختر هارون بن موسی از پدر و او از جدش روایت کرده است. در این روایت، موسی از محمد بن ابی‌عمیر روایت کرده است.^۶ در روایتی از محمد بن موسی بن فرات آمده است که جدم گفت: روزی در دیوان مشغول بودم که مردی از دهقانان بادوریا نزد من آمد.... این خبر در دو کتاب البلدان و تاریخ طبری به نقل از محمد بن موسی بن فرات (به همین عنوان نه محمد بن موسی بن حسن بن فرات) آمده است. در کتاب طبری راوی می‌گوید: در خبری دیگری آمده است که محمد بن موسی بن فرات از پدر یا جدش شنیده که وقتی در دیوان خود مشغول بوده است، شخصی از دهقانان بادوریا نزد او آمده و چنین و چنان گفته است. این خبر در کتاب طبری با تردید در مورد پدر یا جد محمد بن موسی آمده است و راوی می‌گوید شک دارم که محمد گفت از پدرم شنیدم یا از پدر بزرگم.^۷ اما در کتاب البلدان ابن فقیه همدانی آمده

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۸، ص ۲۴۴ و ج ۶۲، ص ۲۹۲.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۶۲۰.

۳. شیخ طوسی، رجال، ص ۲۰۸.

۴. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۲ و ۲۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۴۸.

۶. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۵۲.

۷. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۶۲۰.

است: «قال محمد بن موسی بن فرات الکاتب سمعت جدی یقول...».^۱ ابهام دیگر این خبر آن است که نام محمد بن موسی به درستی ذکر نشده و باید محمد بن موسی بن حسن بن فرات باشد (البته این معمول است که در انتساب به معاریف، سلسله نسب را حذف می‌کنند). بنابراین، روشن نیست کدام یک از اجداد محمد در دیوان بوده است. اگر روایت ابن فقیه را که معاصر طبری است و تردید راوی در آن وجود ندارد، بگیریم و حذف در نسب را هم در نظر بگیریم، مراد آن است که حسن بن فرات در امور دیوانی دستی داشته است. در این صورت، ورود این خانواده به دستگاه خلافت از موسی نیز جلوتر خواهد رفت. این چند نفر نیای پیشین، وزرا و دولتمردان آل فرات هستند که اطلاع چندانی از آنان در دست نیست، اما از این پس، یعنی بعد از موسی، نام این خاندان در تاریخ اسلام فراوان به چشم می‌خورد. در اینجا ابتدا به دلایل شیعه بودن و نوع تشیع آنان پرداخته، سپس در مورد دولتمردان ایشان گفت‌وگو می‌شود.

تشیع آل فرات

مورخان هنگام نام بردن از این خانواده و رویدادهای ایشان، به ندرت از گرایش مذهبی آنان یاد کرده‌اند. همچنین شرح حال‌نویسان اهل سنت که غالباً از تشیع افراد به بدی یاد می‌کنند و از آن نمی‌گذرند، در غالب موارد به شیعه بودن این خانواده اشاره‌ای ندارند. با این حال، دلایل کافی در باره شیعه بودن خاندان فرات وجود دارد و حتی می‌توان گفت تردیدی در امامی بودن آنان نیست. آنچه در پی می‌آید بیشتر دلایل امامی بودن آنهاست:

۱. نام افرادی از این خانواده در اسناد روایات شیعه و در ردیف راویان

۱. ابن فقیه همدانی، البلدان، ص ۲۹۳.

امامی مذهب وجود دارد.^۱

۲. نام‌های علی، حسن، حسین، محسن، جعفر و فاطمه در این خانواده کاملاً گویای گرایش مذهبی آنان است.

۳. شیخ صدوق روایت می‌کند که هارون بن موسی بن فرات در نامه‌ای از امام عصر خویش خواست تا برای آزادی دو فرزند برادرش از زندان دعا کند و جوابی در تعلیم دعای زندانیان برای او ارسال شد.^۲ مراد از دو فرزند برادر او احمد و علی فرزندان محمد بن موسی است که هم زمان در زندان بودند.^۳ بنا به گفته طبری که تعقیب آن دو را در سال ۲۷۸ق و دستگیری احمد را در همین سال نوشته است،^۴ بایستی برادر نیز در همین موقع به او ملحق شده باشد. بنا به روایت دیگری ابن فرات در نامه‌ای به امام عسگری علیه السلام نیز درخواست دعا می‌کند.^۵

۴. در کتاب کافی^۶ آمده است که از ناحیه مقدسه توقیعی در منع زیارت کربلا و کاظمین وارد شد. علت این امر وقتی روشن شد که وزیر (احتمالاً ابن فرات) شخصی را خواست و به او گفت: بنو فرات و اهل برس را ببین و به آنها بگو به زیارت نروند، چون خلیفه مأمور گماشته است. طبق روایت که ناقل آن علان

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵۱۱ و شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱، در موضوع تسمیه امیرالمؤمنین علیه السلام؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷ در موضوع غیبت امام دوازدهم و همان، ص ۳۲۱ در مذمت جعفر کذاب.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۴.

۳. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۲.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۰، ص ۲۲ و ۲۳. البته در کتاب، «ابو احمد» ذکر شده که درست نیست، چون ابو احمد محسن این موقع کودک بوده است.

۵. ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ص ۵۶۸.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

کلینی و ثقه است،^۱ بنی‌فرات محل اتهام بوده‌اند.

۵. گزارش‌هایی در باره بنی‌فرات وجود دارد که با توجه به اختصاص موضوع برائت و مخالفت با خلفا در امامیه، تشیع خاص آنان را اثبات می‌کند. یکی اینکه ابن‌میثم بحرانی (قرن ۷) قدیمی‌ترین نسخه یا یکی از قدیم‌ترین نسخه‌های خطبه شقشقیه را به خط یا تقریظ ابوالحسن علی بن فرات دیده است.^۲ دیگر آنکه گفته‌اند جعفر بن فضل مشهور به ابن‌حزابه در کتاب غرر از جریان آتش زدن در خانه حضرت زهرا علیها السلام سخن گفته است.^۳

۶. شیخ طوسی در روایتی در کتاب الغیبه^۴ می‌گوید که آل‌فرات به نوبختی، نایب امام عصر کمک مالی می‌کردند.

۷. موضوع غلو و اتهاماتی این‌گونه در مورد برخی افراد این خانواده،^۵ فرع بر تشیع و امامی بودن است و آن‌گونه که گفته می‌شود محسن با شلمغانی ارتباط داشته است.^۶

۸. یکی از محدثان که متهم و منتسب به ناصبی‌گری بود، توسط ابن‌فرات از بغداد تبعید شد، ولی وقتی علی بن عیسی به وزارت رسید او را برگرداند.^۷

۱. ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۲۶۰.

۲. ابن‌میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۳. البته عنوان خطبه برای شقشقیه درست نیست و امام این سخنان را در گفت و گو با ابن‌عباس فرموده است.

۳. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹. در پاورقی به نقل از آیت‌الله مرعشی نجفی احتمالاتی در باره کتاب الغرر و مؤلف آن داده شده و سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۴، ص ۱۳۵) از کتاب الغرر ابن‌حزابه سخن گفته است.

۴. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۳۷۲.

۵. در باره همراهی محمد بن موسی و فرزندش احمد با نصیری، ر.ک: طوسی، همان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۶. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۹۰.

۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۳۴.

مورخان و شرح حال‌نویسان هم به گرایش شیعی خاندان فرات اشاره‌هایی کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه به صراحت و دلالت آنچه گذشت نمی‌رسد.

دولتمردان آل فرات

پیش‌تر در باره نیای این خاندان و دخالت او در امور دیوانی یا کارگزاری دولت عباسی اشاره شد، در اینجا به ادامه نسب آنان پرداخته و از دولتمردان این خاندان سخن می‌گوییم:

۱. محمد بن موسی بن حسن بن فرات: وی متهم به حمایت از محمد بن نصیر نُمیری است. صولی گوید: «او کارهای مهمی را عهده دار بود».^۱ خودش گفته که والی ماسبذان بوده است.^۲ مسعودی اشاره می‌کند که وی عامل احمد بن خسیب بود و احمد با او بد رفتاری می‌کرد.^۳ در مورد ولایت وی بر این منطقه و رویدادهای جزئی آن، گزارشی در دست نیست.

۲. احمد بن محمد (م ۲۹۱ق):^۴ وی همانند پدرش متهم به ارتباط با نصیریه است. او مدتی امور دیوان در دولت معتمد (۲۷۹ق) را بر عهده داشت، اما در اواخر حکومت معتمد، یعنی سال ۲۷۸ق دستگیر شد و به زندان افتاد تا اموال برده شده را بازگرداند،^۵ اما به سبب کفایتش در امور دیوانی، بار دیگر به سمت خود بازگشت. مهارت او تعجب همگان را بر می‌انگیخت به طوری که از او ستایش‌ها

۱. همدانی، تكملة تاريخ الطبرى، چاپ شده در: تاريخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۲۴۶ به نقل از: صولی.

۲. تنوخى، الفرج بعد الشدة، ج ۱، ص ۶۶.

۳. همدانی، تكملة تاريخ الطبرى، چاپ شده در: تاريخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۲۴۶ به نقل از: صولی.

۴. برای آگاهی بیشتر در باره وی، ر.ک: ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۴.

۵. طبرى، تاريخ الامم و الملوك، ج ۱۰، ص ۲۳.

کرده‌اند. ابن خلکان در عبارتی از ابوالعباس احمد با عنوان وزیر یاد می‌کند و این به مناسبت مرثیه ابن معتز در باره احمد است. آنگاه می‌گوید: قول درست این است که آن را در مرثیه عبیدالله بن سلیمان وزیر گفته است.^۱ گویا این اختلاف از آنجا ناشی شده است که گفته‌اند معتضد بعد از مرگ عبیدالله بن سلیمان خواست احمد را به وزارت بردارد، لکن رأی او را به قاسم فرزند عبیدالله برگرداندند.^۲ گفته‌اند هم‌و به تحریک برخی اطرافیان، احمد را مسموم کرد و او در سال ۲۹۱ق از دنیا رفت.^۳ فرزند وی عباس نیز در معرض وزارت بود،^۴ لکن دین‌داری، او را از این امر باز داشت.^۵ از گزارش‌های تاریخی بر می‌آید که وی ابتدا در دستگاه خلافت بود، ولی منزوی شد.^۶

۳. علی بن محمد بن موسی بن حسن بن فرات (م ۳۱۲ق): وی مشهورترین شخصیت سیاسی و دولتمرد خاندان فرات است که در مناصب دیوانی و چندین دوره وزارت شرکت داشت. در بیشتر مواردی که واژه ابن فرات مطلق آمده، مراد اوست. زندگی وی فراز و نشیب‌های فراوانی داشت، زیرا سه بار وزارت گرفت و سه بار عزل و زندانی شد و سرانجام او و فرزندش محسن را سر بریدند و جسدشان را در فرات (یا دجله؟) غرق کردند. در اینجا بنا نداریم به شرح حال وی بپردازیم، به خصوص که از او بسیار سخن گفته‌اند. از منابع کهن، صابی بخش مهم کتاب الوزراء را به وی اختصاص داده و مطالب زیادی از جزئیات زندگی سیاسی و

۱. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

۳. تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۳، ص ۲۷۲.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۵۷.

۵. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۵، ص ۱۶۱: «فامتنع تدیناً».

۶. همدانی، تكملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

شخصی او را شرح کرده است. از متأخرین هم مدخل ابن فرات دائرة المعارف بزرگ اسلامی به تفصیل در باره ابوالحسن علی سخن گفته و به حد کافی به بررسی زندگی وی پرداخته است. آنچه مورد نظر ماست مباحث مربوط به موضوع نوشتار، یعنی انگیزه‌ها و آثار حضور سیاسی وی در صحنه سیاست و وزرات است.

از مطالعه زندگی ابن فرات همانند دیگر دولتمردان شیعه انگیزه مذهبی وی از ورود به دستگاه خلافت استفاده نمی‌شود یا دست‌کم این مطلب از منابع و گزارش‌ها بر نمی‌آید و اگر وی چنین قصدی داشته بر ما پوشیده است. آنچه در تاریخ ثبت شده، ثروت زیاد بنو فرات، به خصوص علی بن محمد است که همین موضوع در عزل و نصب مکرر وی از وزارت تأثیر داشت. دوران وزارت علی بن فرات پیوسته مشحون از سیاسی بازی، عزل و نصب زیردستان، مصادره، بگیر و ببند و حتی قتل و غارت است، به‌ویژه دوره آخر وزارتش که بعد از دو دوره زندان و شکنجه تا دم مرگ، تصمیم گرفت از مخالفان خود که در دوره‌های قبل با آنان مدارا می‌کرد به سختی انتقام گیرد.

با توجه به معمول بودن اتهامات به افرادی چون ابن فرات که در طول تاریخ، به خصوص مخالفانشان در آن دوره، رواج می‌دادند، نمی‌توان اتهام همکاری او با قرامطه^۱ یا کشاندن (تحریک) بادیه‌نشینان را برای حمله به بغداد،^۲ پذیرفت. ثابت بن سنان گزارش کرده است که نصر بن حاجب، ابن فرات را به مکاتبه با ابوطاهر قرمطی متهم کرد و گفت که قصد براندازی دولت را داشته و دلیل

۱. زمانی خود ابن فرات، علی بن عیسی بن جراح را به رابطه با قرامطه متهم کرد (همدانی، تکملة تاریخ

الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۲۳۸).

۲. سهیل زکّار، اخبار القرامطه، ص ۲۱۳.

آن را تشیع آن دو دانست، اما ابن فرات قسم یاد کرد که با ابوطاهر ارتباطی نداشته و اولین بار است او را می‌بیند.^۱ اگر ابن فرات قصد براندازی داشت، در دوره اول یا دوم وزارتش و در زمانی که در اوج قدرت بود و شیعه هم موقعیتی داشت و حسین بن حمدان می‌توانست به سود او فعالیت کند،^۲ این کار را کرده بود. علی بن فرات در دوره وزارتش، از علویان و شیعیان حمایت سیاسی و مالی می‌کرد. گویا این کار از دیگران پوشیده نبوده است، به طوری که وقتی نصر حاجب طرف مشورت مقتدر برای وزارت فضل پسر برادر ابوالحسن علی قرار گرفت، گفت که شایستگی او خوب است، ولی بنو فرات رافضی‌اند.^۳

۴. فضل بن جعفر بن محمد بن فرات، ابوالفتح، ابن حنزابه: وی نیز از وزرای بنی عباس بود و در دوران مقتدر و پس از قتل او، وزارت فضل هم تمام شد. در عهد قاهر مدتی ریاست دیوان داشت و در عهد راضی دوباره به وزارت رسید. زمانی هم وزارت را رها کرد و به شام رفت و چون خلیفه دوباره پیغام فرستاد که او را به وزارت رساند، خبر مرگ او در شام را آوردند. مدتی هم در مصر بود. در باره تشیع و اقدامات مذهبی او جز آنچه در مورد خانواده‌اش می‌دانیم، چیز دیگری در دست نیست.^۴ تصحیح خطبه شقشقیه به او نسبت داده شده که درست نیست و این مطلب به عمویش علی مربوط است و پیش‌تر به آن اشاره شد. فضل بن جعفر را

۱. همان.

۲. ابن فرات تلاش کرد و برای حسین امان گرفت و او را والی قم و کاشان کردند (همدانی، تکملة تاریخ

الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۱۹۴).

۳. مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۲۵۹.

۴. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹۸. مجلسی این مطلب را پیش از امین در بحار الانوار (ج ۵۱، ص ۳۱۲) آورده است.

فردی مشهور به فضل و دانش، کتابت، ترک لِهو و شوخی وصف کرده‌اند.^۱ در خصوص انگیزه و آثار وزارت وی هم مطلبی یافت نشد.

۵. جعفر بن فضل بن جعفر بن محمد ابن حنزابه: وی وزیر دولت اخشیدی مصر بود. با آنکه مشهور مورخان او را فقط وزیر کافور اخشیدی (۳۵۵-۳۵۷ق) معرفی کرده‌اند، لکن برخی به استناد سخن ابن تغری بردی^۲ وزارت جعفر را حدود بیست سال جلوتر و در زمان ابوالقاسم انوجور حاکم اخشیدیان (۳۳۵ - ۳۴۹ق) می‌دانند.^۳ با وجود ابهامی که سخن ابن تغری دارد،^۴ رفع اشکال به راحتی ممکن است، زیرا کسانی که می‌گویند جعفر وزیر کافور اخشیدی بود به این دلیل است که کافور همه امور انوجور را در دست داشت و در واقع پیش از استقلالش هم (در دوره انوجور) خود حکومت می‌کرد. جعفر پس از مرگ کافور که احمد بن اخشید کودک به حکومت رسید، همه کاره شد، با این حال، عزل و نصب و شکنجه در باره او نیز معمول شد. فرزند وی فضل بن جعفر بن فضل بن جعفر نیز وزارتی پنج روزه داشت و کشته شد.^۵ در مورد جعفر این نکته گفتنی است که او به رغم امور دولتی و وزارت، محدث نیز بود. ابن شهر آشوب نام او را در ردیف نویسندگان شیعه ذکر کرده و کتاب الغرر را اثر او معرفی

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوك، ج ۱۱، ص ۱۴۷.

۲. ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۳ ص ۲۹۲.

۳. صادق سجادی، «ابن فرات»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۹۱.

۴. زیرا در عبارت وی چنین آمده است: «ثم استوزر انوجور ابوالقاسم جعفر بن الفضل بن الفرات...» حال آنکه اولاً: ابوالقاسم کنیه انوجور است و علی القاعده باید ابوالقاسم بدل از آن بیاید و به همین سبب، محقق معاصر، ابوالقاسم را کنیه جعفر دانسته است، ثانیاً: به دلیل اینکه در جای دیگری کنیه ابوالقاسم برای جعفر نیامده و نام جعفر هم به صورت کامل نیامده است احتمال ضعیف می‌رود که مراد ابن تغری شخص دیگری بوده است.

۵. صادق سجادی، «ابن فرات»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۹۲.

می‌کند.^۱ شگفت آنکه شخصی چون ذهبی او را توثیق کرده است^۲ و این تجلیل وقتی جالب‌تر می‌شود که گفته شود جعفر در کتاب الغر از آتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام سخن گفته است.^۳ پیداست روابط این خانواده با اهل سنت به گونه‌ای بوده که مورد قبول آنان نیز بوده‌اند یا شیعه بودن خود را آشکار نمی‌کرده‌اند، هر چند شهرت بنوفرات به تشیع، این مطلب را رد می‌کند.

تا اینجا از مشاهیر خاندان ابن فرات که در سمت‌های کلیدی، به خصوص آنان که در وزارت اشتغال داشتند، سخن گفته شد. اما افراد دیگر این خاندان که سمت دولتی ندارند عبارت‌اند از:

۶. محسن بن علی فرزند وزیر مشهور ابوالحسن علی: پدر و پسر در سال ۳۱۲ق هم زمان کشته شدند. محسن که در کنار پدر امور دیوان را عهده دار بود، در فرار و گریز از مخالفانش خود را به شکل زنان در آورد و مدتی مخفی بود. در دوره سوم وزارت پدرش از عده زیادی انتقام گرفت و اموال آنان را مصادره کرد و به قتل رساند، به طوری که حتی با مخالفت پدر روبه‌رو شد.

۷ و ۸. ابو عبدالله و ابو عیسی فرزندان محمد بن موسی: صولی گوید: ابو عیسی شخصیتی بزرگ و زاهد بود که مجاورت مکه را اتخاذ کرد.^۴

۹-۱۳. دیگر فرزندان علی که البته شهرتی ندارند، ولی گاه به مشکلات مربوط به این خاندان گرفتار بوده‌اند، عبارت‌اند از: حسن، حسین، عبدالله، فضل، ابونصر. فضل دیوان مشرق را بر عهده داشت^۵ و سه فرزند دیگر علی همراه پدر در

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۶۸.

۲. ذهبی، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲۷، ص ۲۴۹.

۳. محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۳۹.

۴. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۲۴۶.

۵. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، چاپ شده در: تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۳۶.

زندان بودند، ولی برخی با پرداخت پول و برخی دیگر با دریافت پول و صله آزاد شدند!^۱

۱۴-۱۸. ابوالخطاب عباس، ابومحمد فضل، ابوجعفر محمد و فرات فرزندان احمد بن محمد بن موسی که اطلاعی از آنان در دست نیست.^۲ در باره ابوالخطاب عباس ذیل نام پدرش اشاره شد. از نسل فضل بن احمد، فرزندی مشهور است که علی نام داشته و امام جامع دمشق بوده است.^۳

۱۹ و ۲۰. ابوالحسن محمد و ابوالقاسم عبیدالله فرزندان عباس بن احمد که جزء محدثان به شمار رفته و نزد اهل سنت توثیق شده‌اند.^۴

۲۱-۲۴. ابوالحسن سیدوک فرزند جعفر بن فضل بن جعفر که در سال ۳۹۹ ق به دست حاکم فاطمی کشته شد.^۵ به دیگر فرزند جعفر با نام فضل ذیل نام پدر اشاره شد. از نسل جعفر، محدثان و مشاهیر دیگری وجود دارند، مانند عباس بن فضل^۶ و همچنین احمد بن علی بن فضل بن طاهر بن حسین بن جعفر.

۲۵ و ۲۶. هارون بن موسی و دخترش فاطمه که در منابع روایی شیعه از آنان یاد شده و فاطمه حدیثی از جدش روایت کرده است.^۷

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۱۵۴.

۲. در باره سه نفر اول ر.ک: صادق سجادی، «ابن فرات»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۴ به نقل از: صابی، الوزراء. در باره فرات بن احمد، ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۰، ص ۱۳۳ و ج ۱۱، ص ۲۳.

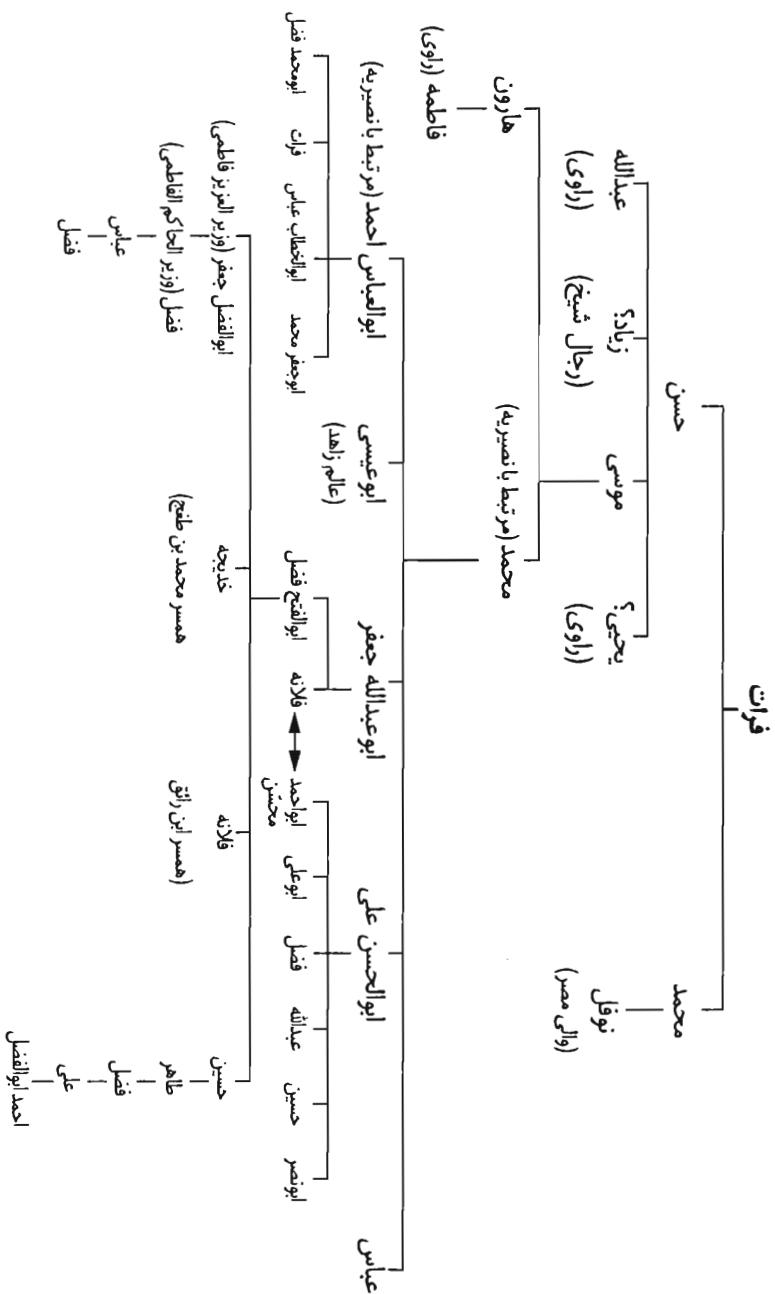
۳. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۱۳۵.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۳۸ و ۱۰، ص ۳۵۸.

۵. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۷، ص ۱۶۴.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۰، ص ۴۴.

۷. شیخ طوسی، رجال، ص ۴۵۲.



خاندان بریدی (۳۱۶-۳۳۸ق)

بریدیان (ابوعبدالله، ابویوسف و ابوالحسین) فرزندان کاتب بصره و خود نیز کاتب بودند. آنان پیوسته با مناطق اطراف خود، از جمله حمدانیان و آل‌بویه نزاع داشتند. فرد مشهور این خاندان، ابوعبدالله بریدی (م ۳۳۲ق) است. آنان پس از غلبه بر اهواز، با یکدیگر اختلاف کردند.^۱ در منابع مشهور تاریخی از تشیع این خاندان، نامی به میان نیامده است. برخی دایرة المعارف‌ها با اختصاص مدخلی به خاندان بریدی، فقط آنان را از دولت‌های شیعه شمرده و در باره تشیع آنان بحث و سخنی ندارند، بلکه فقط از نزاع‌های آنان با دولت‌های معاصر و هم‌جوار سخن می‌گویند.^۲ یکی از معاصران می‌نویسد: آنچه عقیده بریدیان را نشان می‌دهد چیزی نیست جز اشاراتی از مسکویه که می‌گوید وقتی خلیفه دستور بازداشت سه برادر را داد، اظهار کردند به مسجدالرضا^۳ در اهواز می‌روند. ولی این سخن مسکویه هم عقیده دینی آنها را نشان نمی‌دهد، چون رفتن به مسجدالرضا برای دوری از دشمنانشان بوده نه زیارت آنجا.^۴ همان گونه که این نویسنده بیان می‌کند از عبارت مسکویه^۵ نمی‌توان تشیع این خانواده را استفاده کرد و اگر دلیلی برای مذهب آنان وجود داشته باشد در جای دیگری باید جست. یکی دیگر از

۱. ذهبی، تاریخ الاملام، ج ۲۴، ص ۴۶.

۲. صادق سجادی، «آل‌بریدی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ ص ۶۰۸ و دائرة المعارف تنبیح، ج ۳ ص ۲۱۹.

۳. این مسجد در اهواز بوده و منسوب به امام هشتم شیعیان است (یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل اهواز، ج ۱، ص ۲۸۵).

۴. ناجی هاشمی، «البریدیون»، مجله المورد، ج ۲، ش ۱، ص ۵۴.

۵. «فاظهوروا انهم یریدون مسجد الرضا» (مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۲۸۴).

نویسندگان معاصر در باره عملکرد این خاندان می‌نویسد:

تاریخ بیست ساله این خاندان، مانند بیشتر دولت‌های پراکنده‌ای که در سده‌های چهار و پنج قمری در سرزمین‌های خلافت شرقی پدیدار شدند، داستان ستم‌گری و نیرنگ و خیانت و چپاول مردم است... ابو عبدالله برادر خود ابویوسف را بکشت و اموالش را تصاحب کرد. برادر سوم، ابوالحسین نیز بر ابوالقاسم برادرزاده خود بشورید و به پیکار پرداخت. فتوای فقها و علمای بغداد بر قتل و بردار کردن و سوزاندن ابوالحسین چیزی نیست جز انعکاس همان ستمگری‌ها.^۱

نگارنده به‌رغم جست و جوی فراوان، به قراینی که بر تشیع بریدیان دلالت داشته باشد دست نیافت، مگر آنکه ارتباط و هماهنگی آنان با قرامطه نشانه‌ای بر تشیع آنان گرفته شود.^۲

بنوشاهین (قرن ۴)

عمران بن شاهین و فرزندان او به دلیل مخالفت با حکومت آل‌بویه مدتی با آنان در جنگ بودند و در بطیحه، منطقه‌ای میان بصره و واسط، حکمرانی داشتند. در اعیان الشیعه از این خانواده به تفصیل یاد شده، ولی در مورد تشیع آنان سخنی نیست مگر آنکه گفته شده مسجدی در نجف به آنان منسوب است.^۳ تنها مطلبی که در باره شیعه بودن این خاندان می‌توان گفت داستانی است که عبدالکریم بن طاووس حلی در کتاب فَرَحَةُ الْعَرَى آورده است و در آن از ارادت و ولایت عمران

۱. صادق سجادی، «آل‌بریدی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۱۱.

۲. در باره ارتباط بریدی با قرامطه، رک: ابن‌اثیر، کامل ابن‌اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۸، ص ۴۶۹.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴۲.

به امیر مؤمنان علیه السلام سخن می‌گوید. این داستان که از دو بخش تشکیل شده، به اجمال چنین است: عمران که از عضدالدوله مخفی بود به بارگاه علی علیه السلام پناه برد. در آنجا امام را به خواب دید که فرمود: فردا فناخسرو^۱ به اینجا می‌آید با او سخن بگو تو را خواهد بخشید. فردا رؤیای او به وقوع پیوست و وقتی عمران از نام فناخسرو با عضدالدوله سخن گفت، تعجب کرده گفت: این نام را کسی نمی‌دانت. به هر حال، حاکم بویه او را بخشید و خلعت داد و ولایت کوفه را به او واگذار کرد. عمران که نذر کرده بود اگر حاکم او را ببخشد پیاده و سربرهنه به زیارت امیر مؤمنان علیه السلام برود، در تاریکی شب و تنها به زیارت رفت. راوی داستان از پدر بزرگ خود، علی بن طحال نقل می‌کند که علی علیه السلام را در خواب دیدم، فرمود: در را برای ولی من عمران بن شاهین بگشا. وقتی عمران به در بارگاه رسید و این خواب را شنید به سجده افتاد و بعدها رواقی را که به نام او خوانده می‌شود در نجف و کربلا بنا کرد.^۲ این مطلب با آنچه در باره رواق یا مسجد عمران بن شاهین در نجف شهرت دارد ارتباط پیدا کرده و گفته می‌شود علت نام‌گذاری آن، همین داستان و کرامت بوده است.^۳ این داستان به فاصله سه قرن از واقعه برای اولین بار توسط ابن طاووس حلی نقل می‌شود و روایات تاریخی به آن اشاره‌ای ندارد، بلکه مرگ او را مورخان در حال جنگ و محاصره دانسته و سخنی از عفو و صلح نزده‌اند. کاشف الغطاء در کتاب اصل الشيعة و اصولها، به عمران اشاره کرده و می‌نویسد: تشیع او با آنچه در مصادر بررسی کرده‌ام برای من ثابت نشد.^۴

۱. نام فارسی عضدالدوله.

۲. ابن طاووس، فرحة الغری، ص ۱۶۸ و به نقل از او: علامة حلی، الدلائل البرهانیة، چاپ شده در:

الغارات، ج ۲، ص ۸۷۴.

۳. جعفر نقدی، الانوار العلویة، ص ۴۰۹.

۴. محمدحسین کاشف الغطاء، اصل الشيعة و اصولها، ص ۳۶۳.

آل جُستان (۱۷۵-۳۹۶م)

نام این خاندان غالباً همراه با نام خاندان مسافر (۳۳۰-۴۵۴م) ذکر می‌شود. این دو خاندان به سبب خویشاوندی، با یکدیگر ارتباط داشتند و از حکومت‌های محلی نواحی طبرستان به شمارند. محدوده حکومت و اسم حاکمان آنها نیز شباهت زیادی به یکدیگر دارد. در منابع متأخر و مطالعات جدید، این دو خاندان دولتی را شیعه تلقی کرده‌اند.^۱ جستان بن وهسودان دختری داشت که به ازدواج محمد بن مسافر در آمد^۲ و پیوند جستانیان با آل مسافر را قوی‌تر کرد. مرزبان بن جُستان نخستین حاکم این خانواده به سال ۱۸۹ق از هارون الرشید امان و کسوت گرفت.^۳ یکی دیگر از این خاندان علی بن وهسودان بود که از سوی مقتدر خلیفه عباسی به حکومت اصفهان و پس از آن منطقه جبال گمارده شد و بر خلاف پدر و برادرش با علویان بد رفتاری کرد و حسن بن قاسم، داعی صغیر را دستگیر و زندانی نمود.^۴

مورخان در مورد تشیع این خاندان سخنی ندارند. آنچه هست حمایت برخی از حاکمان این دولت از علویان طبرستان است و با توجه به گرایش غالب آن منطقه به زیدیه و حمایت آل جستان از علویان حسنی زیدی، نمی‌توان به امامی بودن آنها تأکید کرد. مسکویه از گرایش مرزبان، برادر وهسودان، به اسماعیلیه سخن گفته،^۵ چنان‌که سکه‌ای دالّ بر حمایت وهسودان از این فرقه

۱. سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۲۴ و ۴، ص ۷۶ و باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۲۸۸. نام این دو در دایرة المعارف تشیع (ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۱۹) نیز آمده است.

۲. مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۱۸۷.

۳. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۳۱۶.

۴. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۲۸۱.

۵. مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۶۴.

موجود است.^۱ از این رو برخی به گرایش اسماعیلی آنان^۲ یا حمایت آنان از اسماعیلیه سخن گفته‌اند.^۳ کسروی که به تفصیل در باره آل مسافر سخن گفته، از تشیع آنان حرفی نمی‌زند.^۴ در هر صورت، دلیلی بر امامی بودن این حکومت‌ها در دست نیست.

بنی حسنویه (حدود ۳۴۸-۴۰۶ ق)

حسنویه بن حسین برزیکانی از امرای کُرد بود که پس از استقلال یافتن، در قسمت‌هایی از مناطق جبال، مانند همدان و کرمانشاه با دولت معاصر خود آل بویه جنگ و گریزهایی داشت. پس از او نیز دو نفر از خاندانش به نام‌های بدر بن حسنویه و فرزندش هلال بن بدر، امارت این نواحی را بر عهده داشته و به بنی حسنویه شهرت یافتند. غالب نویسندگان از این خانواده با عنوان دولتی شیعه یاد می‌کنند،^۵ حال آنکه منابع تاریخی آنان را شیعه نمی‌دانند. ابن اثیر می‌گوید که آنان پنجاه سال بر نواحی دینور و همدان و آذربایجان و... حاکم بودند.^۶ تنها قرینه موجود در باره تشیع این دولت، ارتباط مهم‌ترین و مشهورترین امیر این خاندان، بدر بن حسنویه با آل بویه است. او پس از مرگش، در حرم امیر المؤمنین علیه السلام دفن شد.^۷ سید محسن امین از وی در اعیان الشیعه نام برده است.^۸ در مورد رفتار

۱. تاریخ ایران (کبریج)، ج ۴، ص ۱۹۵.

۲. دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۱۹.

۳. باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۲۹۴.

۴. کسروی، شهریاران گنم، ص ۵۸-۱۱۲.

۵. برای نمونه ر.ک: پرویز اذکایی، «آل حسنویه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص ۶۸۴ و

دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۵۹.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۷۰۵.

۷. همان، ج ۹، ص ۲۴۸.

۸. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۴۵.

مذهبی این خاندان هم اطلاعی نداریم و گزارش‌های موجود، بیشتر در خصوص نزاع‌های آنان با دیگر حاکمان و از جمله بدر یا پسرش هلال است^۱ و مطلبی که به گرایش مذهبی آنان پردازد یافت نشد.

خاندان کاکویه (قرن ۵)

این خانواده از دولت‌های مستقل و امرای منطقه دیلم به شمار می‌روند که در نیمه اول قرن پنجم هجری در مناطقی از ایران حکومت کردند (۳۹۸ - ۴۴۳ ق). بانی این دولت، علاءالدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار بن کاکویه بود که به سبب آن‌که پسر دایی مجدالدله بویه به شمار می‌رفت، نام او را «کاک» یا «کاکو» به معنای دایی گذاشتند. نام محمد بن دشمن زیار در منابع شیعه و سنی فراوان آمده است، لکن از تشیع او کمتر سخن به میان آمده و اگر سخنی هم گفته شده با بیان دلایل همراه نیست. در برخی تحقیقات معاصر از اینان به عنوان دولتی شیعی نام برده شده،^۲ لکن دلایل تشیع آنان بحث نشده است، چنان‌که برخی هم به کلی از تشیع آنان سخن نگفته‌اند.^۳ سید محسن امین بارها از علاءالدوله نام برده و شرح حال او را آورده،^۴ اما به بررسی تشیع او نپرداخته است. تنها استاد جعفریان به مناسبت بررسی تشیع ابن سینا می‌نویسد:

وی در خدمت علاءالدوله از خاندان ابن کاکویه شیعی مذهب در اصفهان

۱. برای نمونه، ر.ک: ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۲۱۳ و ۲۴۸ و مسکویه، تجارب الامم، ج ۷، ص ۲۰ و ۱۶۷.

۲. ر.ک: صادق سجادی و سید علی آل داود، «آل کاکویه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۷ و دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۸۷.

۳. باسورث، مسله‌های اسلامی جدید، ص ۳۱۰ و استانیلین پول، طبقات ملاطین الاسلام، ص ۱۳۰.

۴. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۷۶.

بوده و نزدیکی وی به این خاندان که تمایلات قوی شیعی داشته‌اند می‌تواند ابن‌سینا را نیز نزدیک به اندیشه‌های شیعی نشان دهد.^۱

به نظر می‌رسد که برداشت وی از سخن ابن‌اثیر باشد که در باره ابن‌سینا می‌گوید: او در خدمت ابوجعفر علاءالدوله بود و شکی نیست که ابوجعفر فاسد الاعتقاد بود.^۲ با اینکه مراد ابن‌اثیر از فاسد الاعتقاد روشن نیست، لکن با توجه به سنی بودن او و اسماعیلی بودن گرایش خانوادگی ابن‌سینا، بایستی مراد از فساد عقیده را در نظر این مورخ، تشیع دانست. شاید یکی دیگر از دلایل تشیع این سلسله را همراهی با آل‌بویه بدانند. به هر حال، نگارنده در موضوع تشیع یا دست کم نوع تشیع این خاندان دلیل قانع‌کننده‌ای نیافت.

بنو مزید (۴۰۳-۵۴۵ق)

بنو مزید از خاندان‌های حاکم و دولت‌های مستقل شیعه بودند که با ساختن حله به سال ۴۹۵ق دولتی را در آنجا پایه‌گذاری کردند.^۳ ابوالحسن علی بن مزید پس از اختلاف با بهاءالدوله و همچنین غلبه بر او و بر بنی‌عقیل به استقلال رسید. ابن‌خلدون برای علی بن مزید عنوان رافضی را به کار برده^۴ و ابن‌اثیر هم گزارش کرده است در سال ۴۰۷ق که بین شیعه و سنی درگیری رخ داد، شیعیان از علی کمک خواستند.^۵ پس از او فرزندش دبیس و سپس منصور بن دبیس و آنگاه

۱. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱ ص ۳۳۹.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۴۵۶.

۳. شهرت حله به بنی‌مزید است به طوری که یاقوت می‌نویسد: حله نام چند جاست که مشهور آن حله بنی‌مزید است (معجم البلدان، ج ۲ ص ۲۹۵، ذیل مدخل حله). بانی این شهر را صدقه بن منصور می‌دانند (همان و ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۴۴۰).

۴. ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۱۲، ص ۶۳.

۵. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۲۹۵.

صدقه بن منصور به حکومت رسیدند.

ذهبی، دبیس دوم فرزند صدقه بن منصور (م ۵۲۹ق) را همانند پدرش شیعه دانسته، از جود و اخلاق نیکوی او سخن می‌گوید. اما هنگام گزارش قتل او به دست سلطان مسعود سلجوقی که به اتهام قتل خلیفه مسترشد اتفاق افتاد، می‌نویسد: «اراح الله الامة منه؛ خدا امت را از دست او نجات داد و راحت کرد». ^۱ ابن اثیر می‌گوید که مذهب دبیس تشیع بود و نه غیر از آن. ^۲ پس از دبیس نیز فرزندش محمد و نوه‌اش علی حاکم شدند.

مورخان با اینکه از دبیس تمجید کرده‌اند، افعال نادرستی هم به او نسبت داده و کلی‌گویی کرده‌اند که به نظر می‌رسد بخشی از این سخنان به سبب تشیع این خاندان است. در حیات سیاسی او حوادث زیادی رخ داد که در منابع تاریخی منعکس شده است، لکن در آنها مطلبی که به تشیع یا مذهب او مرتبط باشد - جز آنچه گذشت - وجود ندارد. در کتاب اعیان الشیعه از دبیس بن صدقه و ثابت بن علی یاد شده است، ^۳ در حالی که به نظر می‌رسد همه بنی‌مزید شیعه بوده‌اند. ابن اثیر می‌نویسد که ثابت بن علی بن مزید با بساسیری (امیرالامرای عباسیان) نزدیک بود و در سال ۴۲۵ق هر دو به جنگ برادرش دبیس بن علی رفتند و پس از جنگ و گریزی، دو برادر صلح کردند و بساسیری نزاع را رها کرد. ^۴ از ثابت بن علی در جای دیگری یاد نشده است.

۱. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۶۱۲. وی در موضوع سازش دبیس با فرنگیان هم از او به بدی

یاد می‌کند و تعبیر «قیحه‌الله» را می‌آورد (همو، تاریخ الاسلام، ج ۳۵، ص ۳۰۴).

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۴۴۰.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵.

۴. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۴۳۶.

بنو منقذ (۴۷۴-۵۵۲ه‍.ق)

گفته می‌شود این خاندان که به علم و ادب و شعر مشهورند، شیعه بوده‌اند.^۱ برخی از ایشان در قلعه شیزر^۲ در سوریه حکومت کردند. فرد مشهور آنان اسامة بن مرشد (ابن منقذ) در کنار فرماندهی و امارت در جنگ‌های صلیبی، به شعر و تألیف و تدریس نیز مشغول بود و آثار زیادی بر جای گذاشت.

آنچه در منابع از تشیع این خاندان وجود دارد تنها مربوط به اسامة بن منقذ است، چنان‌که گفته می‌شود در اشعار اسامة به تشیع خاندانش اشاره شده است.^۳ ذهبی به نقل از تاریخ الشیعه ابن ابی طی، اسامة را شیعه امامی می‌داند که تقیه می‌کرده است.^۴ هر چند در جای دیگری تعبیر «فیه تشیع» را به کار می‌برد.^۵ علت سردی روابط او با صلاح الدین ایوبی را هم گرایش شیعی او دانسته‌اند.^۶ اگر نبود سخن ابن ابی طی که گفته است اسامة تقیه می‌کرد، قطعاً آثار او را دلیل بر عدم تشیع او می‌دانستیم، زیرا در میان آنها مختصر مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و مختصر مناقب امیر المؤمنین عمر بن عبد العزیز به چشم

۱. ر.ک: سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۱۳ و دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۹۲.

۲. غالباً از این محل با عنوان قلعه یاد می‌شود. ابن اثیر می‌گوید: آن قلعه‌ای است نزدیک حماة بر کوهی بلند و بزرگ که فقط یک راه به آن منتهی می‌شود (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۲۱۹)، لکن سمعانی ذیل عنوان شیزری از آن با عنوان شهر و قلعه‌ای که از آنجا محدثانی برخاسته‌اند، یاد می‌کند (الانساب، ج ۸، ص ۲۳۷). این قلعه حدود سال ۵۵۰ق به سبب زلزله ویران شد (ابن خلدون، تاریخ، ج ۵، ص ۲۸۵ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۱، ص ۱۷۱).

۳. دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۴۹۳.

۴. ذهبی، میر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۱۶۶ و همو، تاریخ الاسلام، ج ۴۱، ص ۱۷۶.

۵. همو، البر، ج ۳، ص ۸۸.

۶. اسامة بن منقذ، الاعتبار، مقدمه فیلیپ جتی، صفحه «ل».

می‌خورد.^۱ چنان‌که در لابه‌لای کتاب‌های متعدد وی هم مطلبی که اختصاص به شیعه داشته باشد، یافت نشد، بلکه از خلفا و صحابه همچون اهل سنت نام برده و در باره ائمه علیهم‌السلام مطلبی دیده نمی‌شود. مطالبی چون نقل حدیث کساء^۲ هم گرچه گرایش عمومی شیعی را نشان می‌دهد، اما نمی‌تواند به شیعیان اختصاص داشته باشد، زیرا بسیاری از اهل سنت نیز این گونه احادیث را نقل می‌کنند. بنابراین، همه این مطالب را باید به حساب تقیه گذاشت و به نظر می‌رسد که اسامه آثار خود را بر روش دیگر مسلمانان نگاشته است. سید محسن امین در استدلال برای شیعه بودن وی شعری آورده که ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده است. البته این شعر در جای دیگری یافت نشد و ابن شهر آشوب هم تنها نام «ابن المقلد الشیزری» را ثبت کرده و سید محسن امین معتقد است مراد از این نام همان ابن منقذ شیزری است.^۳

اگر تشیع اسامه دلیل بر شیعه بودن خاندان وی باشد این دولت را دولتی شیعه به شمار خواهیم آورد، ولی به نظر می‌رسد آنچه در مورد تشیع این خاندان گفته می‌شود جز شهرت و جز استناد به کلمات ابن ابی طی، چیز دیگری نیست.

(ب) نقیبان

نقابت از مسئولیت‌های دوران عباسیان بود که بزرگانی از سادات و شیعیان آن را بر عهده داشتند. نقیب به معنای نماینده و در مواردی سرپرست یا واسطه بین دو

۱. اصل این دو کتاب از ابن جوزی بوده که تلخیص شده است. ر.ک: اسامه بن منقذ، المنازل و الدیار، ص ۵۱، مقدمه.

۲. اسامه بن منقذ، المنازل و الدیار، ص ۳۶۷.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۳. البته در متن به اشتباه و تصحیف، «شیرازی» آمده است.

شخص است. در قرآن از دوازده نقیب بنی اسرائیل سخن گفته شده^۱ و در عهد رسول خدا ﷺ و در جریان بیعت عقبه، دوازده نقیب از اوس و خزرج به نمایندگی تعیین شدند.^۲ نقابت در مدت نهضت عباسیان نیز تقریباً همین معنا را داشت و در واقع نقیب، داعی عباسیان و مبلغ آنان بود.

اما آنچه مورد نظر ماست نقابت به عنوان یک سمت رسمی است که با حکم خلیفه منصوب می‌شد و وظایف مشخصی را بر عهده داشت و در واقع، سرپرست سادات هاشمی و رابط آنان با حکومت بود. قدیم‌ترین نظریه در باره آغاز نقابت به معنای رسمی آن، به اوایل سده سوم هجری، یعنی حدود صد سال پس از تشکیل حکومت عباسی بر می‌گردد.^۳ کسی که به عنوان نقیب گمارده می‌شد، در مجالس مهم خلیفه حضور داشت و در امور سیاسی و گاه نظامی و قضایی دخالت می‌کرد.

از افراد و خاندان‌های زیادی در منابع تاریخ و انساب، به عنوان نقیب نام برده شده که از جمله آنان نصیرالدین ناصر بن مهدی علوی است. وی ابتدا جانشین نقیب بود، سپس به نقابت رسید و پس از آن وزیر ناصر خلیفه عباسی شد. در باره او پیش‌تر سخن گفتیم.^۴ دیگری ابومقاتل دیلمی است که نجاشی از او یاد کرده و کتاب بزرگی در امامت با عنوان الاحتجاج به او نسبت می‌دهد.^۵ در تاریخ قم از او با عنوان نقیب قم یاد شده و حدیثی به سند او از امام هادی علیه السلام نقل شده است.^۶ این

۱. مانده (۵) آیه ۱۲.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۵۲.

۳. در باره بررسی نخستین نقیبان و آغاز نقابت ر.ک: خالقی، دیوان نقابت، ص ۹۲ به بعد.

۴. ر.ک: ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۷۷.

۵. نجاشی، رجال، ص ۱۹۸.

۶. حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ص ۹۶.

روایت نشان می‌دهد که وی شیعه امامی و از یاران آن امام و در عین حال، نقیب و به عبارتی کارگزار دولت عباسی بوده است.

در اینجا به تعدادی از این نقبا که شهرت خاندانی داشته‌اند، پرداخته می‌شود.

بی‌شک، این افراد نمونه‌ای از سازمان نقابت در عصر خلافت عباسی است و بررسی همه آنان فرصت دیگری می‌طلبد.

خاندان ابواحمد موسوی (م ۴۰۰ق)

ابواحمد حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام پدر سید رضی و سید مرتضی از نقبای مشهور و متنفذ دربار عباسی و حاکمان آل بویه بود. از نسل او هم چند نفر این سمت را داشتند. ابواحمد اهل بصره^۱ و پیش از آمدن به بغداد نقیب آنجا بود.^۲ گویا وی در بصره شایستگی‌های خود را آشکار کرد که به نقابت طالبیان در بغداد رسید. اولین دوره نقابت وی در سال ۳۵۴ق همراه با امارت او بر حاجیان بود.^۳ ابواحمد پنج بار به نقابت گمارده شد و هر بار به دلیلی عزل شد.^۴ یکی از این عوامل، درگیری لفظی او با ابوالفضل شیرازی وزیر بود که در مناظره بر آنچه بر شیعه گذشته بود، اتفاق افتاد و وزیر، حکم عزل ابواحمد را صادر کرد.^۵ بی‌تردید، درگیری‌های مذهبی میان شیعه و سنی مانند آتش گرفتن محله شیعه‌نشین کرخ در سال ۳۶۱ق که دشمنی نقیب ابواحمد با وزیر ابوالفضل را در پی داشت،^۶ عامل دیگری برای این عزل بود.

۱. صفدی؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۳، ص ۱۷۰ و علوی، المجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲۴.

۲. محلی، الحداق الوردیه، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۶۵.

۴. ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

۵. مسکویه، تجارب الامم، ج ۶، ص ۳۵۱.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۱۹.

ابواحمد پس از رسیدن به نقابت و علاوه بر این سمت، نفوذ و موقعیتی در دربار و در میان دولتمردان یافت که کمتر کسی به آن شهرت دارد. آنچه از گزارش‌های تاریخی بر می‌آید موقعیت اجتماعی، معنوی و جایگاه سیاسی - نظامی وی را نشان می‌دهد. ذهبی می‌گوید: سه نفر بودند که کسی به موقعیت آنان نمی‌رسید و یکی از آنان ابواحمد بود.^۱ علوی نسابه می‌گوید: ابواحمد قدرتمند و پر نفوذ بود و دولت‌ها را بازی می‌داد.^۲ وی در مواردی نقش سفیر عباسیان و آل‌بویه را داشت و برای رتق و فتق امور، مسافرت‌های زیادی کرد^۳ و سال‌ها امیرالحاج بود.

ابوعبدالله احمد، برادر ابواحمد موسوی هم موقعیتی خاص داشت و هنگامی که ابواحمد مورد خشم قرار گرفته و به زندان افتاد برادرش نیز همراه او بود.^۴ فرزندان ابواحمد، سید رضی و سید مرتضی، دو عالم بزرگ شیعه امامیه نیز نقیب بودند. پیش از این سمت و در زمان پدر نیز جانشین او در نقابت بودند.^۵ مقام و منزلت این دو برادر نزد شیعیان امامیه نیاز به توضیح ندارد، چنان‌که نزد عباسیان و دربار خلافت و سلطنت آل‌بویه نیز جایگاهی بس رفیع داشتند. با آنکه محمد رضی برادر کوچک‌تر خانواده بود، زودتر از علی مرتضی به نقابت رسید. آن دو همانند پدر علاوه بر نقابت یا سمت نقیب‌النقباء، امارت حج و مظالم را هم بر عهده داشتند.^۶ عدنان فرزند سید رضی نیز پس از عمویش مرتضی به نقابت رسید.^۷

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۷، ص ۴۰۸.

۲- «قوی شدید العصبية يتلاعب بالدول» (علوی، المعجدی فی انساب الطالبین، ص ۱۲۴).

۳. برای نمونه ر.ک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۶۳۰ و ج ۹، ص ۹۳ و ۱۵۱.

۴. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۷۱۰ و مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۶، ص ۴۴۹.

۵. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۴، ص ۳۶۹ و ج ۱۵، ص ۱۱۱.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام ج ۲۸، ص ۲۳.

۷. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲۶.

با آنکه سید رضی و مرتضی از علمای امامیه محسوب می‌شوند، مذهب پدرشان ابواحمد موسوی محل تردید است. ارتباط او با زیدیه و نسبت فامیلی‌اش با آنان برخی را بر آن داشته که بگویند هیچ دلیلی بر تشیع امامی او نیست و احتمال زیدی بودن او بیشتر است.^۱ دفن او در مشهدالحسین علیه السلام و پنج تکبیر او بر قاضی القضاة بغداد^۲ نیز با زیدی بودن او منافاتی ندارد. همچنین ابواحمد داماد حسن بن احمد بن حسن اطروش بود.^۳ اطروش، یعنی الناصر لدین الله داعی کبیر زیدی که بر طبرستان حاکم شد، از امامان زیدی بود و نوه‌اش حسن مشهور به ناصرک، خود نقیب بغداد بود.^۴ همسر رضی دختر ابوالحسن نهرسابسی نقیب و بر مذهب زیدی بود.^۵ بنابراین، ارتباط و فامیلی نزدیک ابواحمد با زیدیه قرینه مهمی بر زیدی بودن اوست، به‌خصوص که دلیلی بر انصراف او از این مذهب گزارش نشده است. از سوی دیگر، امامی بودن دو فرزندش رضی و مرتضی و همچنین برخی عبارت‌های مورخان و تذکره‌نویسان، این تردید را ایجاد می‌کند که منشأ تغییر مذهب در این خاندان از زیدیه به امامیه توسط ابواحمد بوده است. از کتاب تاریخ مصر و القاهرة نقل شده است که ابواحمد رافضی بود و خود و فرزندان او بر مذهب تشیع بودند.^۶ پیش‌تر گفته شد که واژه رافضی به طور غالب در باره امامی مذهبیان به کار می‌رود. همچنین احمد فرزند ناصر کبیر (حسن اطروش) مشهور به ناصر صغیر که جد همسر ابواحمد و جد مادری سید رضی و

۱. محمد رضا ناجی، «ابواحمد موسوی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۱۵۵.

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۳۴۲ و ۳۱۰.

۳. ابن طقطقی، الاصلی، ص ۲۸۰ و ۱۷۴.

۴. فخر رازی، الشجرة المباركة فی انساب الطالبیه، ص ۸۳ و ۱۲۳.

۵. ابن طقطقی، الاصلی، ص ۱۷۶.

۶. شیخ عباس قمی، الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۵ به نقل از: تاریخ مصر.

مرتضی است، شیعه امامی بود.^۱ بنا بر این ممکن است تشیع امامی این خانواده از او شروع شده باشد. با این همه، ممکن است آگاهی‌های ماکه ناشی از ظاهر گزارش‌هاست، ناقص باشد.

آل‌زباره (قرن چهارم هجری)

ابوعلی محمد بن احمد زباره با شش واسطه، نسب به امام سجاد علیه السلام می‌رساند. خاندان معروف به زباره از تقیان مشهور نیشابور بودند که ابن‌فندق بیهقی فصلی را به آنان اختصاص داده و به طور مبسوط از این خاندان و نقبای آنان سخن گفته است. وی ابتدا می‌گوید: زیدیان طبرستان از ابوجعفر احمد زباره خواستند به منطقه ایشان برود. آنان از داعی زیدی در آن منطقه شکایت کردند و گفتند که زباره برای امامت، شایسته‌تر است، از این‌رو احمد و برادرش علی از مدینه به طبرستان رفته، سپس این خاندان به نیشابور منتقل شدند.^۲

در مورد امامی بودن این خانواده دلیلی به دست نیامد و آنچه گفته می‌شود^۳ در حقیقت، دلایل تشیع است نه امامی بودن. گفتن پنج تکبیر برای میت که ابن‌فندق در روش ابوعلی ابن‌زباره بیان می‌کند،^۴ اختصاص به امامیه ندارد و زیدیان نیز در فقه خود چنین مطلبی را آورده‌اند.^۵ با این همه، نجاشی از دو نفر از این خاندان نام برده که علی‌القاعده بایستی آنان را امامی مذهب دانست، چون بنای نجاشی بر ذکر امامیه است مگر در مواردی که تصریح بر خلاف آن کرده باشد. وی از

۱. ابن‌اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۹۷ و ۲۷۳.

۲. بیهقی، لباب الانساب، ج ۲، ص ۴۹۲ به بعد.

۳. خالقی، دیوان نقابت، ص ۱۹۷، پاورقی.

۴. بیهقی، همان، ج ۲، ص ۴۹۴.

۵. ر.ک: مسند زید بن علی، ص ۴۵۲.

یحیی بن محمد بن احمد و شخص دیگری به نام یحیی و کنیه ابومحمد علوی از بنی زبارة یاد می‌کند.^۱ نفر اول، نقیب النقبای نیشابور بود که از او با عنوان ابومحمد یحیی بن محمد بن احمد زبارة یاد می‌شود و نفر دوم، ابومحمد یحیی بن هبة الله است که او نیز از نقبای نیشابور به شمار می‌رود.^۲

بنو طاهر (قرن پنجم و ششم هجری)

خاندان ابوالغنائم معمر بن محمد علوی حسینی، مشهور به بنوطاهر از دیگر خاندان‌های نقیب هستند که به نقل حدیث و عهده‌داری نقابت شهرت دارند. نسب ابوالغنائم به حسین اصغر فرزند امام سجاد علیه السلام می‌رسد.^۳ او در سال ۴۵۶ق به نقابت علویان در بغداد منصوب شد و لقب طاهر و ذوالمناقب یافت.^۴ معمر شخصیتی موجه و اخلاقی پسندیده داشت و از بزرگان سادات به شمار می‌رفت و ۳۲ سال سمت نقابت را عهده‌دار بود.^۵ معمر در سال ۴۹۰ق از دنیا رفت و پس از او فرزندش ابوالفتوح حیدره به نقابت بغداد رسید.^۶

ابوالغنائم در کاظمین دفن شد^۷ که این می‌تواند قرینه‌ای بر تشیع امامی او باشد. اما ابن جوزی تصریح می‌کند که احمد، نوه وی (احمد بن علی بن معمر) که او هم نقیب طالبیان بغداد بود، از رافضه برائت می‌جست.^۸ ابن کثیر در باره ابوالغنائم

۱. نجاشی، رجال، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

۲. بیهقی، لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۲۵ و ۵۲۶.

۳. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۴۲.

۵. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

۶. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۳، ص ۳۴۴.

۷. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۷، ص ۴۱.

۸. همان، ج ۱۸، ص ۲۰۸.

می‌نویسد: «لایعرف انه آذی مسلماً ولا شتم صاحباً»^۱ که ممکن است معنای جمله دوم را چنین بگیریم که هیچ صحابی را ناسزا نگفت. ابن جوزی همین عبارت را «لا شتم حاجباً» نوشته است. عبارت ابن‌کثیر و برداشت نخست، وقتی تأیید می‌شود که عبارت ابن‌اثیر هم به آن افزوده شود و مذهب این خانواده را آشکار سازد. وی می‌نویسد: ابوالفنائم دین‌دار، سخاوتمند، متعصب و بر مذهب حنفی بود.^۲ پس وجود او در سلسله سند حدیثی که در منابع شیعه هم آمده است،^۳ دلیل بر تشیع امامی او نخواهد بود، به خصوص که این روایت از زید بن علی است و بقیه راویان آن هم منحصر به شیعیان نیستند. سید محسن امین، شرح حال احمد ابوالفتوح را در اعیان الشیعه آورده و برای اثبات یا نفی تشیع امامی وی مطلبی نگفته است،^۴ هر چند اصل ذکر نام و شرح حال او به معنای امامی بودن وی نزد نویسندگان است. ابن‌نجار در ذیل تاریخ بغداد، نسب کامل این خاندان را آورده است.^۵ این خانواده در ادبیات و شعر نیز دستی داشته‌اند. مروزی می‌نویسد که مادر معمر، تقیب النقبای بغداد، زیدی بود.^۶ از نسل ابوالفنائم معمر افراد زیر هم نقابت داشته‌اند: ابو عبدالله احمد بن علی (م ۵۶۹ ق)، ابوطالب عبدالله بن احمد (م ۵۸۱ ق) و ابوالفضل محمد بن عبدالله (م ۶۲۴ ق).^۷ علی پس از برادرش حیدره به این سمت رسید.

۱. ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۵۵. یعنی کسی نگفته که او به مسلمانی آزار رسانده و صحابه را ناسزا گفته باشد.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۲۷۱.

۳. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۴۸.

۴. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۵.

۵. ابن‌نجار، ذیل تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۶۵.

۶. مروزی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۷۰.

۷. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۹، ص ۳۳۰؛ ج ۴۱، ص ۱۰۷ و ج ۴۵، ص ۲۰۹.

آل مطهر (قرن ششم هجری)

از خاندان‌های نقیب که در مناطق قم و ری و کاشان ساکن بوده‌اند آل مطهر و دو شخصیت مشهور این خانواده، ابوالفضل محمد بن علی بن محمد بن مطهر (م ۵۶۶ ق) ملقب به مرتضی، نقیب النقبای ری و فرزندش ابوالقاسم یحیی (م ۵۹۲ ق) است.^۱ منتجب‌الدین کتاب الفهرست را به پیشنهاد یحیی نوشته و در مقدمه این اثر، با القاب و اوصافی مفصل و طولانی و مبالغه‌آمیز از او یاد می‌کند. شیخ عباس قمی بارگاه امامزاده سلطان محمد شریف مشهور در قم را از آن پدر می‌داند.^۲ افندی نیز با تجلیل از او یاد می‌کند.^۳ عزالدین یحیی بن محمد به دست خوارزمشاه کشته شد.^۴

نسب آل مطهر به اسماعیل دیباج از نوادگان امام چهارم می‌رسد. بخشی از نسب ایشان چنین است: یحیی بن محمد بن علی بن محمد بن مطهر بن علی بن محمد طبری که عمادالدین علی جدّ یحیای شهید و همچنین علاءالدین علی فرزند یحیی، نقیب قم و ری بوده‌اند.^۵ یحیی فرزند دیگری به نام محمد داشته که او هم نقیب قم بود و چون ناصر بن مهدی به وزارت رسید امر نقابت را به محمد واگذار کرد.^۶ خود ابوالحسن مطهر بن علی (م ۴۹۲ ق) نیز نقیب ری و مناطق جبال بوده است.^۷

۱. منتجب‌الدین رازی، الفهرست، ص ۱۰۰ و ۱۳۱.

۲. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲ ص ۱۰۳.

۳. افندی، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۶۱.

۴. مروزی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۳۱۱.

۵. ابن طقطقی، الاصلی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۶. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۲۵۴.

۷. منتجب‌الدین، الفهرست، (تعلیقات محدث ارموی)، ص ۳۴۵ به نقل از: باخرزی، دمية القصر.

آل طاووس (قرن هفتم هجری)

طاووس لقب یکی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام است که فرد مشهور از خاندان وی، رضی الدین علی، معروف به ابن طاووس از علمای امامیه است. با آنکه آگاهی‌های مربوط به این خاندان در کتاب‌های مختلف، پراکنده است، اما آنچه در اینجا می‌آید به نقل از کتاب عمدة الطالب ابن عنبه است که جامع‌تر از دیگران گزارش کرده است.

طاووس به محمد بن اسحاق پنجمین نسل از حسن مثنی گفته می‌شود که به دلیل زیبایی چهره، به این نام شهرت یافت. موسی بن جعفر، فرزند هفتم طاووس، چهار فرزند داشت: محمد، احمد، علی و حسن که از این میان علی رضی الدین همان عالم مشهور شیعه و معروف به ابن طاووس است. رضی الدین علی و دو فرزندش نقیب بودند و پدر (ابن طاووس مشهور) نقیب النقباء بود. یکی از فرزندان ابن طاووس مشهور، همنام و هم‌کنیه پدرش بود و فرزند او قوام الدین احمد نیز نقیب بود.^۱ فرزند این قوام الدین با نام عبدالله نجم الدین هم نقیب بود. همچنین مجدالدین محمد، فرزند حسن بن موسی کسی است که در حمله هلاکو به عراق شهرهای حله و نجف و کربلا را از قتل و غارت نجات داد و از سوی حاکم مغول، نقیب منطقه فرات شد. برادرش قوام الدین احمد نیز امیرالحاج بود.^۲ عبدالکریم

۱. در مقدمه کتاب الیقین ابن طاووس در باره نقابت احمد برادر سید بن طاووس سخن گفته شده که به نظر می‌رسد با این احمد، یعنی نوه سید اشتباه شده است، زیرا گزارشی در باره نقابت جمال الدین احمد برادر سید به دست نیامد.

۲. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۹۰. برای آگاهی بیشتر از نقابت سید و فرزندانش، ر.ک: ذهبی، تاریخ الاسلام ص ۴۹ و ۱۷۷؛ زبیدی، تاج العروس، ج ۸، ص ۳۴۸؛ کولبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ص ۳۸۰ و ۲۴۲ و ۳۰ و مروزی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۱۲۹.

فرزند احمد بن موسی، یعنی فرزند برادر ابن طاووس مشهور، عالمی نسب‌شناس بود و کتاب فرحة الغری از اوست. پدرش احمد هم صاحب کتاب بناء المقالة الفاطمیه است. ابن عنبه در جای دیگری قوام‌الدین را نقیب النقباء دانسته است.^۱ علامه مجلسی می‌گوید در برخی از کتاب‌های انساب دیده‌ام که محمد طاووس جد این خاندان، نقیب سوره بود.^۲ سورا یا سوره محلی نزدیک بغداد یا حله بود.^۳ ابن داود در باره عبدالکریم بن احمد می‌نویسد: «انتهت ریاسة السادات الیه». ^۴ با توجه به حیات این خانواده در دوران مغول، نقابت آنان نیز بیشتر در این دوره بود. گفتنی است که سید رضی‌الدین در دوره عباسیان این مسئولیت را پذیرفت.^۵

۱. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۴۷.

۲. محمدتقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۴۴.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل سوره.

۴. ابن داود، رجال، ص ۱۳۰.

۵. ابن طاووس، کشف المحجّه، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

خاتمه:

انگیزه‌ها و آثار

افرادی که در فصل‌های گذشته از آنان سخن رفت، نمونه‌های اصلی و مشهور کارگزاران و دولتمردان منسوب به شیعه در دستگاه خلافت عباسی بودند. بی‌تردید، نگارنده همه دولتمردان را نیافته یا به دلایلی که در مقدمه ذکر شد، ملاک‌های یادکرد آنان در این نوشته وجود نداشته است، به‌ویژه که اطلاعی درباره کارگزار بودن برخی از آنان در دست نیست. برای مثال، نجاشی از چند نفر نام برده که در منابع تاریخی از آنان یاد نشده است: فضل بن سلیمان بغدادی، کاتب دیوان خراج منصور و مهدی عباسی؛ عبدالله بن سنان، راوی مشهور از امام صادق علیه السلام و خزینه‌دار منصور تا هارون و نیز یعقوب بن یزید انباری، منشی منتصر.^۱ همچنین سید محسن امین فهرستی اجمالی از کارگزاران شیعه به دست داده که به بیشتر آنان اشاره شد. عده دیگری هم که وی نام برده یا مربوط به بعد از دوره عباسیان هستند و یا شیعه نیستند و جای تعجب است که وی نام آنان را ذیل حاکمان شیعه ذکر کرده است، مانند خواجه نظام‌الملک طوسی که از دشمنان شیعه است یا خاندان جوینی که شیعه نیستند. برخی از افرادی که وی نام برده نیز یافت نشدند.

۱. برای آگاهی از این سه نفر، ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۳۰۶، ۲۱۴ و ۴۵۰.

اکنون جای آن است که به انگیزه‌ها و آثار حضور شیعیان در دربار خلافت عباسی اشاره شود. این بحث در چند قسمت پی گرفته می‌شود.

الف) انگیزه ورود شیعیان امامی به دربار

انگیزه حضور شیعیان در دستگاه خلافت، از حیث نظری و فقهی به موضوع همکاری با سلطان مرتبط است؛ بدین معنا که اگر همکاری آنان در عصر حضور و بدون هماهنگی و اجازه امام بوده، توجیهی نخواهد داشت، ولی اگر در عصر غیبت و پس از فتوای فقها بر اجازه همکاری با سلطان اتفاق افتاده، قابل بررسی است و می‌توان توجیهی برای آن یافت. در عین حال به نظر می‌رسد در هر دو دوره عده زیادی از آنان که بر مذهب تشیع امامی بوده و با خلافت همکاری داشته‌اند، به اذن معصوم یا اجازه فقیه توجه نداشته‌اند.

در اینجا مواردی را به عنوان فرضیه طرح کرده و انگیزه همکاری دولتمردان شیعه با دستگاه خلافت، ذیل هر مورد، بررسی می‌شود.

۱. برگرداندن خلافت به جایگاه خود

این احتمال که عده‌ای از شیعیان با ورود به دستگاه خلافت بتوانند یا خواسته باشند انحراف ایجاد شده را اصلاح کرده و امامت را به معصوم بسپارند، احتمالی غیر معقول و بعید است، چه اینکه اولاً: جامعه، ظرفیت چنین تحولی را نداشته و پایه‌های فکری مردم و حکومت بر روال مخالفت با اهل بیت علیهم‌السلام و عدم حضور سیاسی ذریه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محکم شده بود، ثانیاً: ورود چند نفر شیعه - هر چند با برنامه‌ریزی - درون نظام حاکم، چیزی را تغییر نمی‌داد، ثالثاً: گزارشی در دست نداریم که دولتمردی از شیعه با چنین هدفی به دستگاه خلافت وارد شده باشد و از نظر تاریخی چنین چیزی اتفاق نیفتاده است، زیرا نه شیعیان با ورود به دربار،

قصد تغییر اوضاع را داشته‌اند و نه امامان بر این موضوع تصریح کرده و دستوری داده‌اند، بلکه فقط شیعه را برای کمک به هم‌فکران خود و برداشتن ظلم از آنان توصیه فرموده و موارد استثنای همکاری با سلطان را به این منظور اجازه داده‌اند.

۲. خدمت به شیعیان

آنچه در روایات و دیدگاه ائمه علیهم‌السلام وجود دارد آن است که هدف و شرط همکاری یاران خود با دستگاه خلافت را خدمت به شیعه و دستگیری آنان و رفع ظلم بیان کرده‌اند. اما سخن این است که چه مقدار از دولتمردان شیعه با این انگیزه و هدف به دربار رفته‌اند؟

حقیقت آن است که در میان نمونه‌های متعددی که از همکاری شیعیان با دستگاه خلافت طرح و بررسی شد، از این هدف و انگیزه، سخنی نیست و اگر موردی بیابیم که شیعه‌ای در دربار به فکر رفع ظلم از هم‌مذهبان‌ش بوده، این مطلب به عنوان انگیزه اولیه او مطرح نیست. برای مثال، اینکه گفته‌اند ابن‌فرات به فقرای شیعه کمک می‌کرد به نظر نمی‌رسد که به این منظور وارد دستگاه خلافت شده باشد. در گزارش‌های موجود، جز در باره علی بن یقطین که در موضوع همکاری با سلطان یک استثنا به شمار می‌رود، از اهداف و انگیزه‌های مذهبی، مطلبی به چشم نمی‌خورد. البته نگارنده خدمات کارگزاران شیعه را انکار نمی‌کند، اما در گزارش‌های تاریخی از وجود چنین انگیزه‌ای برای آنان خبر داده نشده است، مگر آنکه بگوییم مورخان به این مقوله نپرداخته‌اند، زیرا کارگزاران شیعی به گونه‌ای عمل کرده‌اند که کسی از رفتار و عملکردشان آگاه نشده است و مورخان هم به دلیل آنکه تنها تاریخ سیاسی را نوشته‌اند، از چنین موضوعاتی سخن نگفته‌اند.

۳. حب مقام و نیاز مالی

این گزینه با توجه به اطلاعاتی که از شرح حال و عملکرد دولتمردان شیعه در دست است، واقعی‌تر از دیگر انگیزه‌ها و اهداف به نظر می‌رسد. قلع و قمع، مصادره اموال، عزل و انتقام‌گیری و مواردی از این قبیل در رفتار دولتمردانی که حتی امامی بودن آنان روشن است، مانند ابن فرات و حاکمان شیعه در دولت‌های محلی آل‌بویه و حمدانیان و مزیدیان، نشانه این رویکرد است. گاه آنان برای به دست آوردن مقام وزارت یا مانند آن حاضر بودند رقیب را به انواع دسیسه‌ها حذف و برکنار کنند.

عزل و نصب ابن فرات و ابن جراح توسط یکدیگر با استفاده از نفوذ هر یک نزد خلیفه وقت و سپس مصادره اموال و زندانی کردن اطرافیان رقیب و به طور کلی حذف رقیب در بیشتر موارد، جز برای رسیدن به وزارت نبوده است.

۴. عدم تعصب خلفا

بخشی از عوامل راه یافتن شیعیان به دربار خلفای عباسی، به گرایش فکری خلفا و به عبارتی عدم تعصب مذهبی آنان مربوط است. خلفای عباسی در دوره‌هایی به دلیل ضعف سیاسی یا علاقه به خاندان پیامبر ﷺ چندان به گرایش فکری دولتمردان توجه نداشتند. خلفایی که در عصر آل‌بویه بودند به دلیل ضعف سیاسی و خلفایی چون ناصر و مستنصر به دلیل عدم تعصب مذهبی و دیدگاه مثبت به شیعیان، زمینه‌های ورود آنان را به دستگاه خلافت فراهم کردند.

۵. عدم تعصب دولتمردان

از مطالعه احوال دولتمردان شیعه که مدتی در خلافت عباسیان سمتی را

عهده‌دار بودند، به دست می‌آید که آنان شیعه‌ای معتدل بوده و از همکاری با مخالفان مذهبی خود ابایی نداشتند. به عبارتی می‌توان چنین اظهار کرد که آنان مسائل سیاسی را از گرایش‌های مذهبی جدا دانسته و به دخالت مذهب در امور سیاسی اعتقاد نداشتند. با نگاهی به عملکرد کارگزاران شیعی عصر عباسی می‌توان این گونه برداشت کرد، اگر چه آنان پایبند افکار و اصول مذهبی خود نیز بودند.

۶. شایستگی‌های فردی

کاردانی، تدبیر و مدیریت دولتمردان شیعه از علل دیگر راهیابی آنان به دربار خلافت است. ستایش شرح حال‌نویسان اهل سنت از برخی دولتمردان شیعه که در لابه‌لای فصول گذشته اشاره شد، مؤید این گفته است.

۷. اجبار و اکراه

در گزارش‌های تاریخی کسی از دولتمردان را سراغ نداریم که به سبب اجبار یا اکراه به دربار رفته باشد. تنها روایتی که در آن از اکراه سخن به میان آمده، مربوط به حسن بن حسین انباری است^۱ که از ورود وی به دربار گزارشی نداریم و گویا فقط سؤال و جوابی از امام بوده که محقق نشده و این شخص با توجه به سخن امام از ورود به دستگاه خلافت منصرف شده است.

آنچه گفته آمد انگیزه‌ها و عواملی است برای همراهی شیعیان با دستگاه خلافت. در مجموع باید گفت که ورود بزرگانی از صحابه در دستگاه خلفای نخست و برخی همکاری‌های شخص امیرمؤمنان علیه السلام با خلفا، سبب شد در دوره‌های بعدی نیز عده‌ای با این مجوز به همکاری با دستگاه خلافت روی آورند.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰.

ب) انگیزه خلفا از به کارگیری شیعیان

تا آنجا که گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد خلفای عباسی از به کارگیری دولتمردان شیعه، در پی هدف خاصی نبودند.^۱ نگاه آنان به شیعیان از این نظر با اهل سنت تفاوتی نداشته و تنها می‌توان شایستگی‌های فردی کارگزاران شیعی را در انتخاب خلیفه دخالت داد و به نظر نمی‌رسد هدفی مذهبی یا سیاسی در نظر خلیفه بوده باشد. ممکن است گفته شود خلفا با آوردن برخی شیعیان به دستگاه دولتی، قصد داشتند مانع حرکت‌های مقابله جویانه شیعیان شوند - کاری که مأمون با آوردن امام هشتم در پی آن بود - ولی در گزارش‌های تاریخی به این مطلب تصریح نشده است. اگر هم این انگیزه وجود داشته و بعید نیست، نانوشته مانده و در تحلیل رویدادها ممکن است به چنین مطلبی دست یافت.

بیش از اینها به نظر می‌رسد که عدم تعصب برخی خلفا و در مواردی بی‌اطلاعی آنان از تشیع افراد و در عین حال شایستگی‌هایشان سبب شده است تا خلفا به آنان روی آورده و سمت‌های کلیدی را به آنها واگذار کنند.

ج) روابط دولتمردان با ائمه و علما

منظور از این رابطه، مطلق ارتباط نیست، بلکه مراد ارتباط سیاسی‌ای است که دولتمرد شیعی در زمان مسئولیت در دستگاه خلافت با امام (در عصر حضور) یا عالمان شیعه (در عصر غیبت) داشت. در این قسمت هم آنچه از روابط دولتمردان با ائمه در نظر است تنها در مورد علی بن یقطين صدق می‌کند که هم زمان با

۱. البته در خصوص نقابت، گفته می‌شود عباسیان از طریق این نهاد بر طالبان نظارت می‌کردند و از تهدید آنان هم مصون می‌ماندند. رک: خالقی، دیوان نقابت، ص ۲۰۴.

مسئولیتش در دستگاه خلافت، با امام ارتباط داشت و از روایات چنین بر می‌آید که از آن حضرت رهنمود می‌گرفت و ایشان در جریان کارهای کلی او بود.

اما دیگر دولتمردان شیعه که در این نوشتار از آنان سخن به میان آمد، بر دو دسته‌اند: برخی که ارتباطشان با ائمه روشن است، اما شیعه بودنشان محل تأمل است چنان‌که فضل بن سهل با امام رضا علیه السلام رابطه و گفت‌وگو داشته، اما شیعه بودن او درست نیست. دسته دوم که تشیع آنان تا حدودی روشن است، روابط سیاسی یا تعامل و مراوده چندانی با امام زمان خود نداشته، مانند ابن اشعث خزاعی یا دعبل که فقط یک مورد با امام دیدار داشتند و آن هم با عنوان دولتی آنها ارتباطی نداشت. در باره فرزندان بزیع که نجاشی آنان را از اصحاب امام هشتم و نهم می‌داند و به وزارت آنان اشاره می‌کند هم گزارشی در مورد رابطه آنان با ائمه در دست نیست. البته این موضوع را می‌توان ناشی از اوضاع آن دوران و تقیه دانست که اگر رابطه‌ای هم میان دولتمردان و ائمه بوده ثبت و گزارش نشده است.

اما در خصوص روابط آنان با علما در عصر غیبت، طبعاً دولتمردان شیعه با عالمان مذهب خود در مقایسه با دیگران رابطه بهتری داشته‌اند. گذشته از آنکه برخی کارگزاران، خود از عالمان شیعه بوده و در موضوعاتی چون ادبیات و فقه و تاریخ صاحب‌نظر بوده‌اند. نمونه آن ابن مغربی است که نجاشی از وی یاد کرده و انوشیروان کاشانی که کتابی در مورد سلجوقیان داشته است. اما در باره روابط کارگزاران شیعی با عالمان امامی مذهب، در منابع تاریخی مطلبی یافت نمی‌شود، چه اینکه این گونه کتاب‌ها فقط به روابط سیاسی پرداخته و از مسائل درون فرقه‌ها، به‌ویژه شیعیان گزارشی ارائه نمی‌دهند. از سوی دیگر تقریباً هسته اصلی گزارش‌های تاریخی در دست مورخان غیر شیعی است و اگر مورخان شیعی مطلبی نقل می‌کنند غالباً مستند به همان منابع خواهد بود. بنابراین نباید مطالب دیگری را که به دست ما نرسیده است، انتظار داشت. منابع متأخر هم اگر در

این باره مطلبی بگویند چندان قابل اعتماد نیست، ضمن آنکه حتی متأخران از روابط این دو گروه سخنی نمی‌گویند. البته افرادی از این حاکمان که گفته شد جزء عالمان یا محدثان شیعه به شمار می‌روند، در سلسله اسناد روایات شیعی یافت می‌شوند که همین موضوع نشان دهنده روابط درونی حاکمان شیعه و عالمان آنان است.

نکته دیگر آن است که بزرگداشت عالمان و فقیهان در هر دوره، امری عادی بوده و از سوی دولتمردان شیعه و غیر شیعه معمول بوده است. آنان برای پیشرفت کار خود ناچار بودند با دانشمندان رشته‌های مختلف، روابط خوبی داشته باشند، چنان‌که بیشتر خلفا نیز این‌گونه بودند و مثال‌های این، کم نیست. بنابراین، رابطه دولتمردان شیعه با عالمان شیعه خصوصیتی نخواهد داشت.

(د) آثار و پیامدها

آیا در دوره حکمرانی و حضور دولتمردان شیعه در دربار عباسیان، اوضاع شیعیان تغییر محسوسی داشته است؟ آیا فشارهای موجود بر آنان در این دوره‌ها کاهش یافته است؟ آیا فضای باز سیاسی و علمی برای شیعیان فراهم شده تا به راحتی زندگی کنند و عقاید خود را منتشر کنند؟

پاسخ این پرسش‌ها کاملاً روشن نیست و در بخش‌هایی هم منفی است. تغییر اوضاع عمومی شیعیان نه به دست چند کارگزار شیعی دربار که فراتر از آن، ناشی از جو عمومی حاکم بر جامعه مسلمانان و همچنین شرایط حاکم بر شخص خلیفه بود. به عبارت دیگر، مجموعه متنفذان و تأثیرگذاران بر حاکم اسلامی، وضع موجود را رقم می‌زدند. اگر آل‌بویه شیعی بر خلافت چیره بودند، عاشورا و غدیر برپا می‌شد و اگر سلاجقه نخستین غلبه داشتند، شیعه محدود می‌شد و حضور یک کارگزار معمولی کمتر تأثیرگذار بود. از سوی دیگر - همان‌گونه که بارها گفته شد -

این دولتمردان در صدد انجام کارهای سیاسی بودند و این سیاسی کاری، گاه به نزاع‌ها و قلع و قمع و کشتار یکدیگر می‌رسید و نشانه‌ای از تشیع و اهداف اهل بیت علیهم‌السلام در آن نبود.

در هر حال، آثار علمی، مانند نقل حدیث یا تدوین کتاب و گاه خدمات مالی افرادی چون ابن مغربی، ابن فرات و نوبختی نباید نادیده گرفته شود. در مجموع به نظر می‌رسد که اگر حضور شیعیان در دربار، آثار و پیامدهایی در بر داشته، جزئی و محدود بوده و در اوضاع کلی تأثیری نداشته است. البته گفته شد که این نوشتار، تنها به دولتمردان زیر مجموعه خلافت عباسی پرداخته و آثار دولت‌های مستقل شیعی را جداگانه بایستی تبیین کرد.

ه) اوضاع شیعه در دوران ریاست شیعیان

سخن در این قسمت هم تکرار گفته‌های پیشین است. منابع تاریخی، اعم از شیعه و سنی، گزارش‌های مشابهی از تغییر اوضاع شیعیان در عصر دولتمردان شیعه ارائه نمی‌کنند. قاعده آن است که در چنین دوره‌هایی وضعیت شیعه بهتر از دوره‌های دیگر باشد، اگر چه گزارش‌های صریحی در دست نیست. البته در باره افراد مشهوری چون ابن فرات یا دولتمردان شیعی عصر سلجوقی، گزارش‌هایی وجود دارد، ولی در مورد دیگران، حتی کسانی مانند علی بن یقطین که تشیع امامی آنها جای تردید نیست، به دلیل محدودیت‌ها و شرایط خاص این دوره‌ها و مهم‌تر از همه بی‌اطلاعی مورخان از روابط کارگزاران شیعی با مردم، گزارشی در دست نیست. گاه هم به تناسب همان قاعده یا به اعتبار منابعی متأخر، مطالبی گفته می‌شود که بیشتر جنبه شعارگونه دارد. در هر صورت اگر اوضاع شیعه در دوره‌هایی به سامان بوده یا فشار سیاسی بر آنان کمتر شده است بیشتر ناشی از تسامح شخصی خلیفه یا سلطه حاکمانی چون آل بویه یا کارگزاران و وزرای فرامذهبی بوده است.

سخن آخر

آنچه در این نوشتار آمد، بررسی تاریخی همکاری شیعیان با دستگاه خلافت و معرفی کارگزارانی بود که گفته می‌شود شیعه بوده‌اند. بی‌شک، این پژوهش جز با تکیه بر منابع نوشتاری تاریخ اسلام به سامان نرسید و همین اعتماد به منابع می‌تواند مشکل اصلی در اظهار نظر و نتیجه‌گیری این بحث محسوب شود، زیرا همه آنچه در تاریخ اسلام و تشیع روی داده، در منابع، ثبت نشده و در کتاب‌ها نیامده است. چه بسا کسانی که در باره شیعه بودن آنان به نتیجه نرسیدیم و آنان را فقط دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام معرفی کرده و غیر معتقد به ملاک‌های شیعی دانستیم، شیعه‌ای معتقد بوده‌اند، ولی هیچ‌گاه اعتقاد خود را آشکار نساخته‌اند. انگیزه این پنهان‌کاری و تقیه هم در تاریخ اسلام وجود داشته و با توجه به سخت‌گیری‌ها و اتهاماتی که پیوسته متوجه شیعیان بوده، کاملاً ممکن است. زمانی شیعه بودن و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام اتهامی بس کمرشکن بوده و کسی حاضر به اعلام و علنی کردن آن نبوده است، چنان‌که اتهام قرمطی به شیعیان امامی برای مقابله با آنان، سبب می‌شد کسی به اعتقاد شیعی خود اعتراف نکند.

در مجموع آنچه گفتیم به حسب ظاهر منابع بود، ولی به مصداق «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل»، شاید مطالب زیادی بوده و باشد که به آن دست نیافتیم، از این رو انصاف نیست در مورد مذهب کسی که منابع از عدم تشیع او سخن نگفته‌اند، اظهار نظر قطعی کنیم. بله، در باره کسانی که به اشتباه یا غفلت، شیعه قلمداد شده‌اند و تحقیق و بررسی در باره آنان امکان‌پذیر بود، اظهار نظرهایی شد که امید است سودمند باشد.

فهرست منابع

۱. آل داود، سیدعلی، «ابن علقمی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۲. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام، قاهره، مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۶۷م (افست بیروت، احیاء التراث العربی).
۳. ابن ابی الحدید، ابو حامد هبة الله (م ۶۵۶ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ق.
۴. ابن ابی وفا حنفی، عبدالقادر (م ۷۷۵ق)، الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة، تحقیق حلو، ریاض / هجر، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۴۱۳ق.
۵. ابن اثیر جزری، عزالدین علی (م ۶۳۰ق)، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.
۶. ———، کامل ابن اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.
۷. ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح اقبال، تهران، خاور، [بی تا].
۸. ابن تغری بردی، یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، بی جا، دارالکتب، [بی تا].

۹. ابن جوزی، عبدالرحمن (م ۵۹۷ق)، المنتظم، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۱۰. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲ق)، الاصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و دیگران، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱. _____، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
۱۲. _____، لسان المیزان، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۶ق.
۱۳. ابن حمزه، نصیرالدین محمد طوسی، الثاقب فی المناقب، تحقیق نبیل رضا، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۱۴. ابن حیّان انصاری، ابو محمد، طبقات المحدثین باصبهان، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۲ق.
۱۵. ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (م ۸۰۸ق)، تاریخ (دیوان المبتدء والخبر)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸ق.
۱۶. ابن خلّکان (م ۶۸۱ق)، احمد بن محمد، وفيات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۱۷. ابن داود، علی بن حسن حلی، رجال، نجف، حیدریه، ۱۳۹۲ق.
۱۸. ابن دمیاطی، احمد بن ایبک حسامی، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۹. ابن سعد، محمد (م ۲۳۰ق)، الطبقات الکبری، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۲۰. ابن شهر آشوب سروی، محمد بن علی (م ۵۸۸ق)، معالم العلماء، نجف، حیدریه، ۱۹۵۶م.
۲۱. _____، مناقب آل ابی طالب، نجف، حیدریه، ۱۳۷۶ق.
۲۲. ابن طاووس، سید رضی الدین علی، اقبال الاعمال، تحقیق قیومی، قم، انتشارات

- دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۲۳. _____، *فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم*، قم، نشر رضی، ۱۳۶۳.
۲۴. _____، *کشف المحجبه*، نجف، حیدریه، ۱۳۷۰ق.
۲۵. _____، *مهج الدعوات*، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۴ق.
۲۶. ابن طاووس، *سید عبدالکریم*، *فرحة الغری*، قم، مرکز الغدير، ۱۴۱۹ق.
۲۷. ابن طقطقی، محمد بن علی، *الاصیلی*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۶.
۲۸. _____، *الفخری فی الآداب السلطانیه*، تحقیق عبدالقادر محمد، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۸ق.
۲۹. ابن عبری، *تاریخ مختصر الدول*، بیروت، دارالشرق، ۱۹۹۲م.
۳۰. ابن عدی، ابو احمد عبدالله جرجانی، *الکامل فی ضعفاء الرجال*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۳۱. ابن عدیم، عمر بن ابی جراده، *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
۳۲. ابن عساکر، علی بن حسن (م ۵۷۱ق)، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۳. ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ق.
۳۴. ابن عنبه حسینی (م ۸۲۸ق)، *جمال الدین احمد*، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، نجف، حیدریه، ۱۳۸۰ق.
۳۵. ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (م ۳۶۵ق)، *البلدان*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.
۳۶. ابن فوطی، عبدالرزاق، *مجمع الآداب فی معجم الالقاب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

۳۷. ابن فوطی (منسوب)، *الحوادث*، تألیف قرن هشتم هجری، تحقیق بشار عواد و عماد عبدالسلام، بیروت، دارالغرب الاسلامی، [بی تا].
۳۸. ابن کثیر دمشقی، *ابولفداء* (م ۷۷۴ق)، *البدایة والنهایة*، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸م.
۳۹. ابن میثم بحرانی، علی (م ۶۷۹ق)، *شرح نهج البلاغه*، تهران، حیدریه، ۱۳۸۷ق.
۴۰. ابن نجار، *ذیل تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۴۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، چاپ رضا تجدد، تهران، [بی نا، بی تا].
۴۲. ابوالرجاء قمی، نجم‌الدین، *تاریخ الوزراء*، به کوشش دانش پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۴۳. اذکایی، پرویز، «آل حسنویه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۴۴. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمه*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۴۵. اسامة بن منقذ، *الاعتبار*، تحریر فیلیپ حتی، ایالات متحده، پرینستون، ۱۹۳۰م.
۴۶. _____، *المنازل والديار*، قاهره، دارالتحریر، ۱۳۸۷ق.
۴۷. اصفهانی، ابوالفرج علی (م ۳۵۶ق)، *الأغانی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۴۸. _____، *مقاتل الطالبین*، تحقیق احمد صقر، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۱.
۴۹. افندی، عبدالله، *ریاض العلماء*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
۵۰. اقبال، عباس، *خاندان نوبختی*، تهران، چاپ مجلس، ۱۳۱۱.
۵۱. امین، سیدحسن، *مستدرکات اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۹ق.
۵۲. امین عاملی، سیدمحسن، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۵۳. امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷ق.

۵۴. باسورث، ادموند کلیفورد، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
۵۵. بخاری، ابونصر سهل بن عبدالله، *سَر السلسلة العلویه*، نجف، ۱۳۸۱ق/قم، افست انتشارات رضی، قم، ۱۳۷۱.
۵۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تصحیح محدث ارموی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۰.
۵۷. بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، تحقیق محمد محیی‌الدین، بیروت، دارالمعرفه، [بی‌تا].
۵۸. بلاذری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ق)، *انساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۵۹. بیهقی، علی بن ابی‌القاسم، *لباب الانساب*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ق.
۶۰. *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*، دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۶۱. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۰ق.
۶۲. *تفسیر الامام العسکری*، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، قم، مدرسه الامام المهدی، ۱۴۰۹ق.
۶۳. تنوخی، ابوعلی محسن (م ۳۸۴ق)، *الفرج بعد الشده*، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۴ق.
۶۴. _____، *نشوار المحاضره واخبار المذاکره*، تحقیق عبود شالچی، بیروت، دار صادر، ۱۳۹۱ق.
۶۵. تهرانی، آقا بزرگ، *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دارالاضواء، [بی‌تا].
۶۶. جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، قم، انصاریان، ۱۳۸۳.

۶۷. جوزجانی، عثمان بن محمد (منهاج سراج)، طبقات ناصری، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۶۸. حُرّ عاملی، محمد بن حسن، امل الآمل، تحقیق احمد حسینی، بغداد، مکتبه الاندلس، [بی تا].

۶۹. _____، وسائل الشیعه، قم، انتشارات آل البيت، ۱۳۷۴.

۷۰. حسین بن عبدالوهاب، عیون المعجزات، نجف، حیدریه، ۱۳۶۹ق.

۷۱. حلی، حسن بن یوسف (م ۷۲۶ق)، تذکرة الفقهاء، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۴ق.

۷۲. _____، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، تحقیق جواد قیومی.

۷۳. _____، الدلائل البرهانية فی تصحیح الحضرة الغرویه، چاپ شده در:

الغارات ثقفی، تحقیق ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳.

۷۴. حلی، رضی الدین علی بن یوسف، العدد القویه، تحقیق سید مهدی رجایی، قم،

کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.

۷۵. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

۷۶. _____، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵م.

۷۷. خالقی، محمد هادی، دیوان نقابت، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی،

۱۳۸۷.

۷۸. خضری، سیداحمد رضا (به کوشش)، تاریخ تشیع، قم، پژوهشگاه حوزه و

دانشگاه، ۱۳۸۴.

۷۹. خطیب بغدادی، احمد بن علی (م ۴۶۳ق)، تاریخ بغداد، تحقیق مصطفی عبدالقادر

عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.

۸۰. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۸۱. خواند میر، غیاث الدین، تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، ۱۳۸۰.

۸۲. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، معجم رجال الحديث، قم، مركز نشر آثار شيعه، ۱۳۶۹.
۸۳. خياط، ابوالحسين (م ۳۰۰ق)، الانتصار والرد على ابن الراوندى، قاهره، الثقافة الدينيه، [بى تا].
۸۴. دايرة المعارف تشيع، زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى و ديگران، تهران، نشر شهيد محبى، ۱۳۷۰ - ۱۳۸۶.
۸۵. دهخدا، على اكبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۸۶. دينورى، ابوحنيفه احمد (م ۲۸۲)، اخبار الطوال، قم، انتشارات رضى، ۱۳۶۸.
۸۷. ذهبى، شمس الدين محمد (م ۷۴۸ق)، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى و ديگران، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۱ق.
۸۸. _____، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۲ق.
۸۹. _____، المعبر، بيروت، دارالكتب العلمية، [بى تا].
۹۰. _____، ميزان الاعتدال، تحقيق بجاوى، بيروت، دارالمعرفه، [بى تا].
۹۱. رازى قزوينى، عبد الجليل، نقض (بعض مثالب النواصب)، تحقيق محدث ارموى، تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۸.
۹۲. رازى، منتجب الدين ابن بابويه، الفهرست، تحقيق محدث ارموى، قم، كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۳۶۶.
۹۳. راوندی، سيد ابوالرضا، ديوان، تصحيح سيد جلال الدين ارموى، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۳۴.
۹۴. راوندی، قطب الدين، الخرائج والجرائح، قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
۹۵. راوندی، محمد بن على بن سليمان، راحة الصدور وآية السرور، تصحيح محمد اقبال، تهران، امير كبير، ۱۳۶۴.

۹۶. رحیم‌لو، یوسف، «ابن عبدون»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۹۷. زامباور، معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی، بیروت، دارالرائد، ۱۴۰۰ ق.
۹۸. زبیدی، محمد مرتضی حسینی، *تاج العروس*، تحقیق شیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹۹. زرکلی، خیرالدین، *الاعلام*، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۹۲ م.
۱۰۰. زکار، سهیل (به کوشش)، *اخبار القرامطه*، ریاض، دار الکوثر، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۱. زید بن علی بن حسین، *مسند زید بن علی*، بیروت، دار مکتبة الحیا، [بی تا].
۱۰۲. سبحانی، جعفر، *اضواء علی عقائد الشیعة الامامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۱ ق.
۱۰۳. سجادی، صادق، «آل بریدی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰۴. سجادی، صادق، «ابن فرات»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۰۵. سجادی، صادق، «استاد الدار»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۸، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۰۶. سجادی، صادق و سید علی آل داود، «آل کاکویه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰۷. سمعانی، عبد الکریم بن محمد، *الانساب*، حیدر آباد، مجلس دایرة المعارف، ۱۳۸۲ ق.

۱۰۸. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *تاریخ الخلفاء*، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۲۰ق.

۱۰۹. شوشتری، قاضی نورالله، *مجالس المؤمنین*، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.

۱۱۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل والنحل*، تحقیق کیلانی، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا].

۱۱۱. صابی، هلال بن محسن، *تحفة الأمراء فی تاریخ الوزراء*، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.

۱۱۲. صدر، سید حسن، *الشیعه وفنون الاسلام*، [بی جا]، نجاح، ۱۳۹۶ق.

۱۱۳. صدوق، محمد بن علی (م ۳۸۱ق)، *علل الشرايع*، نجف، حیدریه، ۱۳۸۵ق.

۱۱۴. ———، *عیون اخبار الرضا* (ع)، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.

۱۱۵. ———، *کمال الدین و تمام النعمه*، تحقیق غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرّسین، ۱۳۶۳.

۱۱۶. ———، *المقنّع*، قم، تحقیق و نشر مؤسسه امام هادی، ۱۴۱۵ق.

۱۱۷. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تحقیق کوجه باغی، تهران، اعلمی، ۱۳۶۲.

۱۱۸. صفدی، خلیل بن ابیک (م ۷۶۴ق)، *الوافی بالوفیات*، تحقیق ارناؤوط، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۱۱۹. صنعانی، یوسف بن یحیی، *نَسْمَةُ السحر فی من تَشِيعَ وشعر*، بیروت، دارالمورخ العربی، ۱۴۲۰ق.

۱۲۰. صولی، ابوبکر محمد بن یحیی، *الاوراق قسم اخبار الشعراء*، القاهرة، امل، ۱۴۲۵ق.

۱۲۱. طباطبایی، سید عبدالعزیز، *معجم اعلام الشیعه*، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۷ق.

۱۲۲. طبری شیعی، محمد بن جریر (منسوب)، *دلائل الامامه*، قم، تحقیق و نشر مؤسسة البعثه، ۱۴۱۳ق.

۱۲۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، [بی تا].

۱۲۴. طبسی، محمدجعفر، *رجال الشیعه فی اسانید السنه*، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۰ق.

۱۲۵. طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*، مشهد، دانشکده الهیات، ۱۳۴۸.

۱۲۶. _____، *امالی*، قم، مؤسسة البعثه، ۱۴۱۴ق.

۱۲۷. _____، *تهذیب الأحکام*، تحقیق خراسان، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.

۱۲۸. _____، *رجال*، نجف، حیدریه، [بی تا].

۱۲۹. _____، *الغیبه*، تحقیق تهرانی و ناصح، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.

۱۳۰. _____، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، [بی جا]، مؤسسة نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق.

۱۳۱. _____، *النهایه*، قم، انتشارات قدس، [بی تا].

۱۳۲. عاملی، سیدجعفر مرتضی، *حیة الامام الرضا (ع)*، قم، دارالتبلیغ، ۱۳۹۸ق.

۱۳۳. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم، *فقهای نامدار شیعه*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲.

۱۳۴. علوی نسابه، نجم الدین (م ۷۰۹ق)، *المجدی فی انساب الطالبیین*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.

۱۳۵. عینی، عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].

۱۳۶. غفار، عبدالرسول، *الکلینی و الکافی*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.

۱۳۷. فتال نیشابوری، *روضة الواعظین*، تحقیق خراسان، قم، رضی، [بی تا].

۱۳۸. فخر رازی، محمد بن عمر، *الشجرة المباركة فی انساب الطالبیه*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.

۱۳۹. فیض، عباس، *تاریخ کاظمین و بغداد*، قم، چاپخانه قم، ۱۳۲۷.

۱۴۰. قزوینی، زکریا بن محمد، *آثار البلاد*، بیروت، دار بیروت، ۱۴۰۴ق.

۱۴۱. قفطی، جمال الدین علی، *تاریخ الحكماء (اخبار العلماء باخبار الحكماء)*، قاهره، مكتبة المتنبی، [بی تا].

۱۴۲. قمی، حسن بن محمد، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی قمی (قرن ۹)، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱.

۱۴۳. قمی، عباس، *الکنى واللقاب*، تهران، کتابخانه صدر، [بی تا].

۱۴۴. _____، *منتهی الآمال*، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۱ق.

۱۴۵. کاشانی، عبدالله بن علی (م ۷۳۶ق)، *زبدة التواریخ*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۴۶. کاشف الغطاء، محمد حسین، *اصل الشيعة واصولها*، قم، مؤسسه امام علی علیه السلام، ۱۴۱۵ق.

۱۴۷. کتبی، *فوات الوفيات*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰م.

۱۴۸. کحّاله، عمر رضا، *المستدرک علی معجم المؤلفین*، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ق.

۱۴۹. _____، *معجم المؤلفین*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۵۰. _____، *معجم قبائل العرب*، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ق.

۱۵۱. کسروی، احمد، *شهریاران گمنام*، تهران، جام، ۱۳۷۷.

۱۵۲. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ق)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۵۳. کولبرگ، اتان، کتابخانه سید بن طاووس، ترجمه سیدعلی قرائی و رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۱.
۱۵۴. لین پول، استانلی، طبقات سلاطین الاسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، انتشارات مهر، ۱۳۱۲.
۱۵۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۵۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، المعتمد، قم، مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۶۴.
۱۵۷. محلی، حمید بن احمد، الحقائق الوردیه فی مناقب الائمة الزیدیه، صنعاء، مکتبه بدر، ۱۴۲۳ق.
۱۵۸. مدرسی طباطبائی، سید حسین، تربت پاکان، قم، چاپخانه مهر، ۱۳۳۵.
۱۵۹. مرزبانی، ابو عبدالله محمد بن عمران، مختصر اخبار الشعراء، بیروت، شرکت الکتبی، ۱۴۱۳ق.
۱۶۰. _____، معجم الشعراء، تحقیق عبدالستار فراج، [بی تا].
۱۶۱. مرعشی نجفی، شهاب الدین، شرح احقاق الحق، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، [بی تا].
۱۶۲. مروزی، اسماعیل بن حسین، الفخری فی انساب الطالبیین، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۶۳. مسعودی، علی بن حسین (م ۳۴۶ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۶۴. مسکویه رازی (م ۴۲۱ق)، ابوعلی، تجارب الامم، تحقیق امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.

۱۶۵. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ترجمه سید محمد باقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۳.
۱۶۶. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل السرویه، چاپ کنگره شیخ مفید (جلد هفتم)، ۱۴۱۳ق.
۱۶۷. _____، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت، تحقیق و نشر مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
۱۶۸. _____، اوائل المقالات، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۶۹. مقدسی، محمد بن احمد (م ۳۸۱ق)، احسن التقاسیم، قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق.
۱۷۰. مقریزی، تقی الدین احمد، امتاع الاسماع، تحقیق نمیزی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۱۷۱. مکی عاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول)، ذکر الشیعه فی احکام الشریعه، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۹ق.
۱۷۲. منشی کرمانی، ناصر الدین، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار (نوشته ۷۲۵ق)، تحقیق محدث ارموی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.
۱۷۳. مؤذن جامی، محمد مهدی، «اسکافی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۷۴. ناجی، محمدرضا، «ابو احمد موسوی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، زیر نظر سید محمد کاظم بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۷۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق شبیری زنجانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.
۱۷۶. نخجوانی، هندو شاه، تجارب السلف، به اهتمام سید حسن روضاتی، اصفهان، نشر نفائس مخطوطات اصفهان، ۱۳۶۱.

۱۷۷. تقدی، جعفر، *الانوار العلویه والاسرار المرتضویه*، نجف، حیدریه، ۱۳۸۱ق.
۱۷۸. نوری، میرزا حسین، *دار السلام فیما يتعلق بالرؤیا والمنام*، قم، معارف اسلامی، [بی تا].
۱۷۹. _____، *مستدرک الوسائل*، قم، آل البيت، ۱۴۰۸-۱۴۱۵ق.
۱۸۰. نویری، شهاب الدین احمد، *نهاية الارب*، قاهره، دار الکتب، ۱۴۲۳ق.
۱۸۱. نویسنده نامعلوم، *مجمل التواریخ والقصص*، تهران، کلاله خاور، [بی تا].
۱۸۲. وکیع، محمد بن خلف بن حیان، *اخبار القضاة*، بیروت، عالم الکتب، بی تا.
۱۸۳. هاشمی، ناجی، «البریدیون»، *مجله المورد*، ج ۲، ش ۱، ۱۳۹۳ق.
۱۸۴. همدانی، رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، بخش اسماعیلیان، به کوشش دانش پژوه و مدرسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۸۵. _____، *جامع التواریخ*، بخش سلجوقیان و...، تصحیح آتش، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۱۸۶. _____، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و موسوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
۱۸۷. یعقوبی، احمد ابن واضح (م ۲۸۴ق)، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۳ق.

نمایه

اعلام (اشخاص، مکان‌ها، طوائف)

آذربایجان ۱۰۷، ۱۷۴	آل زبارة ۱۸۴، ۱۸۵
آقابابایی ۱۹	آل طاووس ۱۸۸
آقابزرگ تهرانی ۲۰، ۴۱	آل عباس ۶۸
آق سنقر برسقی غازی ۱۳۴	آل علی علیه السلام ۷۶
آق سنقر بن عبدالله ترکی ۱۳۴	آل فرات ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
آق سنقر بن عبدالله ناصری ۱۳۴	آل محمد علیه السلام ۵۳
آل ابی طالب ۵۴	آل مسافر ۱۷۳، ۱۷۴
آل بویه ۱۶، ۱۷، ۲۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲	آل مطهر ۱۸۷
۵۳، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۷۰، ۱۷۱	آل نویخت ۱۵۰، ۱۵۱
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۸	آوه ۱۲۲، ۱۵۶
۱۹۹	ابان بن تغلب ۳۰
آل ثوابه ۹۷	ابراهیم بن حسن ۱۵۰
آل جُستان ۱۷۳	ابراهیم بن عبدالله حسنی ۷۶
آل حمدان ۲۳	ابراهیم بن محمد ثقفی ۳۸

ابراهیم بن ممشاد ۱۰۳، ۱۰۲	ابن خلدون ۳۹، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۵
ابن ابی الحدید ۱۴۱، ۱۱۲، ۱۱۱	۱۷۶، ۱۵۷، ۱۲۷
ابن ابی بغل ۹۸، ۹۹، ۱۰۰	ابن خلکان ۷۷، ۷۸، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۶۳
ابن ابی طالب ← امام علی علیه السلام	ابن داود ۱۸۹
ابن ابی طی ۱۷۹، ۱۷۸	ابن دوّاس حلّی ۱۳۵
ابن اثیر ۲۰، ۹۴، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷	ابن رائق ۱۵۳
۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۳	ابن الرومی شاعر ۱۵۲
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۷	ابن زیاد ۱۲۸
۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶	ابن سعد ۲۰
ابن اشعث خزاعی ۱۹۷، ۱۴۷	ابن سینا ۱۷۶، ۱۷۵
ابن بابویه ۵۱	ابن شهر آشوب ۸۵، ۱۱۳، ۱۲۶
ابن باذان ۷۳	۱۲۷، ۱۶۶، ۱۷۹
ابن تغری بردی ۱۶۶	ابن صلیا ۱۴۰، ۱۴۲
ابن ثوابه ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹	ابن طاووس ۶۴، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۸۱
ابن جراح ۱۹۴	۹۰، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۲، ۱۸۸
ابن جمهور ۵۹	۱۸۹
ابن جوزی ۱۲۹، ۱۸۵، ۱۸۶	ابن طباطبا ۸۱
ابن حنّیتی ۱۲۰، ۱۲۱	ابن طقطقی ۷۷، ۹۱
ابن حجر ۳۱، ۴۴	ابن طولون ۱۱۳، ۱۱۴
ابن حراز ۴۴	ابن عبدون ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
ابن حنبل ۳۷	ابن عدیم ۱۲۰
ابن حنزابه ← فضل بن جعفر بن محمد	ابن عساکر ۳۹، ۱۱۴
بن فرات	ابن عقده ۳۸

- ابن علقمی ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ابن نجار ۷۱، ۱۵۳، ۱۸۶
- ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶ ابن ندیم ۲۱، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۹۱، ۱۵۱
- ابن عماد حنبلی ۷۷ ابواحمد موسوی ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
- ابن عنیه ۱۳۶، ۱۸۸، ۱۸۹ ابواسحاق بن ثوابه ← ابن ثوابه
- ابن فرات ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۶۰ ابواسحاق شیرازی ۱۲۲
- ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۳ ابویوب سلیمان فرزند ابوسهل بن
- ۱۹۴، ۱۹۹ نوبخت ۱۵۲
- ابن فقیه ۶۷، ۱۵۸، ۱۵۹ ابوبَجیر (ابوبحیر) ← عبدالله بن نجاشی
- ابن فندق بیهقی ۱۸۴ ابوالبختری ۱۱۰
- ابن فوطی ۲۱، ۴۱، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸ ابوبصیر ۴۸
- ابن قداح ۱۵۰ ابویغل ۹۸
- ابن کاکویه ۱۷۵ ابوبکر ۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۶۲
- ابن کثیر ۲۰، ۳۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۵۶
- ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲ ابوجعفر احمد زباره ۱۸۴
- ۱۸۵، ۱۸۶ ابوجعفر برادر ابوسهل متکلم ۱۵۲
- ابن مطلب ← هبة الله بن محمد بن علی ابوجعفر بن عبدالله اسکافی ۹۱
- ابن معتز ۱۶۳ ابوجعفر علاء الدوله ۱۷۶
- ابن مغربی ← ابوالقاسم مغربی ابوجعفر علم الدین احمد بن احمد ۱۴۶
- ابن المقلد الشیزری ۱۷۹ ابوجعفر ثقیب بصره ۱۱۱
- ابن منقذ شیزری ۱۷۸، ۱۷۹ ابوالحسن دامغانی ۱۲۵
- ابن مهاجر ۱۴۸، ۱۴۹ ابوالحسن مازرانی ۹۵
- ابن میثم بحرانی ۱۶۱ ابوالحسن محمد فرزند عباس بن احمد
- ابن ناقد وزیر مستعصم ۱۴۱ ۱۶۸

- ابوالحسن نهرسابسی ۱۸۳
 ابوطالب بن عمار ۱۱۹
 ابوالحسین احمد ۹۸
 ابوطالب پدر امیر مؤمنان علیه السلام ۱۱۰، ۳۹
 ابوالحسین بریدی ۱۷۱، ۱۷۰
 ابوطاهر قرمطی ۱۶۴، ۱۶۵
 ابوالحسین بن ابی بغل ۹۹
 ابوعبدالله احمد برادر ابواحمد موسوی
 ابوالحسین بن ثوابه ۹۷
 ۱۸۲
 ابوحنیفه ۱۲۷، ۱۱۸
 ابوعبدالله احمد بن علی ۱۸۶
 ابوخلال عتکی ۶۲
 ابوعبدالله احمد بن محمد بن جعفر ۹۷
 ابودلف عجلی ← ابودلف قاسم بن
 ابوعبدالله بریدی ۱۷۱، ۱۷۰
 عیسی
 ابوعبدالله بن ثوابه ۹۶
 ابودلف قاسم بن عیسی ۱۵۴
 ابوعرویه ۴۰، ۳۹
 ابوداد / محمد بن مسیب بن رافع ۱۰۴ -
 ابوالعلاء عزالدوله ۱۳۱
 ۱۰۵
 ابوعلی ابن زیاره ۱۸۴
 ابوالرجاء قمی ۱۲۹، ۲۱
 ابوعیسی فرزند محمد بن موسی ۱۶۷
 ابوالرضا راوندی ۴۴، ۱۲۹، ۱۳۱
 ابوالغنائم مرزبان بن خسرو ۱۲۱،
 ۱۸۶، ۱۸۵
 ۱۳۲
 ابوالفرج اصفهانی ۱۴۹، ۶۱
 ابوالسرایا ۱۵۸، ۸۲، ۸۱
 ابوالفضل سیدوک فرزند جعفر بن فضل
 ابوسعد هندو ۱۲۳
 ابوالفضل شیرازی ۱۸۱
 ابوسلمه خلال ← حفص بن سلیمان
 ابوسهل بن نوبخت ← اسماعیل بن علی
 ابوسمال سمعان بن هبیره ۵۷
 ابوسهل نوبختی
 ابوالفضل مجدالملک اسعد بن محمد بن
 موسی براوستانی قمی ۱۲۴
 ابوسهل نوبختی

- | | | | |
|-----|---------------------------------------|-----|-------------------------------------|
| ۱۸۶ | ابوالفضل محمد بن عبدالله | ۱۶۶ | احمد بن اخشید |
| ۱۴۶ | ابوالفضل محمد بن محمد | | احمد بن اسماعیل ← ابونصر کاشانی |
| | ابوالقاسم انوجور | ۱۶۶ | احمد بن حسن ماذرائی ۹۲، ۹۳، ۹۴ |
| | ابوالقاسم بن حصین | ۱۳۰ | ۹۵ |
| | ابوالقاسم تنوخی | ۳۷ | احمد بن حمزة بن بزيع ۸۲ |
| | ابوالقاسم عبيدالله فرزند عباس بن احمد | | احمد بن خصیب ۱۶۲ |
| | ۱۶۸ | | احمد بن دایه ۱۱۴ |
| | ابوالقاسم مغربی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، | | احمد بن رستم ماذرائی ۹۵ |
| | ۱۱۲، ۱۹۷، ۱۹۹ | | احمد بن طولون ← ابن طولون |
| | ابوالقاسم یحیی ۱۸۷ | | احمد بن عبدالعزيز بن ابی دلف عجلی |
| | ابومحمد علوی ۱۸۵ | | ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶ |
| | ابومسعود رازی ضبی ۱۵۷ | | احمد بن علی بن فضل بن طاهر بن |
| | ابومسلم خراسانی ۲۴، ۶۹ | | حسین بن جعفر ۱۶۸ |
| | ابومقاتل دیلمی ۱۸۰ | | احمد بن علی حمصی ۴۴ |
| | ابومنصور بن صالحان ۱۰۰ | | احمد بن فرات ۱۵۷ |
| | ابونصر کاشانی ۱۳۲ | | احمد بن فضل بن محمود کاشانی ۱۳۱، |
| | ابونصر کندی ← عمیدالملک کندی | | ۱۳۲ |
| | ابوالهیثم عباس بن محمد ۹۶ | | احمد بن محمد (آل فرات) ۱۶۲ |
| | ابویعقوب اسحاق فرزند ابوسهل متکلم | | احمد بن محمد بن جعفر بن ثوابه ۹۶ |
| | ۱۵۳ | | احمد بن محمد بن علویه ۱۱۹ |
| | ابویوسف بریدی ۱۷۰، ۱۷۱ | | احمد بن محمد بن موسی ۱۶۸ |
| | اتابکی ۱۳۴ | | احمد بن محمد بن ناقد (استاددار) ۱۳۹ |
| | اثنی عشریه ۲۴ | | احمد بن محمد سیاری ۷۰ |

احمد بن موسی ۱۸۹	۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۱۰۲، ۱۲۱،
احمد بن یحیی بن ابی بقل ۹۸	۱۲۵، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶
احمد بن یقطین ۷۳	اُسوان ۸۸
احمد بن یوسف سلیکی منازی ۱۱۲	اشاعره ۱۱۸
۱۱۳، ۱۱۴	اشعری‌ها ۱۱۸
احمد بن یوسف عجلی ۸۳	اصطخر ۵۷
اخشیدی، کافور ۱۶۶	اصفهان ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۴
ادریس بن عبدالله ۶۶	۱۷۳، ۱۷۵
ادریسیان ۶۷	افریقیه ۱۴۷
اذکوتکین ← کوتکین بن ساتکین	افندی ۱۲۶، ۱۸۷
اربل ۱۴۰	اقبال، عباس ۱۹
اریبل ۱۴۰	امامی‌مذهب ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۵
ارمنستان ۶۷	۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۰، ۵۲، ۱۰۳، ۱۰۹
اسامة بن مرشد ← ابن منقذ شیرزی	۱۱۵، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۸۴، ۱۹۷
اسامة بن منقذ ← ابن منقذ شیرزی	امامیه ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰
اسحاق بن سعد بن مسعود قطربلی ۱۰۲	۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
۱۰۳	۴۰، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۸
اسماعیل بن زکریا خُلُقانی ۳۴	۸۱، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۳۶
اسماعیل بن علی ابوسهل نوبختی ۱۵۰	۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۸۲
۱۵۱، ۱۵۲	۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸
اسماعیل دیباج ۱۸۷	امیرمؤمنان علی علیه السلام / امیرالمؤمنین /
اسماعیل فرزندان امام صادق علیه السلام ۴۲	امیرالمؤمنین علی علیه السلام ← امام علی علیه السلام
اسماعیلی / اسماعیلیان / اسماعیلیه ۲۸	امین‌الدوله ابوطالب ۱۱۸، ۱۱۹

امین، سید محسن	۲۰، ۲۶، ۲۷، ۴۱	بادوریا	۱۵۸
۶۰، ۸۳، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰		باطنی‌گری	۱۲۳
۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۷۴، ۱۷۵		امام باقر علیه السلام	۴۸، ۴۲
۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱		بایکباک	۹۷
امین عباسی	۷۹، ۱۴۹، ۱۵۴	بحرین	۶۱
علامه امینی	۴۵	بدرین حسنویه	۱۷۴، ۱۷۵
انوجور ← ابوالقاسم انوجور		براوستان	۱۲۴
انوشیروان کاشانی	۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱	برقی، احمد	۹۵
۱۹۷		برکیارق	۱۲۲، ۱۲۴
اوس	۱۸۰	برمکی، یحیی	۱۴۹
اهل بیت علیهم السلام	۱۳، ۱۶، ۲۵، ۲۸، ۲۹	بریدیان	۱۷۰، ۱۷۱
۳۶، ۳۸، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۷۸		بساسیری	۱۷۷
۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳		بست	۸۵، ۱۴۳
۱۰۱، ۱۰۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۰		بشر بن معتمر	۳۷
۱۴۳، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰		بصره	۸۹، ۹۳، ۹۹، ۱۱۱، ۱۵۲، ۱۷۰
اهل سنت	۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱		۱۷۱، ۱۸۱
۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۷۲، ۷۴		بطیحه	۱۷۱
۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۹		بغداد	۴۵، ۴۶، ۵۳، ۶۷، ۷۲، ۷۴، ۷۷
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹			۸۸، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷
۱۹۵، ۱۹۶			۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵
اهواز	۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۴، ۸۶، ۹۸		۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴
۱۷۰			۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۱
ایلخانان	۵۰		۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹

بنو منقذ ۱۷۸	بغدادی ← خطیب بغدادی
بنو هاشم ۲۳	بغدی بن علی ۴۴
بنو/ی عقیل ۱۷۶، ۱۰۴	بکر بن وائل ۱۰۱
بنو/ی فرات ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۶۰	بلاذری ۵۷، ۳۸، ۳۵
۱۶۷	بلاس ۱۲۴
بنو/ی مزید ۱۷۷، ۱۷۶	بلاش بن بهرام گور ۱۱۰
شیخ بهایی ۹۰	بنو اسد ۶۸، ۵۷
بهاء الدوله ۱۷۶	بنو اسرائیل ۱۸۰
بهرام گور ۱۱۰، ۱۰۹	بنو افطس ۱۲۷
پیامبر ﷺ ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹	بنو امیه ۷۴، ۶۹، ۵۵، ۵۴، ۵۱، ۳۹
۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۶، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲	۸۴، ۷۵
۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۱	بنو حسن ۷۷
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۴۰	بنو حسنویه ۱۷۴
۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۰، ۱۹۲	بنو حنیفه ۸۵
۱۹۴	بنو زباره ← آل زباره
پیر احمد گیلانی ۹۰	بنو شاهین ۱۷۱
پیغمبر ← پیامبر ﷺ	بنو شبیان ۱۰۱
تاج الملک / تاج الملک ابو الفنائم ۱۲۱	بنو طاهر ۱۸۵
تاجیه ۱۲۲	بنو عباس ← عباسیان
تشیع عراقی ۲۹	بنو عمار ۱۱۸
تیم ۱۱۲، ۸۴، ۲۴	بنو غالب ۸۴
ثابت بن سنان ۱۶۴	بنو مروان ۱۱۴، ۱۱۳
ثابت بن علی ۱۷۷	بنو مُسلویه ۵۳

ثوابه بن خالد ۹۶	حامد (وزیر) ۱۵۲
ثوابه بن یونس ۹۶	حرّان ۴۰
جبال ۹۳، ۹۴، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۷	حسام الدوله ابو حسان مقلد ۱۰۵
جراب الدوله ۱۱۹، ۱۲۰	امام حسن علیه السلام ۶۱، ۶۶، ۱۲۸، ۱۸۸
جزیره ۱۰۷	حسن بن احمد بن حسن اطروش ۱۸۳
جستان بن وهسودان ۱۷۳	حسن بن احمد ماذرائی ۹۵
جستانیان ۱۷۳	حسن بن حسین انباری ۴۹، ۱۹۵
جعفر بن فضل بن جعفر بن محمد ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۶	حسن بن سهل ۸۱، ۸۲
جعفر بن محمد ۹۶	حسن بن علی بن یقطین ۷۲، ۷۳
جعفر بن محمد بن اشعث ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹	حسن بن فرات ۱۵۹
جعفر بن محمد علیه السلام ← امام صادق علیه السلام	حسن بن قاسم ۱۷۳
جعفر بن محمود اسکافی ۹۱، ۹۲	حسن بن موسی ۱۸۸
جعفر بن ورقاء ۱۰۱، ۱۰۲	حسن مثنی ۱۸۸
جعفر بن یقطین ۷۳	حسنویه ۱۷۴
جعفر فرزند منصور عباسی ۴۶	امام حسین علیه السلام ۵۴، ۷۵، ۸۴، ۱۲۸
جعفر کذاب ۹۷	حسین اصغر فرزند امام سجاد علیه السلام ۱۸۵
جعفریان، رسول ۳۷، ۴۳، ۴۵، ۱۴۴، ۱۷۵	حسین بن حمدان خصیبی ۹۷، ۱۶۵
	حسین بن عبدالله نیشابوری ۵۹، ۶۰، ۸۵، ۸۶
	حسین بن علی بن یقطین ۷۳
	حسین بن علی (شهید فخ) ۶۶، ۶۹، ۱۲۹
	حسین بن علی نوبختی، ابو عبدالله ۱۵۳
	جواد، مصطفی ۱۳۴، ۱۴۴
	جوینی ۱۹۱

حسین بن محمد حرّانی	۳۹	خلیفه اول ← ابوبکر
حسین بن موسی	۱۵۱	خواجه نصیرالدین طوسی
حفص بن سلیمان	۵۵، ۵۴، ۵۳، ۲۴	خواجه نظام‌الملک طوسی
۵۶		خوارج
حلب	۱۳۴، ۱۲۱، ۱۲۰	خوارزمشاه
حله	۴۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۷۶	خواندمیر، غیاث‌الدین محمود
۱۸۹، ۱۸۸		خوزستان
علامه حلی	۵۸، ۹۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷	دبیس بن صدقه
حمدانیان	۱۷، ۱۷۰، ۱۹۴	دبیس دوم ← دبیس بن صدقه
حمدویه	۸۳	دجیل
حمزة بن بزیع	۸۲	دعبل خُزاعی
حموی، یاقوت	۴۶، ۹۳، ۹۴، ۹۷	دمشق
۹۸، ۱۰۲، ۱۲۴		دواتدار، ایبک
حمیری، سید بن اسماعیل	۶۰، ۶۱	۱۴۶
۶۳		دیاریبکر
حنفی مذهب	۱۰۸	دیلیم
حیدره	۱۸۵، ۱۸۶	دینور
خالد بن سلمه کوفی	۳۱	ذوالریاستین
خاندان مسافر ← آل مسافر		ذوالمناقب
خراسان	۹۲، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸	ذهبی
خزرج	۱۸۰	۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰
خزیمه بن یقطین	۷۳	۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷
خطیب بغدادی	۳۶، ۸۷، ۱۱۰	۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۳

ری ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴	۱۶۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲
۱۳۵، ۱۸۷	رازقی ← زرافه (حاجب متوکل)
زب ۱۵۲	رازی، عبدالجلیل ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹
زاهدی ۱۹	۱۵۴، ۱۵۷
زبیر ۱۲۹	رافضه / رافضیان ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۳۷
زرافه (حاجب متوکل) ۸۹، ۹۰، ۹۱	۴۰، ۱۸۵
امام زمان علیه السلام ۷۰، ۸۴، ۱۰۰	رافع بن هرثمه ۱۵۴
زهرا علیها السلام ← فاطمه علیها السلام	راوند ۴۴
زیاد بن حسن بن فرات ۱۵۷، ۱۵۸	ربیع بن زیاد حارثی ۶۳
زید بن علی ۱۸۶	ربیع بن یونس ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
زیدی / زیدیان ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۲	رجه ۱۵۴
۵۷، ۶۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۸، ۱۲۹	رزاقی ← زرافه (حاجب متوکل) ۸۹
۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶	رسول الله صلی الله علیه و آله ← پیامبر صلی الله علیه و آله
زیدیه ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶	رسول خدا صلی الله علیه و آله ← پیامبر صلی الله علیه و آله
۱۰۹، ۱۲۹، ۱۷۳، ۱۸۳	رشیدالدین فضل الله ۱۲۱
سادات ۲۱، ۴۲، ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۸۰	رشیدی ۱۴۵
۱۸۵	امام رضا علیه السلام ۲۴، ۴۹، ۷۷، ۷۸، ۷۹
سالم مصری ۳۷	۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۸۹، ۱۵۰، ۱۵۱
سامرا ۹۰	۱۹۶، ۱۹۷
امام سجاده علیه السلام ۱۸۴، ۱۸۵	رضی الدین حلی ۶۵
سجادی، سید صادق ۲۰	رضی الدین علی ← ابن طاووس
سرخسی، سهل ۸۲	روافض ← رافضه / رافضیان

سیستان ۵۷، ۶۰، ۸۵	سعدالملک آبی ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
سیفالدوله ۱۰۲	۱۲۵
سیوطی ۹۲	سعد بن عباد ۱۱۲
شافعی / شافعیان ۲۹، ۳۶، ۱۰۸	سفاح ۲۳، ۵۵، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۱۴۷
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴	سلجوقیان ۱۶، ۵۰، ۵۳، ۸۷، ۱۱۶
شام ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۶۵	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۹۷
شرفالدوله ۱۱۱	سلطان محمد ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵
الشریف ابوعلی الحسن بن هبةالله	سلطان محمد شریف ۱۸۷
الحتیتی الهاشمی ۱۲۰	سلیمان بن حکیم عبدی ۶۱
شریک بن عبدالله نخعی ۳۴	سلیمان بن قرم ۳۹
امام ششم ← امام صادق علیه السلام	سمعانی ۹۳، ۱۲۹
شلمغانی ۱۶۱	سمنگان ۸۸
شوش ۸۹	سنجر (سلطان) ۱۳۲، ۱۳۳
شونیزی ۴۶	سنی مذهب ۲۴، ۳۸، ۱۴۳
شهرستانی ۳۶	سوراء ۱۸۹
شهید فخر ← حسین بن علی (شهید فخر)	سوریه ۱۷۸
شیزر ۱۷۸	سید بن طاووس ← ابن طاووس
شیعه امامی ۱۶، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۴	سید حمیری ← حمیری، سید بن
۳۸، ۴۰، ۴۵، ۸۱، ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۳۱	اسماعیل
۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۴	سید رضی ۴۹، ۱۱۷، ۱۸۱، ۱۸۲
شیعه دوازده امامی ۲۶	۱۸۳، ۱۸۹
شیعه عراقی ۲۸، ۲۹	سید مرتضی ۵۱، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۸۱
شیعه غالی ۳۵	۱۸۴، ۱۸۲

- شیعیان امامی ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۴۲، ۴۹، ۵۲، ۱۹۲، ۲۰۰
- طاشتکین بن عبدالله مستنجدی ۱۳۳
- طالبیان ۷۶، ۱۳۶، ۱۸۱، ۱۸۵
- طاووس ← هلال بن محسن صابی
- نوادگان امام حسن علیه السلام ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۴۲، ۳۰
- طاهر بن حسین ۸۲
- طباطبایی، عبدالعزیز ۲۰، ۴۱، ۱۳۵، ۱۵۸، ۷۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
- ۱۳۸ ۱۹۱
- طبرستان ۹۴، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۴
- طبری ۲۰، ۵۴، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶
- صدرالدین خنجری ۱۲۳
- صدقه بن منصور ۱۷۷
- طرابلس ۱۱۹
- طغریایی، حسین بن علی ۱۲۶، ۱۲۷
- طغرل ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲
- شیخ طوسی ۲۱، ۵۱، ۵۹، ۶۳، ۶۴
- ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۸۶
- ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۹، ۱۶۱
- طولونی ۹۳
- عباس بن جعفر بن اشعث ۸۸، ۱۴۸
- ۱۵۰
- عباس بن جعفر بن محمد بن اشعث ۱۴۷
- عباس بن عبدالمطلب ۱۲۰، ۱۴۰
- عباس (بن علی علیه السلام) ۳۶، ۵۵، ۷۶
- صالح بن منصور ۶۷
- صالح (نبی) ۹۰
- صالح (نبی) ۷۶، ۸۰، ۹۰، ۱۶۰
- صالح الدین خنجری ۱۲۳
- صدقه بن منصور ۱۷۷
- شیخ صدوق ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۵۰، ۵۱
- صفدی ۳۶، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۰
- ۱۳۹
- صفوان بن یحیی ۱۴۸، ۱۴۹
- صفویه ۵۱
- صفی‌الحضرة کاشی ۱۳۲
- صفین ۳۱، ۸۷
- صقر بن ابی دلف کرخی ۹۰
- صلاح‌الدین ایوبی ۱۳۳، ۱۷۸
- صلح ۹۹
- صولی، ابوبکر ۸۴، ۱۶۲، ۱۶۷

عباس بن فضل ۱۶۸	عبدالله بن حکیم بن جبیر اسدی کوفی
عباسیان ۱۳، ۱۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۳۸	
۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰	عبدالله بن سنان ۱۹۱
۷۴، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶	عبدالله بن نجاشی ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰
۱۰۹، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵	عبدالله فرزند ابوسهل بن نوبخت ۱۵۱
۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲	۱۵۲
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸	عبدالله نجاشی ۳۵، ۳۹، ۵۷، ۵۸
عبدالجلیل رازی ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۵۴	عبدالله نجم الدین فرزند قوام الدین احمد
عبد الرحمن بن ابی حاتم ۹۳	۱۸۸
عبد الرحمن بن احمد خزاعی ۳۹	عبیدالله بن سلیمان ۱۶۳
عبد الرحمن بن عبدالعزیز بن ماذرا ۹۳	عبیدالله بن عبدالله بن طاهر ۸۰
عبد الرحمن سویدی ۲۱	عُبید بن یقظین ۶۹
عبد الرافع حقیقت ۱۹	عثمان ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۳۸
عبد العزیز بن ابی دلف ۱۵۸، ۱۵۶	۱۲۸، ۱۲۹
عبد القیس ۶۱	عثمان بن عمیر ۳۹
عبد الکرم بن احمد ۱۸۹	عثمان بن نظام الملک ۱۲۳
عبد الکرم بن احمد بن موسی ۱۸۸	عثمانیان ۳۷
عبد الکرم بن طاووس حلّی ۱۷۱	عثمانیه ۳۳
عبدالله النحاس واقفی ۵۹	عدنان ۱۱۷
عبدالله بن احمد ۱۸۶	عدنان فرزند سید رضی ۱۸۲
عبدالله بن بدیل بن ورقاء ۸۷	عدی ۲۴، ۸۴
عبدالله بن حسن ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۷۵	عراق ۸۱، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۸۸

- عزالدين مرتضى قمی ۱۳۶
 امام عسگری علیه السلام ۹۴، ۹۷، ۱۵۶، ۱۶۰
 عضد الدوله ۱۷۲
 عقبه بن سلم ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
 علاء الدوله ابو جعفر محمد بن
 دشمن زیار بن کاکویه ۱۷۵
 علاء الدین علی فرزند یحیی ۱۸۷
 علویان ۲۱، ۴۲، ۵۵، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶
 ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۸۵
 علوی نسابه ۱۸۲
 امام علی علیه السلام ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۵۵، ۵۸، ۶۳، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸
 ۱۹۵
 علی بن ابی طالب علیه السلام ← امام علی علیه السلام
 علی بن احمد بن رستم مازرانی ۹۵
 علی بن حسن وزیر القائم عباسی ۱۱۶
 علی بن الحسین بن محمد بن یوسف بن
 بحر بن بهرام بغدادی الاصل ۱۱۰
 علی بن زید بن جدعان ۳۴
 علی بن طحال ۱۷۲
 علی بن عباس بن اسماعیل، ابوالحسین
 ۱۵۳
 علی بن عیسی ۱۶۱
 علی بن فرات ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵
 علی بن محسن ۱۰۸
 علی بن محمد ۱۶۴
 علی بن محمد بن ابی فهم ۱۰۷
 علی بن محمد بن موسی بن حسن بن
 فرات ۱۶۳
 علی بن محمد بن موسی بن فرات ۱۵۷
 علی بن محمد نوفلی ۷۵
 علی بن مزید، ابوالحسن ۱۷۶، ۱۷۷
 علی بن منجب صیرفی ۲۱
 علی بن موسی علیه السلام ۸۰
 علی بن وهسودان ۱۷۳
 علی بن یحیی بن صلیا ۱۴۰
 علی بن یقطین ۴۹، ۵۱، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۹
 علی مرتضی ۱۸۲
 عمادالدین علی ۱۸۷
 عمادالدین نصرالله ۱۳۶

عماد کاتب	۱۲۹	الفخار	۸۴
عمار سجستانی	۵۸، ۵۷	فرات	۱۵۷، ۱۵۹
عمران	۱۱۰، ۱۷۱، ۱۷۲	فرات بن احنف	۱۵۷
عمران بن شاهین	۱۷۱، ۱۷۲	فرات بن مسلم	۱۵۷
عمر بن الخطاب	۲۴، ۲۹، ۳۱، ۳۷	فضل بن احمد	۱۶۸
	۳۸، ۶۲، ۱۷۸	فضل بن جعفر بن فضل بن جعفر	۱۶۵، ۱۶۶
عمر بن عبدالعزيز	۱۵۷		
عمر بن فرات	۱۵۷	فضل بن جعفر بن محمد بن فرات	۱۶۱، ۱۶۶، ۱۶۵
عمرو بن ابی مقدم	۳۹		
عمرو بن عاص	۳۶، ۱۲۸	فضل بن ربیع	۶۳
عمیدالملک کُندری	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷	فضل بن سلیمان بغدادی	۱۹۱
عیسی بن ابی دلف	۱۵۶	فضل بن سهل	۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
عیسی بن زید بن علی بن حسین علیه السلام	۷۶		۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۷
غالیان	۳۸، ۳۹	فضل فرزند ابوسهل بن نوبخت	۱۵۲
غزنویان	۵۱	فلسطین	۱۴۸
غلات	۳۶	فناخسرو	۱۷۲
فارس	۵۹، ۱۴۷	القادر	۱۱۱
فاطمه علیها السلام	۴۲، ۷۵، ۱۰۴، ۱۶۱، ۱۶۷	قاسطین	۳۱
فاطمه دختر هارون بن موسی	۱۵۸	قاضی علی بن محمد	۱۰۸
	۱۶۸	قاضی نورالله شوشتری	۲۰، ۲۲، ۲۳
فاطمیان	۱۷، ۳۵		۲۴، ۴۱، ۴۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۲
فتال	۶۵	القاهر بالله ← قاهر خلیفه عباسی	
فخ	۶۹	قاهر خلیفه عباسی	۱۰۲، ۱۵۳

- قحطان ۵۳ امام کاظم علیه السلام ۲۴، ۴۶، ۴۹، ۵۸، ۶۸،
قرامطه ۱۷۱، ۱۶۴، ۱۰۲، ۱۰۱، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۸۸، ۱۴۹،
قرطبی ۹۸ ۱۸۸
قریسیاء ۸۸ کاظمین علیهم السلام ۴۵، ۴۶، ۱۰۴، ۱۳۶،
قرواش ۱۰۷ ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۸۵
قریشی ۱۹ کاظمیه ۴۶، ۱۰۰، ۱۳۹
قریة النعمان ۱۵۳ کاکویه ← مجد الدوله بویه ۱۷۵
قزوینی ۱۱۷ کبیر الرافضه ← احمد بن علی حمصی
قسیم الدوله ← آق سنقر بن عبدالله کتامة ۱۱۹
ناصری کتامی ۱۳۵
قشتمر بن عبدالله / قشتمر ترکی ۱۳۸ کربلا ۴۴، ۴۵، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۶۰،
قطب‌الدین سنجر ۱۳۳ ۱۷۲، ۱۸۸
قطب‌راوندی ۴۴ کرخ ۴۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۶،
قطربلی ← اسحاق بن سعد بن مسعود ۱۸۱
قطربلی کرمانشاه ۱۰۷، ۱۷۴
قفطی ۱۵۱ کسروی ۱۷۴
قم ۴۴، ۹۴، ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۷، کشی ۵۷، ۶۰، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۳،
۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۸ کلینی ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۸۵، ۸۶،
قمی ۹۴ ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۱ کندی ← عمیدالملک کُندی
قمی، شیخ عباس ۱۸۷ کوتکین بن ساتکین ۹۳، ۹۴
قوام‌الدین احمد ۱۸۸ کوفه ۳۴، ۴۴، ۵۴، ۵۶، ۶۷، ۷۴، ۸۷،
کاشان ۴۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۸۷ کاشف الغطاء ۱۷۲، ۱۰۱

کیالیه ۳۶	محسن بن علی تنوخی ۱۰۷
کیسانیه ۶۳، ۳۶	محسن بن علی فرزند وزیر مشهور
لبنان ۱۱۹	ابوالحسن علی ۱۶۷
لؤلؤ ۱۴۰	محمد بن ابی عمیر ۱۵۸
مارقین ۳۱	محمد بن احمد بن ثوابه ۹۷
مازندران ۱۳۵	محمد بن احمد زیاره ۱۸۴
ماوراءالنهر ۹۲	محمد بن اسحاق یکی از نوادگان امام
مأمون ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۶۹، ۷۷، ۷۹	حسن علیه السلام ۱۸۸
۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۹۶	محمد بن اسماعیل بن یزید ۸۲
مبارک ۹۹، ۱۵۲، ۱۵۳	محمد بن اشعث ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
متوکل ۵۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱	محمد بن جعفر ۹۶
۹۲، ۱۰۳، ۱۵۵	محمد بن جعفر بن ثوابه ۹۶
امام مجتبی علیه السلام ← امام حسن علیه السلام	محمد بن جعفر بن محمد بن ثوابه ۹۶
مجدالدوله بویه ۱۷۵	محمد بن حجاج ۳۵
مجدالدین عبیدالله ۱۳۲	محمد بن حسن بن احمد بن علی بن
مجدالدین محمد ۱۸۸	احمد بن رستم ماذرائی ۹۵
مجدالملک براوستانی ۱۲۴	محمد بن دشمن زیار ۱۷۵
علامه مجلسی ۳۹، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۴	محمد بن زید علوی ۹۴
۱۰۵، ۱۰۶، ۱۸۹	محمد بن عبدالله فرزند ابوسمّال ۵۷
محارب بن دثار ۳۴	محمد بن عبدوس جهشیاری ۲۱
محدث قمی ۸۱، ۱۲۸	محمد بن عبیدالله خاقانی ۹۸
محدث نوری ۹۴	محمد بن علی بن محمد بن مطهر ۱۸۷
محسن ۱۶۱	محمد بن عمر واقدی ۳۴

محمد بن مسافر ۱۷۳	محمود سلجوقی ۱۲۶، ۱۳۰
محمد بن مسلم ۴۸	مختص الملوک ← احمد بن فضل بن محمود کاشانی
محمد بن ملک‌شاه ۱۲۵	مدائن ۱۰۷
محمد بن منصور ← عمیدالملک	مدینه ۴۸، ۵۷، ۶۳، ۷۲، ۷۳، ۱۰۵
کندری ۱۱۵	۱۰۶، ۱۸۴
محمد بن موسی بن حسن بن فرات ۱۵۸،	مرتضی ۱۸۳
۱۶۲	مرتضی، جعفر ۵۵
محمد بن موسی بن فرات ۱۵۸، ۱۵۹	مرزبان برادر وهسودان ← مرزبان بن جُستان
محمد بن موسی بن هارون تلعه‌کبری ۱۰۰	مرزبان بن جُستان ۱۷۳
محمد بن موسی فطری ۳۴	مرزبانی ۳۵، ۸۴
محمد بن نصر بن یحیی بن صلیا علوی ۱۴۰	مروان حمار ۶۸
محمد بن نصیر نُمیری ۱۶۲	مروانیان ۴۰
محمد بن یحیی ۹۸	مروزی ۳۷، ۱۸۶
محمد بن یقطین ۶۹	مزیدیان ۱۹۴
محمد رضی ۱۸۲	المسترشد بالله ← مسترشد عباسی
محمد زهرانی ۱۹	مسترشد عباسی ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۷
محمد سلجوقی ۱۲۲	المستظهر عباسی ۱۲۵
محمد طاووس ۱۸۹	مستعصم عباسی ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳
محمد نفس زکیه ۶۱، ۷۴	مستنصر عباسی ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
محمود بن محمد ۱۳۰	۱۴۱، ۱۹۴
محمود خجندی ۱۳۴	مسعود بن محمد ۱۳۰

مقتدر عباسی ۹۸، ۹۹، ۱۶۵، ۱۷۳	مسعود سلجوقی ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۷
مقداد ۱۳۷	مسعودی ۳۶، ۷۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲
مقلد بن مسیب ۱۰۴، ۱۰۷	مسکویه ۹۸، ۱۷۰، ۱۷۳
مکه ۲۳، ۵۷، ۷۵، ۱۶۷	مشهد الحسین علیه السلام ۱۸۳
ملکشاه ۱۲۱	مشهد باب التبن ۴۶
منتجب الدین ۲۱، ۱۸۷	مصر ۳۵، ۶۶، ۸۸، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳
منتصر عباسی ۱۶۵، ۱۷۳، ۹۰، ۹۱	۱۲۵، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۸۳
۱۹۱	مُطلب ۸۸
منصور بن دبیس ۱۷۶	مطهر بن علی ۱۸۷
منصور بن محمد ۱۱۵	معاویه ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۸۴
منصور عباسی ۲۳، ۴۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱	۱۲۸، ۱۴۳
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۴	معتز عباسی ۹۱
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷	معتزله ۳۷، ۱۰۹، ۱۵۱
۱۷۷، ۱۹۱	معتصم عباسی ۸۵، ۸۸
موسی علیه السلام ۳۴	معتضد عباسی ۱۵۴، ۱۶۳
موسی بن جعفر علیه السلام ← امام کاظم علیه السلام	معتمد عباسی ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۶۲
موسی بن جواد علیه السلام ۱۵۵، ۱۵۶	معزالدوله ۱۰۳، ۱۰۴
موسی بن حسن بن فرات ۱۵۸	معمر بن محمد علوی حسینی ۱۸۵
موسی مبرقع ۱۵۴، ۱۵۵	۱۸۶
موصل ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۴، ۱۴۰	مغربی ← ابوالقاسم مغربی
مهدی عباسی ۹۱، ۹۲، ۹۷	مغولان ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶
المهدی علیه السلام ← امام زمان علیه السلام	شیخ مفید ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۵۱، ۷۲، ۷۹
مهدی عباسی ۲۳، ۲۴، ۶۰، ۶۷، ۶۸	۸۰، ۱۰۹، ۱۵۰، ۱۵۱

۱۹۷، ۱۹۱، ۱۸۴	۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷
نجف ۴۵، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۸	۱۴۸، ۱۹۱
نجمی، ناصر ۱۹	مهدی‌نیا، جعفر ۱۹
نصر بن حاجب ۱۶۴	مهلّی ۱۰۳، ۱۰۴
نصر بن محمد بن اشعث ۱۴۸	مؤیدالدین ابوطالب محمد بن
نُصیریه ۱۶۲	احمد (محمد) بن علی اسدی ←
نظام‌الملک ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۹۱	ابن‌علقی
نظامیه ۳۶	مؤیدالدین محمد بن محمد بن
نعمانی ۱۰۹	عبدالکریم قمی ۱۳۶، ۱۳۹
نقیبان ۱۷۹، ۱۸۴	ناصرالدین منشی کرمانی ۲۱
نوبختی ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱	ناصر بالله عباسی ← ناصر عباسی
۱۹۹	ناصر بن مهدی علوی ۱۳۴، ۱۳۵
نوفل بن فرات ۱۵۷	۱۸۰، ۱۸۷
نوفل بن محمد بن فرات ۱۵۷	ناصر صغیر ۱۸۳
نهروان ۷۳	ناصر عباسی ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
نیشابور ۱۸۴، ۱۸۵	۱۳۸، ۱۸۰، ۱۹۴
واثق ۸۸، ۱۰۳	ناصر کبیر (حسن اطروش) ۱۸۳
واسط ۹۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۱	الناصر لدین الله داعی کبیر ۱۸۳
واضح جدّ یعقوبی ۶۶، ۶۷	ناکثین ۳۱
الولید بن البزید ۱۲۸	نجاح بن سلمه ۱۰۳
وهسودان ۱۷۳	نجاشی، عبدالله ۲۱، ۳۵، ۳۹، ۵۷
امام هادی علیه‌السلام ۷۴، ۹۰، ۱۵۵، ۱۸۰	۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۸۲، ۸۶، ۸۷
هادی عباسی ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳	۸۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۲، ۱۸۰

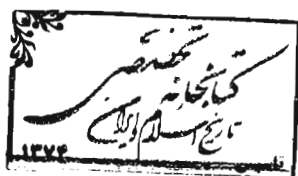
هارون بن غریب ۱۵۳	یحیی بن حسن بن فرات ۱۵۷، ۱۵۸
هارون بن موسی بن فرات ۱۵۸	یحیی بن زید ۷۵
۱۶۰، ۱۶۸	یحیی بن محمد بن احمد زبارة ۱۸۵
هارون / هارون الرشید ۲۳، ۲۴، ۳۷	۱۸۷
۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۳، ۱۰۰	یحیی بن هبة الله ۱۸۵
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۷۳، ۱۹۱	یزید ۳۳، ۱۴۳، ۱۹۱
هاشمیان ۴۲، ۹۲	یعقوب بن داود سلمی ۷۴، ۷۵، ۷۶
هبة الله بن محمد بن علی ۱۲۵، ۱۲۶	۷۷
هشام بن ابراهیم ۸۰	یعقوب بن یزید انباری ۱۹۱
امام هشتم ← امام رضا علیه السلام	یعقوب بن یقطین ۷۳
امام هفتم ← امام کاظم علیه السلام	یعقوبی ۵۵، ۶۷، ۷۶
هلال بن بدر ۱۷۴، ۱۷۵	یقطین بن موسی ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
هلال بن محسن صابی ۲۱، ۹۹، ۱۶۳	یمن ۲۳، ۱۴۸
همدان ۱۷۴	یوسف بن ابراهیم ۱۱۴
همدانی ۱۵۳	یوسف بن تاشفین ۱۲۷
هولاکو ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۸۸	یوسف بن یحیی صنعانی ۲۱

کتابها

آثار البلاد ۱۱۷	امالی ۶۳، ۶۴
الاحتجاج ۱۸۰	امل الآمل ۱۲۶
اختصار صلاح المنطق ۱۱۰	بحار الانوار ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۱۰۵
اختصار غريب المصنف ۱۱۰	البداية والنهاية ۲۰، ۱۱۵
اختيار شعر ابي البختري ۱۱۰	البلدان ۱۵۸
اختيار شعر ابي تمام ۱۱۰	بناء المقالة الفاطمية ۱۸۹
اختيار شعر المتنبي والطعن عليه ۱۱۰	تاريخ الشيعة ۱۷۸
الارشاد ۶۶	تاريخ الوزراء ۱۹، ۲۱، ۱۲۳
الاشارة إلى من نال الوزاره ۲۱	تاريخ بغداد ۱۸۶
اصل الشيعة واصولها ۱۷۲	تاريخ طبرستان ۲۰
اعيان الشيعة ۱۶، ۲۰، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۴۲، ۴۳، ۷۵، ۷۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۷۱	تاريخ طبرى ۲۰، ۹۸، ۱۵۸
۱۸۶، ۱۷۷، ۱۷۴	تاريخ قم ۲۰، ۹۲، ۱۲۴، ۱۸۰
المعيار والموازنه ۹۱	تاريخ مصر والقاهره ۱۸۳
	تاريخ يعقوبى ۶۷
	تأسيس الشيعة ۱۶

رجال الشيعة في اسانيد السنه ٣٤	تجارب السلف ٢١
رجال طوسی ١٤٩، ٦٨، ٢١	تحفة الامراء في تاريخ الوزراء ٢١
رجال كشي ٧٢، ٧٠، ٥٧	ترويح الارواح ومصباح (مفتاح) السرور
رجال نجاشی ٢١	والافراح ١١٩
روضه ٦٥	تهذيب الأحكام ٨٥
روضه كافي ٦٥	جامع التواريخ ١٢٣، ١٢٥، ١٤٥
روضة الشهداء ٢٣	جراب الدوله ١١٩، ١٢٠
روضة الواعظین ٦٥	حاكمان شیعه ١٩
رياض العلماء ١٢٦	حبيب السير ١٢٢
السنين الضائعة من الحوادث الجامعه	حقائق التفضيل في تأويل التنزيل ١٠١
١٣٤	الحوادث الجامعه ٢١
سيرة الوزراء ٢١	خراب الدوله ١١٩
الشافعيه ٢١	خصائص علم القرآن ١١٠
الشيعة وفنون الاسلام ١١٥	دائره المعارف بزرگ اسلامي ٢٠، ١٦٤
طبقات ابن سعد ٢٠	دارالسلام ٩٤
طبقات اعلام الشيعة ٢٠، ٤١	دانشنامه جهان اسلام ٢٠
عتيق ٧٤	دايرة المعارف تشيع ٢٠
العدد القويه ٦٥	دستور الوزراء ٢١
عمدة الطالب ١٨٨	دلائل الامامه ٩٤، ١٠٠
العمل مع السلطان ٥٠	الذريعة ١٦
عيون المعجزات ٩٥	راحة الصدور ٤٤
الفارات ٣٨	

العزیز ۱۷۸	الفر ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۱
معجم اعلام الشیعه ۲۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴	الغیبه ۱۰۹، ۱۶۱
معجم البلدان ۹۳	فرج المهموم ۷۸
معجم الشعراء ۳۵	فرجام وزیران ۱۹
المقنع ۵۰	الفرج بعد الشده ۱۰۷، ۱۰۹
مناقب ابن شهر آشوب ۱۲۷، ۱۷۹	فرحة الغری ۱۸۹
منهاج الصلاح ۹۵	فرق الشیعه ۱۵۱
مہج الدعوات ۶۴	الفهرست (طوسی) ۲۱، ۶۸، ۷۰، ۱۸۷
نسائم الاسحار ۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹	القاضی والحاکم ۱۱۰
نسمة السحر فی من تشیع وشعر ۱۲۸	کافی ۶۵، ۷۰، ۷۲، ۸۵، ۱۶۰
نشوار المحاضرہ ۱۰۷	الکامل ۲۰
نظام الوزارة فی الدولة العباسیہ ۱۹	کامل بھایی ۲۳
نقض ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴	کتاب الوزراء ۱۶۳
نہایہ ۵۱	الکنى واللقاب ۱۲۸
وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی ۱۹	مجالس المؤمنین ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۷۵
الوزراء والکتاب ۲۱	مجمع الآداب فی معجم الالقباب ۲۱، ۱۳۵
وزیران ایرانی از بزرگمهر تا امیرکبیر ۱۹	مختصر اخبار الشعراء الشیعه ۸۴
وزیران مقتول ایران ۱۹	مختصر مناقب امیر المؤمنین عمر بن
وزیر کُشی از بزرگمهر تا امروز ۱۹	الخطاب ۱۷۸
هدایة الکبری ۹۷	مختصر مناقب امیر المؤمنین عمر بن عبد



22

Shiite Politicians in the Abbasid Caliphate System

By

Mustafā Ṣādīkī Kāshānī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.isca.ac.ir E-mail: nashr@isca.ac.ir

Iran, Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 251 7832833 Fax +98 251 7832834



نشر
پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

بنا به روایات فراوان، شیعه در دوران ائمه از همکاری با دستگاه خلافت منع شده بود، با این حال از افراد بسیاری به عنوان شیعه نام برده می‌شود که در خلافت عباسی مناصبی را برعهده داشتند. روشن نبودن تعبیر تشیع و شیعه در منابع، این تصور را ایجاد کرده که همه این افراد بر مکتب اهل بیت بوده‌اند. کتاب حاضر درصدد است گرایش مذهبی این دولتمردان را بررسی کند. البته پس از عصر حضور که بخشی از حاکمیت به دست شیعیان افتاد، عالمان امامیه، همکاری با حاکم عادل را اجازه دادند.

